

# تعمارتنا

سال اول - شماره بیستم - ۱۴ مردادماه ۱۳۵۰ بهای ۱۵ ریال

شیراز  
و  
تخت  
حمشید  
در انتظار  
روزهای  
بزرگ

جدول و شرح کامل برنامه‌های این هفته تلویزیون و رادیو



امروز، چهاردهم مرداد ماه ۱۳۵۰، مشروطه ایران ۶۶ ساله میشود.  
در تاریخ سرزمین ما، انقلاب مشروطیت یک حادثه بزرگ بود، و نقطه آغاز حرکت بسوی استقرار دموکراسی و جهش و دگرگونی اجتماعی عظیمی که انقلاب شاه و مردم برای ملت ما بارهان آورد.  
خاطره مجاهدان دلاور، پاک دل و نیک اندیش مشروطه را گرامی می‌داریم.



### ● شیراز در تدارک کاری عظیم

● میعادگاه هنرمندان جهان (گزارشی درباره پنجمین جشن هنر)

● نوعروس گمشده باورقی جدید ما، یک داستان مهیج و خواندنی

● نقد و معرفی کتاب

● در دنیای ورزش ● دنیای ساده و پرتلاش روزنامه‌فروشها

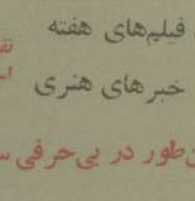
● تمدن، از دیدگاه کنت کلارک ● گفتگویی با نولین باغچه‌بان

● چرا نمایشنامه‌های آمریکایی «ادبیات» نیستند؟

● گزاره‌نامه هفته ● جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون (آخرین بخش)



● بای صحت استاد اصغر بهاری :  
من آمیختن موسیقی ایرانی را با موسیقی بیگانه حیاتی بزرگ میدانم.



● میان پرده (صفحه شوخی و کاریکاتور) ● نقد فیلم‌های هفته  
● زیر باغ (آخرین بخش از این باورقی جذاب) ● خبرهای هنری  
● زبان فارسی در وسایل ارتباط جمعی ● گفتگو با دکتر ضیاالدین سجدی



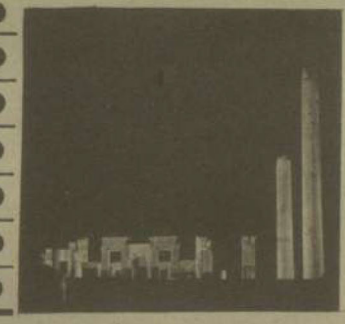
● «کودک و شپاززه»، مسابقه عکس و نوشته این هفته ما. ● تماشای جهان در یک هفته (بررسی رویدادهای سیاسی جهان)



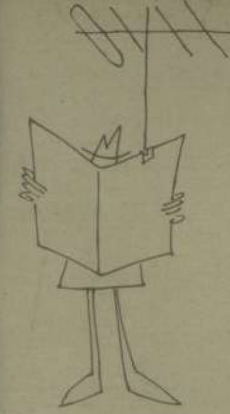
● یک برنامه رادیویی چگونه بوجود می‌آید و میمیرد. ● مسابقه کوروش‌ها  
● جدول کامل برنامه‌های رادیو ها و تلویزیونها ● تکه تکه  
● گفت و شنیدی با ● آلن دلون ... ●

# تئاتر ۲۰

● صاحب امتیاز و مسئول : رضا قطبی
● زیر نظر : ایرج گرگین
● طرح و تنظیم : فیدای شیوا با همکاری هیئت‌مداره‌ایران
● آگهی‌ها : دفتر مجله تماشا
● دفتر مجله : خیابان تلویزیون - ساختمان تولید تلویزیون
● صندوق پستی : ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن ۶۲۱۱۰۵
● چاپ زیبا تلفن ۲۰۱۵۲۷ - ۲۱۶۹۵۱



دوی چلد : عیسی از کلانران عمل



آقای تماشا

بشنوید، شب را، آرامش جاودانی را،  
برپشته خاموشی.  
و ماه را در جشن دوهزاره‌اش، برویرانه  
های شکوهمند تخت جمشید، که برمی‌آید  
و می‌درخشد...  
و پارسه، پایتخت شاهنشاهی مهر و باکی،  
دژ صلح و دوستی و یگانگی، که کورش،  
شاه شاهان، شاه دادگستر پی افکنش،  
و داریوش، شاه کشور های بسیار  
برآوردش...

« نور و صدا » در تخت‌جمشید



## شیراز، در تدارک کاری عظیم

شیراز با همیشه خود متفاوت است. شیراز را من پیش از این هم دیده‌ام: در روزهای نوروز که هزاران هموطن خود را به گرمی پذیرا می‌شود، در جشن هنر که شور و هیجانی دلچسب دارد... و در دیگر روزها با آرامش خیال انگیز و رویا آفرینش... ولسی این، شیراز دیگری است. این را از لحظه‌ایکه هواپیما بر بالای فرودگاه آماده فرود میشود میتوان دید. پانصد فرودگاه از همه طرف مستعدانه میشود. کارگرها شبانه روز مشغول کار و فعالیت هستند. باید تا مهرماه این فرودگاه برای پذیرفتن هواپیما های بزرگی آماده شود.

شیراز در زیر گرمایی نفس گیر در تدارک کاری عظیم است. گردشی در شهر میکنم. همهجا کارگران و بهسازی با شدت و سرعت در جریان است. خیابانها جدول بندی و زرده کشی میشود. اسفالت خیابانها تجدید میشود، کوچه ها اسفالت و دیوارها تعمیر و نوسازی میشود... و از همه جا، آوای کار و کوشش بگوش میرسد.

سوار یرتاکسی از جلوی پارک فرحناز پهلوی میگردیم. راننده به هتل بزرگی که در داخل پارک بسالا آمده اشاره میکند و میگوید:  
- این هتل را برای جشن ساختند کارش تمام شده، برای سه هزار نفر جا دارد... اسمش هتل کوروش است. یکی دیگر هم در تخت جمشید ساخته‌اند که بزرگتر از این یکی است...  
تصمیم میگیرم سری به تخت جمشید بزنم.

نتیجه‌ی برداشتن پیچها و بریدن ارتفاعات به ۵۲ کیلومتر رسیده است. عرض این جاده ۱۱ متر و عرض اسفالت آن ۹ متر است. از این جاده فقط شش کیلومتر هنوز در دست کار است که تا آخر مرداد ماه خطکشی شده آماده بهره برداری خواهد بود.

● هتل بزرگ داریوش در تخت جمشید با ۱۸۰ اتاق، از لحاظ کسار ساختمانی تمام شده و اکنون مشغول تزیینات داخلی و مبلمان هستند.  
● هتل بزرگ کوروش نیز با ۱۵۰ اتاق - در پارک فرح‌ناز پهلوی - آماده شده و مبلمان و تزیینات داخلی آنها تا آخر مرداد ماه پیاپیان میرسد. این دو هتل از شهر یور ماه میهمان می‌پذیرند.

● بهسازی شهر شیراز، شهر مرودشت و آبادیهای بین تخت جمشید و پاسارگاد ( سعادت آباد، سیوند و پاسارگاد ) صدی شصت انجام شده و بقیه نیز تا آخر مرداد ماه تمام میشود.  
● در آرامگاه کوروش کبیر در پاسارگاد، تعمیرات اساسی بعمل آمده است.

● در تخت جمشید، پنجاه چادر برای اقامت میهمانان عالیقدر جشن مهیا شده، جایگاهها و محل رژه‌ی سربازان در مراحل نهایی تکمیل است.  
● میهمانان و مدعوین رسمی در چادرها و هتل های داریوش و کوروش اقامت می‌کنند. میهمان‌نرایی جذب سیاحان در اختیار باستانشناسان قرار می‌گیرد. برای هزار نفر خیرنگار رادیو - تلویزیون و مطبوعات جهان که در جشن شرکت می‌جویند، اتاقهای دانشگاه‌های بقیه در صفحه ۶

راه شیراز - تخت جمشید یکی عوض شده، از آن بیخ و خمهای تند خبری نیست و راه تردیگر بنظر می‌رسد. هنوز مقدار زیادی از جاده در دست کار است.  
در تخت جمشید سرعت وحدت فعالیت و کار بیشتر است. موزه‌ی تخت جمشید را یکی بهم ریخته‌اند و دارند از نو می‌سازند. خیمه‌ها و سرپردای در محوطه‌ی وسیعی درپائین تخت جمشید برای پذیرایی از میهمانان عالیقدر آماده شده است.

خیمه‌ها و بارگاهها دیدنی است. یک سرپردای خیلی بزرگ در بسالا برافراشته شده و چادرهای بزرگ استوانه‌ای شکل در دو طرف محوطه، وسط خیابانهاست و چمنکاری و گل... دور تا دور محوطه هم درخت است و باغ... بین محوطه خیمه‌ها گاهها و تخت جمشید خیابان پهنی است که تازه‌اسفالت شده است. کنار این خیابان با داربست آهنی جایگاههایی بسریسا شده است. رژه‌ی پرشکوه سربازان ایرانی از عصر کوروش تا عهد پهلوی در این محل انجام خواهد شد.

در سرتاسر تخت‌جمشید، پائین سردرها و پای ستونها، نور افکشیهای رنگارنگ نصب شده و بالای کوهی که مترف بر صفه‌ی تخت جمشید است دستگاه پخش صدا... اینها تدارک‌کاری است برای نمایش نور و صدا که بسیار جالب

خیابان‌های لبریز از غزل  
زمین سروهای همیشه سرخوش و سبز  
یادبود اعصار عظمت‌های خیال‌پرور ،  
ما به شیراز بازمی‌گردیم .  
ر ، با سنگی از نور ، سنگی از آیین - و سنگی  
از آهنگ  
نوی در قلب کهن‌سال تالارهای تخت‌جمشید بنا  
می‌کنیم .

حلقه‌های گلی از صوت  
چارها و چلیخه‌های هنر  
مظهر استاد استادان غزل را می‌آراییم .  
چشم هنر شیراز است  
که اینک با غرور ، و به تواضع  
غروری در حد پایداران  
اضعی در شأن پاسداران هنر -  
فاز پنج سالگی خویش را فرا روی می‌بیند  
دمانه ندا برمی‌دارد :

آن قطره اینک جوی خریدیست ،  
که فردا ، رود روانی خواهد بود  
- فردا که موسیقی بلورین و ظرافت محض  
سرزمین ما  
تالارهای بزرگ جهان را تسخیر کند  
و فردا که گروه‌های نمایشگر ما ، مهمان  
عزیز داستای صحنه‌های جهان باشند.  
چشم هنر شیراز را  
در آغاز پنجمین سال  
- که حالیا از راه می‌رسد -  
بیامی جز این نیست  
که در هر جنبشی ، بیامی هست  
بیامی بسوی درون و بیرون  
بیامی از تاریخ و برای تاریخ  
- از دیروز برای فردا -  
و پیام هنر  
همیشه با یزاری از کز و بدی  
همراه بوده است .



چهارم تا چهاردهم شهریور  
**پنجمین جشن هنر  
شیراز  
تخت جمشید  
میعاد گاه هنر مندان  
شرق و غرب  
جائی که  
فاصله‌ها از میان  
برمی‌خیزد  
و سدهای زبان  
ونژادوملیت  
فرومی‌ریزد**

پنجمین جشن هنر ، از جهت غنای برنامه‌ها ،  
آنرو که عرصه نخستین اجرای چند اثر بزرگ  
خواهد بود ، بی‌شک رویدادی بزرگ و بجهاتی  
از فستیوال‌های گذشته است .  
امسال گرچه « تم » و موضوع خاصی برای  
هنر در نظر گرفته نشده ، ولی بنظر می‌رسد که  
فستیوال در اجرای هدف اساسی‌اش : مبادله‌هنر  
و غرب و معرفی نمونه‌های عالی هنر شرق بطور  
ایران بطور خاص ، پس از چهارسال نرسه  
ی خود را بیار آورده باشد ، زیرا آثاری که  
برای نخستین بار در جهان ، در شیراز و تخت  
جمشید عرضه خواهند شد ، و بخاطر جشن هنر خلق  
شده‌اند ، و بی‌تردید شهرتی عالمگیر خواهند یافت ،  
همه بازگوکننده تأثیر اساسی هنر سنتی شرق ، و بیش  
از همه ایران ، و زبان و تمدن کهن آن بر مؤلفان  
و مصنفان بزرگ غربی است . نخستین اجرای جهانی  
« پرسپولیس » اثر آهنگساز پرآوازه ، یانیس گراناکیس  
و نیز نخستین اجرای جهانی « ارگاست » محصول  
مرکز بین‌المللی پژوهش تأثیری به کارگردانی  
بیتربروک، و نخستین اجرای اثری ساخته پرونومادونا ،  
برهبری آهنگساز در شب پایان پنجمین جشن هنر ،  
گواه این امر است .

**نگاهی به برنامه‌ها**

ارگاست « نخستین اثر مرکز بین‌المللی پژوهش  
آثری به کارگردانی بیتربروک



« آلیس در سرزمین عجایب » به کارگردانی  
ندره گریگوری ( از آمریکا )



« زارتان برادر تارتان » به کارگردانی ژرم  
ساواری ( از فرانسه )

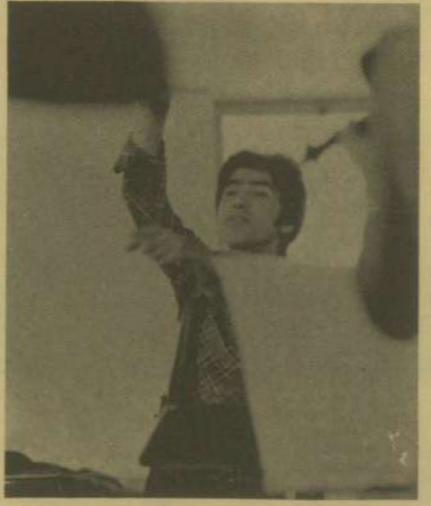


« ترمینال » از « اوپن تیاتر » به کارگردانی  
جو جایکین ( از آمریکا )  
« شبیه خروج مختار » به کارگردانی پروین  
سیاد

« پرسپولیس » نخستین اجرای جهانی ، اثر  
یانیس گراناکیس



ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران - به رهبری  
فرهاد مشکوة



ارکستر مجلسی میکو - به رهبری رودلف  
بارشای ( از شوروی ) تکنواز : لئونید کواگان



باله سوندا - از جاوه ( اندونزی )



آواز توهری ، خواننده خانم لاکشمی شانکار  
( از هند )  
ارکستر فیلارمونیک و کر کراکوی ( از لهستان )  
به رهبری یرزی کاتیویچ



موسیقی ایرانی با شرکت برجسته‌ترین تکنوازان  
و استادان موسیقی سنتی ایران .  
ارکستر لارزیدانی دولاهه به رهبری فرهاد  
مشکوة و به رهبری پروتو مادونا ( شب پایان پنجمین  
جشن هنر )



از اینگمار برگن ( سوئد ) :  
چهره چشم شیطان - توت‌فرنگی‌های وحشی - همچون  
در یک آینه .



از ساتیاجیتری ( هند ) :  
باتریانجالی ، چارولانا ، آبراجیتو ، ماهاناکار  
گویی و باگا ، شبها و روزها در جنگل .  
فیلم کوتاهی درباره ساتیاجیتری از کارگا . فیلم  
شناس بزرگ هندی  
دو فیلم از مصر : مومیائی وزمین  
بحث‌های میزگرد درباره سینما ، تأثر و موسیقی

نیزه از صفحه ۴  
رنگر گرفته شده و در آنجا دستگاہهای  
خابراتی نصب میشود که برای دادن  
خبار و گزارشهای خود به اشکالی بر  
خورند.

● خط مخابراتی ماکروویو تا  
طول شهریون ماه تمام میشود و با تعداد  
بسیار کانال در اختیار پست و تلگراف  
ستان فارس قرار میگردد و باین ترتیب  
سیلهی ارتباط کاملاً تأمین خواهد  
شد.

● برای آمد و رفت میهمانان در  
خل شهر اتوبوس ها و مینی بوس هایی  
نظر گرفته شده و از طرف کمیتهی  
عمل و نقل پیش بینی های لازم بعمل  
آمده است.

● برای میهمانان داخلی کم  
یای فراهم شده و همچنین هتل های شیراز  
ای پذیرایی از آنها آماده اند. تعدادی  
دیورستانهای شهر نیز برای پذیرایی از  
ن میهمانان آماده میشود.

● مسی برسیم : شنبه شیراز  
س با کم آبی روبروست. برای تأمین  
ب مصرفی میهمانان جشن چه فکری  
؟

● سازمان آب شیراز هم  
تسون مشغول حفر تعداد زیادی چاه  
ت. آب این چاهها ذخیره میشود و در  
م جشن مورد بهره برداری قرار  
گیرد و امیدواریم از این لحاظ هم  
کالی نداشته باشیم.

● تمرین سربازانی که قرار است  
جشن دو هزار و پانصد ساله ی  
هشتمی ایران رژه بروند در چه مرحله  
ت ؟

● سربازان اردوگاه مخصوصی  
در نزدیکی تخت جمشید ایجاد شده  
هروژه مشغول تمرین هستند و آمادگی  
م را پیدا کرده اند، و ما در روز جشن  
هد و ناظر رژهی بسیار جالب و سا  
کوه سربازان هخامنشی، اشکانی،  
سانی، صفاری، دیلمی، صفوی،  
قاری، زند، قاجار و عصر پهلوی  
واهم بود. این سربازان با همان  
سها و تجهیزات زمان سلسله هزاره  
روند. لباسها و ساز و برگ این سرباز  
از روی اطلاعات دقیقی که از طریق  
ایها و در اثر تحقیق دانشمندان ارتش،  
شگاه و سایر شخصیت های علمی بدست  
نده فراهم شده است. گروهی از این  
بازان پیاده و گروهی سواره رژه می  
ند. میدانید که ناصر شاه افشار برای  
مل و نقل بار و بنهی جنگی از شتر  
فاده میکرد. تعداد زیادی جواز برای  
ان دادن این شیوه آماده شده است.



# در قهوه خانه های شیراز نقالی رقیب سرسخت تلویزیون است.

## داش پالکی، پهلوانان و سرکار استوار بر نامه های محبوب مردم قهوه خانه نشین شیراز است

در این قهوه خانه، کتاب-فیلم-تئاتر-نقال و تلویزیون برای استفاده عموم، رایگان است

گزارش از: ن. همدانی عکس ها از: عباس بهمنی

شیراز، تخت جمشید و پاسارگاد، روزهای بزرگی را انتظار میکشند، روز های بارور جشن هنر، نه روزی که هنرمندان بزرگ جهان، به میعادگاه خود می نشینند تا بهترین نمونه های هنر سنتی و هنر پیشرو امروز را به گردش در کشور ایران عرضه کنند و روزهای باشکوه برگزاری جشن دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، جشنی نابغه و بیاض تاریخ پر افتخار ایران زمین، واقعه ای که چشم جهان را خیره خواهد کرد، مراسمی برای بزرگداشت آزادی و آزادیگی.

باین مناسبت در این شماره - و شماره های آینده - صفحاتی را به این مناسبت ها، و نیز به شیراز اختصاص داده ایم، و خواهیم داد.

تلویزیون و کاسی ساعت ۸ و نیم بعد از ظهر وارد قهوه خانه کسرامت میشویم. داخل قهوه خانه خلوت است برای اینکه میز و صندلیها را در حیاط چیده اند. حیاط قهوه خانه نسبتاً بزرگ است و چند درخت سرسبز آورده قسمتی از آترا محضا کرده است. تلویزیون در گوشه ای روی رف گذاشته شده و مردم روی صندلیها، دور حوض نشسته اند. عده ای جایی میخورند و عده ای قلیان می کشند و جوانان تازه سالی هستند که با لنت یک به قلیان میزند و غلغل قلیانها با صدای تلویزیون می آمیزد. از تلویزیون اخبار پخش می شود.

از قهوه چی می پرسیم :  
- تلویزیون تأثیری در کار و کاسی داشته ؟  
آهی میکشد و میگوید :  
- اولها آری، خیلی تأثیر داشت، برای اینکه برنامه های خوب اول شب بود و مردم بخاطر تماشا آنها اینجا می آمدند اما حالا که برنامه های خوب را برده اند آخر شب، تلویزیون فایده ای بحال ما ندارد.

- منظورتان از برنامه های خوب کدام است ؟  
- سرکار استوار، قمرخاتم، فیلمهای خوب ...  
- مگر قهوه خانه شما تا کی باز است ؟  
- تا ساعت نه ... مردم بیشتر از آن توی قهوه خانه نمی نشینند، اگر هم بنشینند شاگردها بیشتر از آن کار نمی کنند. بالاخره فردا صبح هم باید اینجا باشیم.

- شما بخاطر تلویزیون چیزی به پول جایی اضافه کرده اید ؟  
- نه، همان یک ریال است.

نقالی یا تلویزیون ؟  
شنیده ایم قهوه خانه چهار فصل وکیل در خیابان پهلوی از چند نظر جالب است. اول اینکه خیلی قدیمی است، دوم اینکه هم برنامه نقالی دارد و هم تلویزیون ...  
حدود ساعت شش بعد از ظهر در قهوه خانه چهار فصل وکیل مرشد مشغول نقل گفتن است :  
... شب هنگام اکوان را تعقیب کردم، سینه دم خسته بودم، اکوان در عالم خواب مرا ربود، به وقت از خواب بیدار شدم، دیدم در گردون فلک مرا می برد، هرچه با زبان، با «الله» با آن ناهرد صحبت کردم نشد ...

ورود ما با دوربین و سه پایه و نورافکن حواس مردم را - که چهار دانگ متوجه نقل مرشد است - پرت میکند. مرشد دلخور میشود اما نقلش ادامه میدهد. وقتی متوجه میشود می خواهیم ازش عکس بگیریم، اخفایش باز میشود و بافتخار ما صلوات میفرستد. بنظر میرسد قهوه خانه خیلی قدیمی است. دیوارهایش را با تابلوهای رنگ و روغنی از شاهان و لشکریان ترین کرده اند. این تابلوها روی خود دیوار نقاشی شده و هر تابلویی یک قسمت دیوار را تمام پوشانده است.

صاحب قهوه خانه میگوید : اینجا دوست سال پیش ساخته شده است. می پرسیم : - تلویزیون در افزایش درآمد شما اثر داشته ؟  
میگوید : - نه، ما اینجا نقالی هم داریم و قبل از اینکه تلویزیون بگذاریم مردم بخاطر نقالی می آمدند، حالا بخاطر هردو می آیند.

- پس بابت تلویزیون پولی از مردم نمیگیرید.  
- نه، من آمم پولکی نیستم. گاهی از فرهنگ و هنر فیلم میگیرم و میآورم برای مردم نمایش میدهم، آنهم مجانی ...

برده ای را که بدیوار حیاط قهوه خانه نصب شده نشان میدهد و دنباله ای حرفش را میگیرد :  
- من به هنر تأثر علاقه دارم. پارسال یک نمایش در همین قهوه خانه برای مردم دادم که خیلی خوششان آمد. البته پولی بابت این کار از هیچکس نگرفتم.

- صحنه درست کرده بودید ؟  
- نه، همینجا وسط قهوه خانه بازی میکردیم. پنج شب ادامه داشت، اسمش «قصه دیروز» بود، خودم و متفق بازی میکردیم. مردم خیلی استقبال کردند و پنج شب هم در خانه فرهنگ شیراز نمایش دادیم.

عکس هایی را که از این نمایش گرفته شده نشانمان میدهد. اسمش محمد جواد بختی است. میگوید :  
- امسال میخواهم نمایشنامه «پوریای ولی» را همینجا نمایش بدهم.

یک اشکاف پر از کتاب در گوشه قهوه خانه نظرم را بخود میگیرد، می پرسم :  
- این کتابها چیست ؟  
- این، کتابخانه قهوه خانه است، حدود سیصد جلد کتاب دارد. مردم صبحها می آیند و می نشینند و کتاب میخوانند. در ضمن بطور امانت هم میدهم که ببرند خانه هایشان بخوانند و برگردانند.

- چقدر کرایه میگیرید ؟  
- هیچی !  
برنامه نقالی مرشد تمام شده و مردم صندلیهاشان را برای تماشا تلویزیون مرتب میکنند. فرصت مناسبی است برای یک گفتگو.

از مرد نسبتاً جوانی می پرسیم :  
- مشتری دایمی این قهوه خانه هستی ؟  
- بله، هر شب می آیم اینجا.  
- کارت چیست ؟  
- پنا هستم.  
- لابد اینجا تلویزیون هم تماشا میکنی. برنامه های تلویزیون را می



تلویزیون در قهوه خانه چهار فصل وکیل - شیراز



نقالی - در قهوه خانه چهار فصل وکیل



صحنه ای از نمایشی که در قهوه خانه اجرا شده



صبح ها مردم در قهوه خانه به مطالعه کتاب می پردازند



بهنی، همکارم عکس هایش را گرفته است. دیگر کاری در قهوه خانه نداریم. و به راه می افتیم.

عتیقه و نظر آقای دکتر ضیاءالدین دی در باره مساله مورد بحث ما ، نه باین دلیل که ایشان استاد ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و دانشسرای عالی هستند چالب و توجه است ، بلکه به سبب مسئولیتی الهی است بعنوان عضو شورای نویسندگان ، گدیبیر کمیته شماره ۲ ، و پاسخگویی در مکتب استاد « دارند جائز و ارزش خاصی است .

آقای دکتر سجادی در این گفتگو ست روی نکات مهم و حساسی شته اند که شاید دیگران توجهی ب آنها نته باشند . بسا هم پای صحبت استاد شتیم .

ما اساس را براین قراردادیم که مطالب رادیو و تلویزیون برای طبقه متوسطی از مردم با معلوماتی متوسط تهیه شود . ما سواد و معلومات دیپلمه های بسا سواد پایتخت را پایه کارمان قرار دادیم و چون زبان این طبقه از مردم پایتخت از طریق تعلیم معلمان و نیز از راه مطبوعات و رادیو و کتاب تقریباً در سراسر کشور رسوخ یافته ، بنابراین مطالبی که بزبان این طبقه از مردم پایتخت بیان شود برای طبقه متوسط سراسر نقاط کشور قابل درک و استفاده خواهد بود . چنانکه ما می بینیم حتی روستائیان با سواد هم وقتی کتاب می

جملات بلند به در نمیخورد ، کلمات نامفهوم و ثقیل هم همینطور . چون شنونده یا بیننده مجال مرور مجدد یا پرسش ندارد ، بالطبع از درک مقصودما عاجز خواهد ماند . اینجاست که زبان مکتوب رادیو و تلویزیون با زبان مکتوب روزنامه و مجله تفاوت پیدا میکند چون در روزنامه و مجله ، خواننده اگر جمله ای را نفهمید میتواند آنرا دوباره از سر بخواند و فلان لغت را هم از کتاب لغت پیدا کند ، در حالیکه در رادیو و تلویزیون چنین فرصتی نیست . اینجا تفاوت کوچکی هست بین گفتار رادیویی و تلویزیونی . گفتار رادیویی

کند ؟ اسامی خاص را چه کار کند ؟ آیا تلفظ اصلی آنها را حفظ بکند ؟ در این موارد هیچ دستور و قاعده ای نداریم و از این لحاظ هم در رادیو و هم در تلویزیون با اشکال بسیاری مواجه هستیم .

ما در رادیو پس از سالها تجربه و ممارست ، چنین قرار گذاشتیم که گوینده های ما در حد دیپلمه های با سواد پایتخت باشند و زبان فارسی و تلفظشان زبان و تلفظ مردم تهران — البته نه زبان عامیانه بلکه زبان ادبی متوسط تهران — باشد . میدانید که در اغلب فرهنگ های فارسی مثل فرهنگ معین ، در ابتدا ، « تداول

رادیو و تلویزیون ما بکار برده میشود ، نکات مورد اشاره شما رعایت میشود و این زبان ، يك زبان صحیح و درست است یا نه ؟

— در همه موارد بطور قطع نمیشود گفت صحیح است . یعنی اشتباهاتی هست بمناسبت همین که ما اصولی نداشتیم و چیزی از طرف يك مرجع و مجمع علمی بما عرضه نشده است . البته تکنیک رادیو و تلویزیون را رفتیم و یاد گرفتیم و خوب میدانیم که امواج رادیویی چگونه پخش میشود و انتقال تصویر و صدا از فرستنده تلویزیون به گیرنده ها چطوری انجام میگردد ، اما در آن اصل مهم که

و تمرین بکنند بهتر است . هر چه بیشتر مطالعه بکنند بهتر است .

**گوینده در واقع مأمور انتقال مفاهیم از نویسنده به شنونده است . اگر خودش بر آن جمله ها و مفاهیم کاملاً مسلط نباشد ، چطور میتواند آن را انتقال دهد ؟**

متأسفانه چون اغلب در این کار شتاب بخرج میدهند و مطالعه کافی نمیکنند ، اشکالاتی ایجاد میشود . اختلاف در تلفظ نیز گاهی اسباب زحمت گویندگان می شود . ما در این زمینه کاری کردیم که در هر حال قدم کوچکی است و میتواند پایه ای برای اقدامات بعدی باشد و آن اینکه در حدود دو هزار کلمه از کلماتی

که نویسندگان رادیو و تلویزیون هم از آنان تبعیت کرده اند .

ما در رادیو کوشش کردیم که جمله ها فارسی روان و ساده باشد آن طوری که حرف میزنیم ، مثلاً ما هیچ وقت نیگوئیم « کیف من روی میز میباشد » بلکه میگوئیم « کیف من روی میز است » پس چه دلیلی دارد که موقع نوشتن جمله را اینقدر شل بکنیم و بنویسیم « کیف من روی میز میباشد » متأسفانه بعضی ها مسامحه میکنند و بدون توجه به طبیعت زبان به اغلاط مشهور می گردند و یا به آنچه در خارج يك آدمی با عجله و شتاب نوشته است بدون اینکه طبیعت زبان را در نظر داشته باشد . يك مثال دیگر ، ما وقتی با هم حرف میزنیم ممکن است در يك عبارت چندین بار فعل شد را بکار ببریم و مثلاً بگوئیم « من دیروز وقتی وارد اتاق شدم از دیدن فلانی متعجب شدم و مصمم شدم که برگردم اما دوستم مانع شد . » اما چرا موقع نوشتن ، این عبارت طبیعی را قلب میکنیم و مینویسیم « من دیروز وقتی وارد اتاق شدم از دیدن فلانی متعجب گردیدم و ... » این خارج از طبیعت زبان است و باید از آن جلو گرفت .

باز بر میگردد بآن نکته ای که قبلاً عرض کردم که نویسندگی برای رادیو و تلویزیون فن بسیار ظریف و دقیقی است که باید آموزش داده شود .

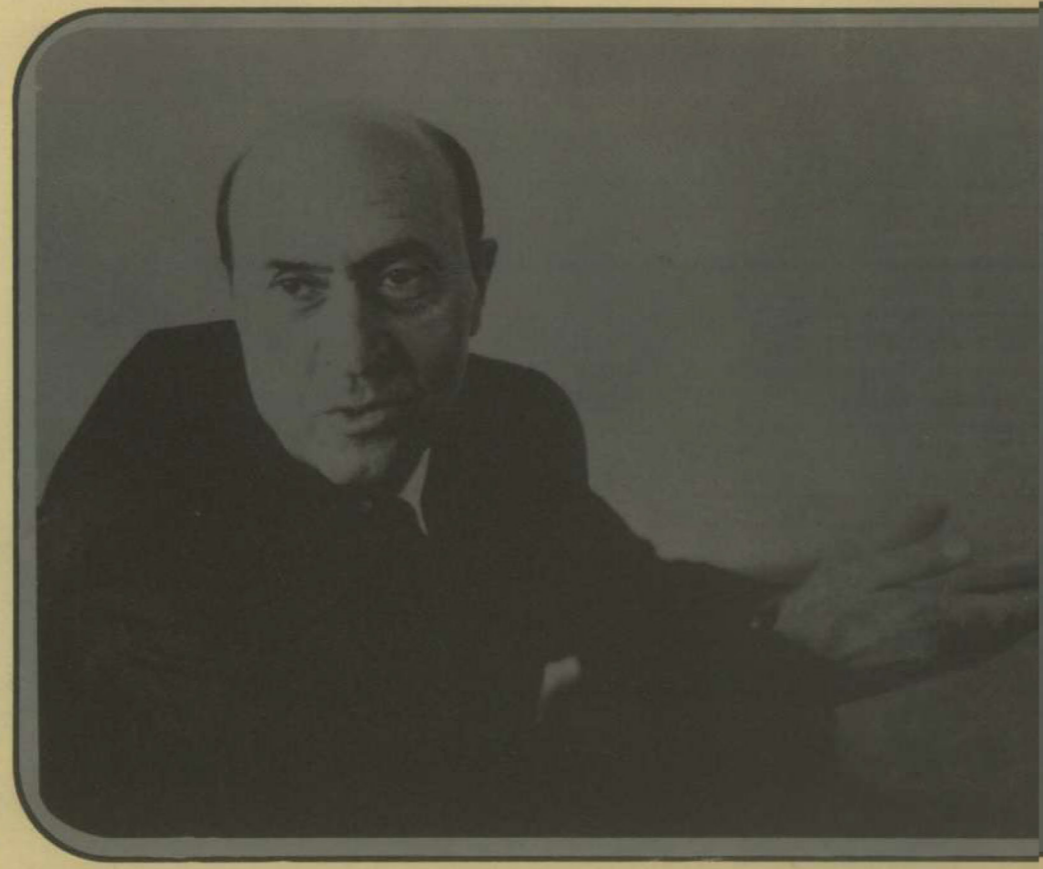
**شاید مقداری از اشکالات مربوط باین باشد که هر نویسنده ای در رادیو و تلویزیون سبک ، روش و نثر خودش را دارد و مطابق معلومات و سلیقه خودش مینویسد و هیچ مرجعی هم برای هماهنگ کردن این نوشته ها از نظر زبان فارسی که بکار میبرند وجود ندارد .**

— بله این تشتت و اختلاف روی سلیقه های خاص افراد واقعا پیدا شده است . درست است که هر کسی سلیقه و سبک خاص خودش را دارد . هر کسی يك جور فکر میکند و الفاظی که انتخاب میکند تابع زمینه های فکری و تربیتی اوست . در این تردیدی نیست ، اما از لحاظ زبان ، برای رادیو و تلویزیون باید اصل ثابتی انتخاب کرد . زبان ملی عایه وحدت ملی است یعنی ما که در تهران داریم بزبان فارسی صحبت میکنیم میدانیم که هموطنان ما در اقصی نقاط مملکت هستند که همین زبان حرف میزنند و ما با آنها همفکر هستیم . الفاظ قالب اندیشه است . ما ایرانی فکر میکنیم و فارسی حرف میزنیم و میدانیم که میلیونها ایرانی دیگر هم هستند که ایرانی فکر میکنند و فارسی حرف میزنند . پس باید برای انتقال فکر و اندیشه های خود ، آنرا در قالبی بریزیم که با قالب اندیشه های مردم کشورمان مطابقت بکند تا آنها هم بتوانند این افکار و اندیشه ها را بگیرند و درک کنند . بین گوینده و شنونده يك ارتباط فرستنده و گیرنده هست و يك مقدار علائم و رموز وسیله انتقال معناست که همان الفاظ

باز بر میگردد بآن نکته ای که قبلاً عرض کردم که نویسندگی برای رادیو و تلویزیون فن بسیار ظریف و دقیقی است که باید آموزش داده شود .

**شاید مقداری از اشکالات مربوط باین باشد که هر نویسنده ای در رادیو و تلویزیون سبک ، روش و نثر خودش را دارد و مطابق معلومات و سلیقه خودش مینویسد و هیچ مرجعی هم برای هماهنگ کردن این نوشته ها از نظر زبان فارسی که بکار میبرند وجود ندارد .**

— بله این تشتت و اختلاف روی سلیقه های خاص افراد واقعا پیدا شده است . درست است که هر کسی سلیقه و سبک خاص خودش را دارد . هر کسی يك جور فکر میکند و الفاظی که انتخاب میکند تابع زمینه های فکری و تربیتی اوست . در این تردیدی نیست ، اما از لحاظ زبان ، برای رادیو و تلویزیون باید اصل ثابتی انتخاب کرد . زبان ملی عایه وحدت ملی است یعنی ما که در تهران داریم بزبان فارسی صحبت میکنیم میدانیم که هموطنان ما در اقصی نقاط مملکت هستند که همین زبان حرف میزنند و ما با آنها همفکر هستیم . الفاظ قالب اندیشه است . ما ایرانی فکر میکنیم و فارسی حرف میزنیم و میدانیم که میلیونها ایرانی دیگر هم هستند که ایرانی فکر میکنند و فارسی حرف میزنند . پس باید برای انتقال فکر و اندیشه های خود ، آنرا در قالبی بریزیم که با قالب اندیشه های مردم کشورمان مطابقت بکند تا آنها هم بتوانند این افکار و اندیشه ها را بگیرند و درک کنند . بین گوینده و شنونده يك ارتباط فرستنده و گیرنده هست و يك مقدار علائم و رموز وسیله انتقال معناست که همان الفاظ



# مسأله زبان در وسایل ارتباط جمعی گفتگو با: دکتر ضیاءالدین سجادی از غلط آموزی رادیو و تلویزیون باید جلوگیری کرد!

از: ن. همدانی

- نویسندگی رادیو-تلویزیون فن بسیار دقیق و ظریفی است که باید آموزش داده شود .
- گوینده های ما نباید آندچه کار دقیق و حساسی دارند و از تمرین و مطالعه غفلت می کنند .
- آگهی های تجارتي رادیو و تلویزیون لطمه شدیدی به زبان فارسی میزند و به بچه های ما زبان غلط می آموزد .

خوانند — ولو آنکه لهجه ای هم دارند — سعی میکنند کلمات را بطریق مردم باسواد پایتخت تلفظ کنند .

در زبان مکتوب رادیو و تلویزیون که گفتارها بان نگارش میباشد چنداصل باید رعایت شود : اول سادگی . نویسنده رادیو و تلویزیون باید تبصر و تخصصی داشته باشد در نوشتن مطالب علمی و هنری و بطور کلی تخصصی به زبان ساده ای که برای طبقه متوسطی از مردم فارسی زبان قابل درک و فهم باشد بطوریکه حتی یک نفر از شنوندگان رادیو یا بینندگان تلویزیون بدلیل اینکه حرفهای ما را نمیفهمند مستگاه گیرنده خود را خاموش نکند» دوم کوتاه بودن جمله های گفتار . این هم نکته مهمی است در نویسندگی برای رادیو و تلویزیون . باید حداقل کلمات را در این جمله ها بکار برد .

را شنونده فقط از راه گوش میشود بنابراین حواشی جمع تر است اما در تلویزیون تصویر هم مطرح است ، بنابراین گفتار تلویزیونی باید آنچنان ساده و موجز باشد که بیننده ضمن توجه به تصویر ، مفاهیم را نیز درک کند . بعلاوه در تلویزیون حرکات نمایشی گوینده یا سخنران نیز باید مورد توجه قرار گیرد که البته به انتقال مفاهیم کمک میکند . بنابراین کار نویسنده تلویزیونی دقیقتر و حساستر از نویسنده رادیویی است ، نکته مهم دیگر اینکه نویسنده رادیو یا تلویزیون باید با اصطلاحات رشته ای که برای آن گفتار مینویسد چنان آشنا باشد که بتواند این اصطلاحات را در حد سادگی مورد نیاز وسایل ارتباط جمعی که قابل انتقال به قشر وسیعی از مردم غیر متخصص باشد بکار بگیرد . بسیاری از

عامه « گذاشته اند . تداول عامه بیشتر تداول عامه با سواد های تهران است . یعنی مینویسند این لغت اصلش چنین است اما تداول عامه اش اینست . ما هم همین تداول عامه را ملاک قرار میدهیم .

نکته مهم در زبان ملفوظ اینست که گوینده حق ندارد غلط و عامیانه حرف بزند چون زبان ملی ما زبان فارسی ادبی است و لهجه عامیانه مردم تهران نیست و رادیو و تلویزیون باید این زبان ملی را در سراسر کشور رسوخ و نفوذ دهد .

در زبان ملفوظ هم ، باید چند نکته را رعایت کرد که مهمترین آنها صریح و روشن ادا کردن کلمه است . جویده جویده حرف زدن ، هم برای شنونده نامفهوم است و هم زبان غلط یادش می دهد .

**آیا در زبان فارسی که در**

راکه بیشتر مورد استعمال است و تلفظ آنها هم مورد اختلاف است ، جمع کردیم و با اعراب خاصی تلفظ آنها را ثابت کردیم یعنی گفتیم فلان کلمه را همه الان نزدیک سی و یکسال است که در ایران کار میکنند ، همه اش روی به تلفظ صحیح عمومی که قابل فهم عموم باشد .

**عما تکیه میکنید بیشتر روی مساله ایجاز و سادگی و تلفظ صحیح کلمات ، اما من بسیاری دیده ام مخصوصاً از رادیو — که در جمله بندیها ، حذف افعال و جایگزینی افعال اشتباهات فاحشی رخ میدهد مثلاً فصل گردیدن را بجای شدن بکار میبرند و نظایر اینها ...**

— من بدون اینکه خرده ای به اغلب نویسندگان خارج از رادیو و تلویزیون بگیرم ، باید بگویم که این مسامحه در نگارش است از طرف آنها

عقیده و نظر آقای دکتر ضیاءالدین سجادی درباره مسأله مورد بحث ما، نه تنها باین دلیل که ایشان استاد ادبیات در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران و دانشرابعالی هستند چالب و قابل توجه است، بلکه بهسبب مسئولیتی کهسالمات بعنوان عضو شورای نویسندگان، بزرگ‌دبیر کمیته شماره ۲، ویا سخگویی زنامه «در مکتب استاد» دارند حائز اهمیت و ارزش خاصی است.

آقای دکتر سجادی در این گفتگو انگشت روی نکات مهم و حساسی گذاشته‌اند که شاید دیگران توجهی بآنها نداشته باشند. با هم پای صحبت استاد می‌نشینیم.

ما اساس را براین قراردادیم که مطالب رادیو و تلویزیون برای طبقه متوسطی از مردم با معلوماتی متوسط تهیه شود. ما سواد و معلومات دیلمه‌های با سواد پایتخت را پایه کارمان قرار دادیم و چون زبان این طبقه از مردم پایتخت از طریق تعلیم معلمان و نیز از راه مطبوعات و رادیو و کتاب تقریباً در سراسر کشور رسوخ یافته، بنابراین مطالبی که بزبان این طبقه از مردم سراسر نقاط کشور قابل درک و استفاده خواهد بود. چنانکه ما می‌بینیم حتی روستائیان با سواد هم وقتی کتاب می‌

جملات بلند بهره‌ده نمیخورد، کلمات نامفهوم و ثقیل هم همینطور. چون شونده یا بیننده مجال مرور مجدد یا پرش ندارد، بالطبع از درک مقصودما عاجز خواهد ماند. اینجاست که زبان مکتوب رادیو و تلویزیون با زبان مکتوب روزنامه و مجله تفاوت پیدا میکند چون در روزنامه و مجله، خواننده اگر جمله‌ای را نفهمد میتواند آنرا دوباره از سر بخواند و فلان لغت را هم از کتاب لغت پیدا کند، در حالیکه در رادیو و تلویزیون چنین فرصتی نیست. اینجا تفاوت کوچکی هست بین گفتار رادیویی و تلویزیونی. گفتار رادیویی

کند؟ اسامی خاص را چه کار کند؟ آیا تلفظ اصلی آنها را حفظ بکند؟ در این موارد هیچ دستور و قاعده‌ای نداریم و از این لحاظ هم در رادیو و هم در تلویزیون با اشکال بسیاری مواجه هستیم.

ما در رادیو پس از سالها تجربه و ممارست، چنین قرار گذاشتیم که گوینده های ما در حد دیلمه‌های با سواد پایتخت باشند و زبان فارسی و تلفظشان زبان و تلفظ مردم تهران - البته نه زبان عامیانه بلکه زبان ادبی متوسط تهران - باشد. میدانید که در اغلب فرهنگ‌های فارسی مثل فرهنگ معین، در ابتدا، «تداول

و تمرین بکنند بهتر است. هرچه بیشتر مطالعه بکنند بهتر است.

**گوینده در واقع مأمور انتقال مفاهیم از نویسنده به شونده است. اگر خودش بر آن جمله‌ها و مفاهیم کاملاً مسلط نباشد، چطور میتواند آن را انتقال دهد؟**

متأسفانه چون اغلب در این کار شتاب بخرج میدهند و مطالعه کافی نمیکنند، اشکالاتی ایجاد میشود. اختلاف در تلفظ نیز گاهی اسباب زحمت گویندگان می‌شود. ما در این زمینه کاری کردیم که در هر حال قدم کوچکی است و میتواند پایه‌ای برای اقدامات بعدی باشد و آن اینکه در حدود دو هزار کلمه از کلماتی

**مسأله زبان در وسایل ارتباط جمعی**

**گفتگو با: دکتر ضیاءالدین سجادی**

**از غلط آموزی رادیو و تلویزیون باید جلوگیری کرد!**

از: ن. همدانی

- نویسنده‌گی رادیو-تلویزیون فن بسیار دقیق و ظریفی است که باید آموزش داده شود.
- گوینده‌های ما نمیدانند چه کار دقیق و حساسی دارند و از تمرین و مطالعه غفلت می‌کنند.
- آگهی‌های تجارتي رادیو و تلویزیون لطمه شدیدی به زبان فارسی میزند و به بیجه‌های ما زبان غلط می‌آموزد.

● بنظر جنابعالی زبان فارسی که در وسایل ارتباط جمعی، بخصوص رادیو و تلویزیون بکار برده میشود باید واجد چه خصوصياتی باشد؟

— زبان فارسی که در وسایل ارتباط جمعی بکار میرود، بعقیده من دو قسمت است: یکی آن زبان مکتوبی که در روزنامه و مجله بکار میرود و سابقه‌اش خیلی پیش‌تر و بیشتر از زبانی است که برای رادیو و تلویزیون گرفتیم، چون سابقه مجله و روزنامه در ایران پیش از رادیو و تلویزیون است. در این زبان، خواننده یا تلفظ کلمات کاری ندارد، گوش او هم بکار گرفته نمیشود، بلکه فقط از راه چشم و با میزان معلوماتی که خود دارد از مقالات و مطالب روزنامه و مجله آنچه را که میتواند درک و اخذ میکند. من در اینجا وارد بحث درمایت زبان فارسی که در روزنامه و مجله بکار میرود نمیشوم چون پایه اصلی صحبت ما زبان فارسی است که در رادیو و تلویزیون مورد استفاده است که همان زبان ملفوظ باشد.

هیچ وقت بما يك زبان استاندارد عرضه نشده است که در رادیو یا تلویزیون باین زبان صحبت کنیم. از روزی که رادیو شروع بکار کرده - که خیلی جلوتر از تلویزیون بوده - فن گویندگی بتدریج روی تجربه و ممارست و انتقاد و انتخاب افراد پیدا شده‌است. هیچکس بما نگفته است که گوینده ما در رادیو یا تلویزیون زبان کدام دست‌مان مردم را برای تکلم و تلفظ بکار ببرد. رادیو و تلویزیون هم دونوع زبان دارد: زبان مکتوب و زبان ملفوظ. زبان مکتوب رادیو و تلویزیون با زمان مکتوب روزنامه و مجله تفاوت دارد، زبان ملفوظ هم که مخصوص خود این دستگاه‌هاست. نویسندگی رادیو و تلویزیون هم فن خاصی است که باز روی تجربه بدست آوردیم یعنی هرگز بما نگفتند که يك گفتار ده دقیقه‌ای در موضوع کشاورزی یا ادبیات یا اقتصاد یا هنر را چگونه بنویسیم که برای عامه مردم قابل استفاده باشد. کنترل شونده‌گان رادیو و بینندگان تلویزیون در دست نویسنده رادیویی و تلویزیونی نیست و او نمیداند که چه گروهی از مردم با چه معلوماتی گفتاری را که او می‌نویسد گوش میدهند. بنابراین

خوالتند - ولو آنکه لهجه‌ای هم دارند - سعی میکنند کلمات را بطریق مردم باسواد پایتخت تلفظ کنند.

در زبان مکتوب رادیو و تلویزیون که گفتارها بآن نگارش مییابد چنداصل باید رعایت شود: اول سادگی. نویسنده رادیو و تلویزیون باید تبصر و تخصصی داشته باشد در نوشتن مطالب علمی و هنری و بطور کلی تخصصی به زبان ساده‌ای که برای طبقه متوسطی از مردم فارسی زبان قابل درک و فهم باشد بطوریکه حتی یک نفر از شونده‌گان رادیو یا بینندگان تلویزیون بدلیل اینکه حرفهای ما را نمیفهمند دستگاه گیر نخورد یا اخوش نکند.

دوم کوتاه بودن جمله‌های گفتار. این هم نکته مهمی است در نویسندگی برای رادیو و تلویزیون. باید حداقل کلمات را در این جمله‌ها بکار ببرد.

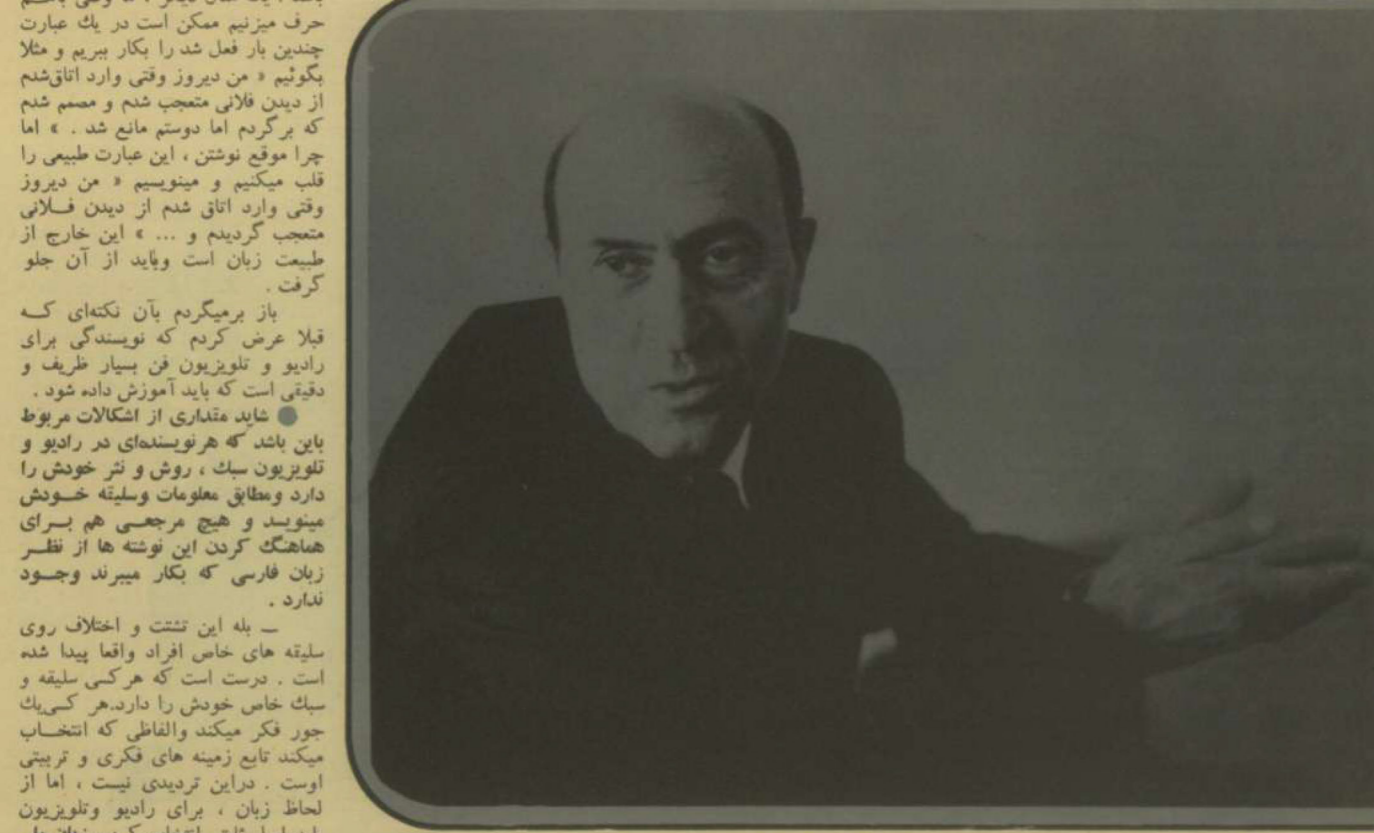
راشونده فقط از راه گوش میشود بنابراین حواش جمع‌تر است اما در تلویزیون تصویر هم مطرح است، بنابراین گفتار تلویزیونی باید آنچنان ساده و موجز باشد که بیننده ضمن توجه به تصویر، مفاهیم را نیز درک کند. بعلاوه در تلویزیون حرکات نمایشی گوینده یا سخنران نیز باید مورد توجه قرار گیرد که البته به انتقال مفاهیم کمک میکند. بنابراین کار نویسنده تلویزیونی دقیقتر و حساستر از نویسنده رادیویی است، نکته مهم دیگر اینکه نویسنده رادیو یا تلویزیون باید با اصطلاحات رشته‌ای که برای آن گفتار مینویسد چنان آشنا باشد که بتواند این اصطلاحات را در حد سادگی مورد نیاز وسایل ارتباط جمعی که قابل انتقال به قشر وسیعی از مردم غیر متخصص باشد بکار بگیرد. بسیاری از

عامه «گذاشته‌اند. تداول عامه بیشتر تداول عامه با سوادهای تهران است. یعنی مینویسند این لغت اصلش چنین است اما تداول عامه‌اش اینست. ما هم همین الان نزدیک سی و یکسال است که در زبان ملفوظ اینست که گوینده حق ندارد غلط و عامیانه حرف بزند چون زبان ملی ما زبان فارسی ادبی است و لهجه عامیانه مردم تهران نیست و رادیو و تلویزیون باید این زبان ملی را در سراسر کشور رسوخ و نفوذ دهد.

در زبان ملفوظ هم، باید چند نکته را رعایت کرد که مهمترین آنها صریح و روشن ادا کردن کلمه است. جویده جویده حرف زدن، هم برای شونده نامفهوم است و هم زبان غلط یادش می‌دهد.

● آیا در زبان فارسی که در

تکنیک نویسندگی و گویندگی رادیو و تلویزیون است متأسفانه تعلیم صحیحی ندیدیم یعنی معلمی نداشتیم. ما روی معلومات و تجربه‌های خودمان کار کردیم. الان نزدیک سی و یکسال است که رادیو ایران کار میکند، هم‌هاش روی روال تجربه بوده، يك گوینده قوی بوده، اینها با هم مقایسه شده و اصلی بدست داده شده است. بنابراین اشتباهات و نقایصی داریم که باید بتدریج رفع بشود. الان گوینده ما شاید هنوز متوجه این نکته نیست که با يك فن بسیار ظریف و دقیق ادبی و علمی سروکار دارد. البته نمیخواهم بگویم گویندگان ما در کارشان قصور می‌ورزند، اما واقش اینست که آنها مثلا میدانند که اگر رانندگی میکنند هر چه بیشتر تمرین کنند بهتر است، ولی نمیدانند که در گویندگی هر چه بیشتر مطلب بخوانند



را که بیشتر مورد استعمال است و تلفظ مایه وحدت ملی است یعنی ما که در تهران داریم بزبان فارسی صحبت میکنیم و با اعراب خاصی تلفظ آنها را ثابت کردیم یعنی گفتیم فلان کلمه را همه گویندگان باید اینطور تلفظ کنند. البته در این مورد، هم به لغت توجه شده و هم به تلفظ صحیح عمومی که قابل فهم عموم باشد.

● شما تکیه میکنید بیشتر روی مسأله ایجاز و سادگی و تلفظ صحیح کلمات، اما من بسیار شنیده‌ام مخصوصاً از رادیو - که در جمله‌بندها، حذف اندیشه‌های مردم کشورمان مطابقت بکند تا آنها هم بتوانند این افکار و اندیشه‌ها را بگیرند و درک کنند. بین گوینده و شونده يك ارتباط فرستنده و گیرنده هست و يك مقدار علائم و رموز وسیله انتقال معنات که همان الفاظ بقیه در صفحه ۶۱



# نو عروس گمشده

«پاورقی جدید مجله تماشا» نوشته: تدنامی. ترجمه: عبدالله توکل

يك داستان پلیسی تكان دهنده و شگفت انگیز ، يك كتاب پر فروش از نویسنده‌ای كه میلیون ها نسخه از داستانهای او در سراسر جهان به فروش رسیده است .  
برگردان فارسی از «عبدالله توکل» یکی از معروف ترین مترجمان داستانهای پلیسی ، «رمان سیاه» در ایران .

## فصل اول

می‌خواست دو نفر را پیدا کند ...  
یکی زن خود کلودینا را كه نوعروس سه روزهای بود ... و دیگری گروهان کنتین ، عضو دستگاه پلیسی ، كه بگمانش کلودینا را ربوده بود ...

در سالون بایدانی پلیسی ، بغلقصه بازی كه حروف « کیو - ار » بران خوانده می‌شد ، ایستاده بود . از دور ، چهل ساله به نظر می‌آمد . مردی بود با موهای جوگندمی و قیافه پیش‌پا افتاده ... لباس‌ای تیره‌ای به تن داشت و کراواتی كه رنگش به رنگ آن می‌آمد . درست مثل خانه خودش انجا لنگر انداخته بود و بی عجله ، مشغول مطالعه اوراق و اسناد بود و بقرار معلومی نمی‌برد كه دو ساعت و بیست و پنج دقیقه از نیمه شب گذشته است و پاسبان اینفورم پوش كه در آستانه در ایستاده است ، عجله دارد در را قفل كند و به كارهای دیگر خودش برسد .  
مرد ، از نزدیک ، در زیر نور خنک چراغهای فلورسان ، قیافه دیگری داشت . موهایش جوگندمی نبود ، كفتی به رنگ الومینیوم بود . و این موها را از بیخ می‌زد تنها به این دلیل كه بیش از اندازه زیر و زمرت بود و به شانه نمی‌آمد ...

چهل سال نداشت ، سی و يك سال داشت اما ، در این هنگام ، بسیار پیرتر به نظر می‌آمد . قیافه اش ، در واقع ، بسیار پیش پا افتاده بود اما روشنایی چراغ سایه‌هایی در آن به وجود می‌آورد كه نشان می‌داد بینی‌اش در گذشته شكسته است و جراحی كه دستی به آن برده ، نتوانسته است از انحراف مختصر آن به سمت چپ جلوگیری كند . و این بینی كه اندکی مثل منقار عقاب برگشته بود ، لطف و ملاحظتی به قیافه‌اش می‌داد .  
بعكس ، چشمهای آبی‌اش زیبا نبود ... پراز خون بودو حلقه كبودی كه نشانه خستگی باشد ، پیرامون هردو را گرفته بود . صورتش احتیاج به تیغ ، لباسش احتیاج به اطو و پیراهنش احتیاج به رختشویی داشت ...

اما ، او ، گذشته از همه این چیز ها ، احتیاج به خواب داشت .  
سخت بود كه همچنان بیدار بود ... خودش را به زور قهوه و سیگار و ویسکی سر پا نگهداشته بود ... از مرحله خستگی و فرسودگی گذشته بود ... از حدود هیجان عصبی هم گذشته بود . همه دایره را بپیموده بود . و چنان خسته و كوفته بود كه رختی كه از این راه به او دست داده بود ، اسباب تسکینی برای اعصاب او فراهم می‌آورد ...

جدو جهد داشت ... پرونده جو کنتین را بخواند . گروهان پلیس جوزف وین کنتین دارای پرونده شماره ۳۷۹ ... به گنج فلزی تکیه داده بود و واپسین صفحه پرونده را در دست داشت اما چشمهایش ، در آن سوی صفحه ،

به دیوار خیره شده بود .  
دیوار را هم نمی‌دید ... یگانه چیزی كه می‌دید تصویر کلودینا بود كه دوروز و تقریباً دوشب بود كه دیگر از خیالش بیرون نسیرفت .

و کلودینا شلوار زرد و بلوز نایلون سفیدی به تن داشت كه صبح روز دوشنبه یا صبح روز یکشنبه پوشیده بود ... چشمهایش را بست و آهسته باز كرد . نه ... صبح روز دوشنبه بود و رنگ زرد تند شلوار او را چون دوشیزه چهارده یا زده ساله‌ای نازك اندام نشان می‌داد . بلوز بسیار زنانه بود و ... از خلال تارو پود شفاف آن ، حواشی انباشته زیرپوش کلودینا را به نحوی مهم تشخیص می‌داد . و این نکته صبح دیگری را به یادش آورد .  
صبح روز شنبه را ... آن روز ، تا مدتی از ساعت یازده گذشته ، با او در رختخواب مانده بود ... و آن روز ، روزی بود كه ...

— مترهان !  
برگشت ... از آنه رشته اندیشه هایش گسته شده بود ، دلخور شد .  
پاسبان گفت :  
— مترهان ، كم كم دیر می شود ...

تصویر کلودینا از میان رفت و « هان » پی برد كه در كجا هست . این پاسبان قصد خدمت به او داشت . ناگزیر می‌بایست چند ساعتی دست از مبارزه بردارد و کمی بخوابد .. چندان خسته بود كه ذهن تند و تیزش دیگر به چیز هائی كه هرگز از دستش در نمی‌رفت ، نمی‌توانست توجه داشته باشد ...

هان گفت :  
— معذرت می‌خواهم ... يك دقیقه دیگر هم فرصت بدهید .  
با جدو جهد بسیار سطور یكسانی را كه خلاصه زندگی كنتین در دستگاه پلیس شهر زمرد بود ، خواند : منتقل به قسمت تجاوز و سرقت روز دوم ژوئن ۱۹۵۵ - منتقل به قسمت قتل و جنایت روز سیزدهم دسامبر ۱۹۵۶ - منتقل به قسمت مواد مخدر روز شانزدهم مارس ۱۹۵۷ - منتخر به درجه گروهانی روز بیست و ششم دسامبر ۱۹۵۷ منتقل به قسمت فساد و فحشاء روز اول اکتبر ۱۹۶۰ .  
بار دیگر متن را خواند و با خود عهد بست كه صبح درباره مفاد آن به تحقیق بپردازد و کاری كند كه بهاعت اینهده تعمیر سمت پی ببرد ... شاید كنتین نمی‌توانسته است با همكاران خودش سازد ، اگر چه ترفیع او نشان می‌داد كه در هر حال برتر از حد متوسط است .

پاسبان گفت :  
— بگمانم بهتر است در رایتمد ...  
هان گفت :  
— سلسا

اما از جای خود تكان نخورد . بار دیگر نگاه به سطر آخر كرد و از اینکه با سطور دیگر تفاوت داشت ، به حیرت افتاد .  
برگه را برگرفت ، پشت و رو كرد و جلو چراغهای فلورسانی تکه داشت . آن وقت دیده كه اشياء نكشیده است . در اطراف سطر آخر رنگ كاغذ رفته بود ... و لكه‌ای بجای مانده بود كه ممكن بود زاده آن موادی باشد كه برای پاك كردن

به كار می‌رود . از این گذشته ، كلمه‌های « اول اکتبر » و « رقم ۱۹۶۰ » كاملاً در ردیف كلمه‌های دیگر نبود . و همین نکته نشان می‌داد كه از نو زده شده است .

سرعت نگاهي به جمله‌های دیگر كاغذ كرد تا شاید قلم خوردگی‌های دیگری هم پیدا كند ، دو تصحیح دیگر هم پیدا كرد ، اما این دو قلم‌خوردگی پیش پا افتاده تر بود . ماشین‌نویس بی‌حوصله‌ای با عجله به این كار دست زده بود . كاغذ در آن جاهائی كه پاك شده بود ، زیرتر و ناهموارتر شده بود و حروف تازه سیاهتر و پیرنگتر از حروف دیگر به نظر می‌آمد و همین امر قلم‌خوردگی‌ها را نمایانتر می‌كرد .

باز هم دزنگ كرد . اوراق را در قفسه جای داد و آن را بست . سپس كيف جرمی خود را برگرفت و بهسوی در پیراه افتاد .

— جرح ، متاسف كه این قدر طول دادم . آنقدر خسته‌ام كه دیگر نمی‌توانم سر پا و ایستم ...  
پاسبان تا زمانی كه چراغها را خاموش نكرده بود ، در را بسته بود ، جوابی نداد . دوش به‌دوش يكدیگر در راهرو دور شدند .

گفت :  
— اوضاع و احوال دیگر مثل زمان گذشته نیست ... برای این كاری كه كردم ممكن بود از نان خوردن بیغتم ، مترهان ...

— می‌دانم ، جرح ، می‌دانم . و در قبال این كار ، سخت از شما سپاسگزارم .

— مترهان ، هر وقت از دستم برآید ، خوشم می‌آید خدمت بكنم . شما پدر خودتان را در آورده‌اید ... وقتی كه به پله‌های نخستین طبقه عمارت رسیدند ، وا ایستادند و بروی يكدیگر چشم دوختند .

هان گفت :  
— شما ، سابقاً ، مرا « اد » صدا می‌زدید ... چه شده است كه دیگر این كار را نمی‌كنید ؟  
پاسبان پیر سرش را تكان داد .  
— من امروز دیگر مردم را با اسم روز تعمیم صدا نمی‌زنم . و این كار را بیشتر به مصالح خودم می‌بینم .

— بی‌شك دلبلی دارید ... و در هر صورت ، در این دخمه .  
— رفته رفته عادت شده ... حتی روزهایی هست كه زیم را « متر » صدا می‌زنم .

هان لبخندی زد . لبخند خسته‌ای بود اما از قیافه گروهان كه از راه احتیاط تأثیر ناپذیر شده بود ، بی‌اندازه گویاتر بود ...

هان گفت :  
— يك چیز را بیاد داشته باشید . اگر روزی از روزها احتیاج به خدمتی داشتید ، اگر روزی از روزها خواستید شكایتی یا اقامه دعوائی بكنید ، از من بخواهید .  
— متشكرم ... و شما ، اد ، این مطلب را فراموش نكنید . آدم وقتی كه جوان است ، همه چیز از دستش بر می‌آید ... همه چیز ... اما وقتی كه پیر

باشد ... ( اهی از سینه بر آورد ) ... يكمان بتوانید زنتان را پیدا كنید .

— متشكرم ، جرح .  
پاسبان پیر برگشت ، چند قدمی در راهرو برداشت ، سپس وا ایستاد .  
— كفتید چند روز است ازدواج کرده‌اید ، اد ؟

— پنجروز .  
پیرمرد سرش را آهسته تكان دادو گفت :  
— امیدوارم پیدایش بكنید هان گفت :

— امیدوارم پیدایش بكنم ...  
هیكل بلند را كه در راهرو دور می‌شد ، نگرست ... اگر چه چهل سال سابقه خدمت داشت ، با آن اینفورم آبی تیرماش همچنان خوشگل بود ... سپس با تصمیم ختم‌آلودی این حرفها را با خودش زد :

— پیدایش خواهم كرد ... به خدا قسم می‌خورم كه پیدایش بكنم ... اما وقتی كه از پله‌های خاكستری رنگ سیمانی بالا رفت ، خستگی یار دیگر بر او فرود آمد ... و مایه آن خودش بر او فرود آمد ... و مایه آن شده كه درباره خودش گرفتار شك و تردید بشود ... هر قدمی كه بر می‌داشت ، زحمتی بود ... و چنین می‌پنداشت كه كیفش همه كتهای يك قهوه‌هائی كه خورده بود ، مایه آن شده بود كه از حدود نیروی خود بگذرد ... هر كز خودش را در این حال ندیده بود ... در زمان گذشته ، همیشه نیرو و قدرتی داشت كه برای دو سه نفر بس بود ... اما در هیچ دوره‌ای از گذشته خود ، و حتی تاریكترین روز های زندگی ، خودش را در چنین وضعی ندیده بود . این فشار و همچنان جانفرا بود ... و نتیجه این بود كه چیزی نمی‌دانست و كمترین چیزی نداشت كه دست توسل به دامن آن بزند

از سررا گذشت ، لحظه‌ای متغله خاطر می‌داشت ، اندیشه‌ای را كه مایه ندغدغه خاطرش بود ، فراموش كرد ... و از طنین تهای پاشنه‌های خود كه بر كف زمین می‌خورد ، به حیرت افتاد . تاكثون هرگز این صدا را نشنیده بود ، چه هرگز دو ساعت و نیم از نیمه شب گذشته ، گذارش به این سررا نرفته بود . در آن مواقع دهها پاسبان و بازرس و زن و هنرمشكن و فروشنده در اینجا به این سو و آنسو می‌رفتند كه صدای پای همشان بهم در می‌آمیخت و همه‌های در اینجا به راه می‌انداخت كه صدای پای خودش در آن میان به گوش نمی‌خورد .

سرش را تكان داد . چشمهای درد گرفته‌اش را مالید و با حد و جهد بسیار كنتین ، گروهان جوزف وین کنتین ، را به یاد آورد . كلمه‌هائی كه با دقت بسیار ، در پرونده كنتین شكاف شده بود ، با احتمال ، معنی و منهومی نداشت ... پس از آن صد بی‌بستی كه دوروز و شب بود كاوش کرده بود ، بی‌بستی دیگری بود ... اما با اینهمه می‌خواست در جریان صبح ، در این باره هم به تحقیق بپردازد ... و این

تحقیق را هم با همان دقتی كه در تعقیب جا پاهای دیگر ، جا پاهای بیهوده دیگر به كار زده بود ، صورت بدهد ...

از در بزرگی كه بهسوی خیابان باز می‌شد ، گذشت ، و آهسته به سوی پارکینگ به راه افتاد . كیفش را روی سندان غتب بيوك خود انداخت . پشت فرمان افتاد و بسته سبكارش را برداشت . بیش از يك دانه سبكار برایش نمانده بود و با وجود ادعاهای صاحب كارخانه كه مقاومت بسته‌های سبكار را می‌ستود ، سبكار بیج و تاب خورده بود و خرد و خمیر شده بود ...

با اینهمه این سبكار را به‌گونه لب خود گذاشت و فندكش را بیرون آورد اما ششش ، بهعوض آنكه فندك را روشن كند ، بیحركت ماند .  
مردی از کنار بيوك گذشت و چنان از نزدیک گذشت كه آستین كتش بیش و كم با علامت V كه انتهای كاپوت را زینت می‌داد ، اصطكاك پیدا كرد . با آنكه هوا تاريك بود ، او را شناخت ... گروهان جوزف وین کنتین بود ... مثل پاسبانی كه در حین خدمت باشد ، تند و تیز راه می‌رفت .

هسان فندك را در جیب خود گذاشت و او را زیر نظر گرفت . كنتین كه كت چهار خانه و پیراهن اسپورت نیمه‌بازی به تن داشت ، سوار یکی از آن ماشینهای قسمت فساد و فحشاء شد ، دوج سبز رنگی كه علامت پلیس بروی آن نبود .

خرخر استارت دوج به راه افتاد و نور چراغهای آن زمین پارکینگ را روشن كرد ، سپس ماشین دور تقریباً كاملی روی اسفالت زد و بهسوی خیابان زمرد به راه افتاد .

هان موتور بيوك را به راه انداخت اما تا وقتی كه ماشین دیگر صد متر جلو نرفته بود ، چراغهای خودش را روشن نكرد .

سپس روانه خیابان زمرد شد و مراقب بود كه بین دوج و خودش فاصله‌ای نگه بدارد .

ناگهان خودش را دیگر آنهمه خسته ندید . دستخوش هیجان آمیخته به تاسفی بود . این كار كاری بود كه از آن نفرت داشت . ایسن تعقیب بست ، شایسته يك نفر وكیل دادگستری نبود . اما در سراسر روز و قسمتی از شب ، كوشش‌ها کرده بود كه گروهان كنتین را پیدا كند ... و نمی‌توانست چنین فرصتی را از دست بدهد .

رفته رفته به مرحله كاپاره‌ها و كافه های شهر زمرد نزدیک می‌شدند و از دحام ماشینهای دیگر و تاكسی‌ها و كامیونهای حمل روزنامه راه رفت و آمد را بنسد آورد ... هان بر سرعت خود افزود ... در حدود ده دوازده اتومبیل بین اتومبیل كنتین و اتومبیل او حایل شده بود . از شش شش دوج سر و شانه‌های كنتین دیده می‌شد .

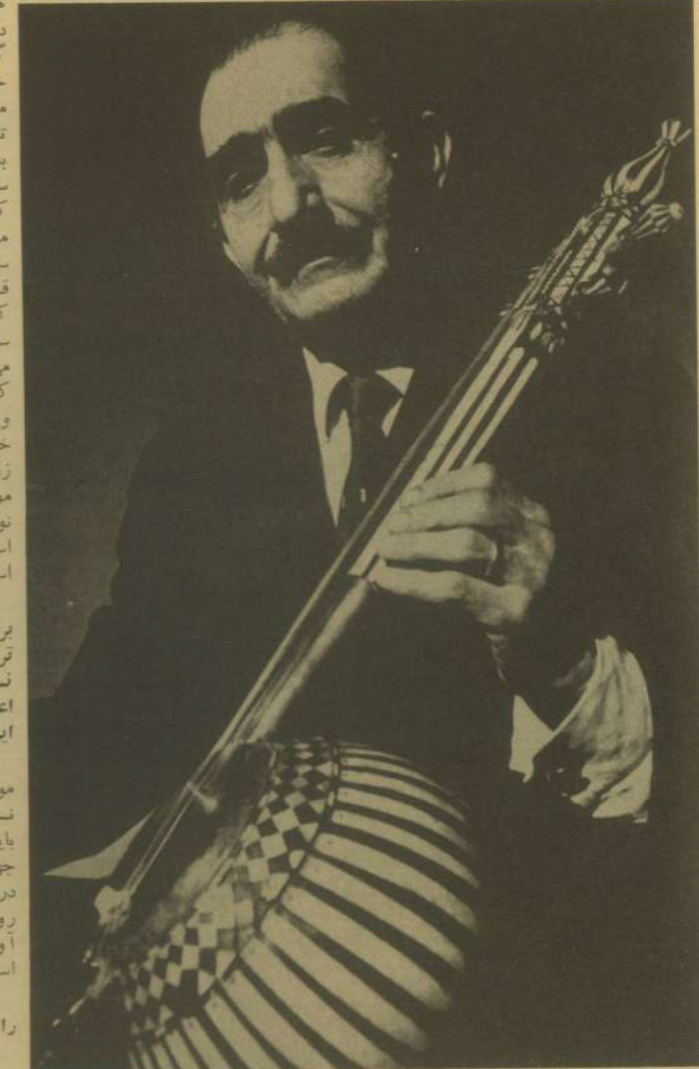
هان نگاهش را به آن دوخت . و در ظرف ده دقیقه ، برای دومین بار از خود پرسید كه این مرد همان مردی است كه باید كینه‌اش را بسدل بگیرد یا نه ...

تاتام



# بای صحبت استاد اصغر بهاری : آمیختن موسیقی ایرانی را با موسیقی بیگانه خیانتی بزرگ میدانم

تهیه و تنظیم : کیخسرو بهروزی



بیش از ۵۰ سال سروکار مداوم بسا کمانچه ، اصغر بهاری را امروزه در ردیف استادان بحق موسیقی ایرانی در آورده است و میان موسیقیدانان منزلی خاص داده . موسیقی در خاندان او موروثی است . اولین استادش پدر مادراودسته میرزا علی خان ، که کمانچه نوازی بنام و اصیل بوده است . و حال ، فرزندانش موسیقی را از او به ارث می‌برند . دو پسر دارد ، که یکی کمانچه می نوازند و دیگری ویولون .

در ۱۲۸۴ در تهران زاده شده است و اکنون ۶۶ سال دارد. سالها با مرحوم ابوالحسن صبا و روح‌الله خالقی کار کرده است . ۲۰ سال است که با تلویزیون . از آغاز تاسیس «انار رودکی» ، در گروه ساز های ملی نوازندگی داشته است . همه ساله در جشن هنر شیراز شاهد هنرنمایش بوده‌ایم . نیز می‌دانیم که در شب افتتاح « خانه ایران » در پاریس ، خوش درخشیده است و همچنین در جشنواره موسیقی پاریس ، یکی از مرفسان شایسته موسیقی ایرانی بوده است .

به دنبال فراری قبلی ، کوجه های محله سفایاشی را پشت سر می‌گذارم . وارد یک هشتی قدیمی می‌شوم . و خانه‌اش را در می‌زنم . در را ، پس از لحظه‌ای ، خودش باز می‌کند . سلام و حال و احوال . و با خوشرویی مرا به داخل می‌خواند . از دالان به حیاط راه می‌بریم و ، پس از پیمودن پله ها وارد اتاق پنج‌دری می‌شویم . غیر از میزها و بعضی ازوسایل ، سایر اشیاء اتاق همگی قدیمی‌اند . بشقابها ، قاب عکسها ، خود عکسها ، کمانچه‌یی منبت کاری ... و او که نوب میل در خود فرو رفته است . خاموش می‌نماید و منزوی - چون فضایی زندگیش .

تصمیم می‌گیرم که راجع به کمانچه که ساز تخصصی شماست صحبت کنیم . کمانچه یکی از ساز های اصیل و سنتی ایران است و ، تا آنجا که من اطلاع دارم ، قدمت آن به زمان ساسانیان می‌رسد و می‌گویند که بارید و نکبسا با این ساز آشنایی داشته‌اند . اما خبری در دست ما نیست که آیا قبل از بارید و نکبسا هم کمانچه وجود داشته است یا نه . مسلم این است که سازنده کمانچه ایرانی بوده و این سازی است مخصوص فضای موسیقی شرقی ، خاصه موسیقی ایرانی .

درباره این فضای خاص موسیقی ایرانی ، که به آن اشاره کردید ، لطفا توضیح بیشتری بدهید . موسیقی اصولا روحانیت و جذبه خاصی دارد ، که فکر می‌کنم تعریف‌ناپذیر باشد . به علت وجود این معنویت در موسیقی ، شور و حال خاصی از شنیدن آن به انسان دست می‌دهد . حال ، این موسیقی از هر سرزمینی که باشد فرق نمی‌کند . ما یک قطعه موسیقی خوب که می‌شنویم لذت می‌بریم ، خواه فرنگی

همان موسیقی سنتی ایران است . قسمت دیگر موسیقی محلی است . در هر گوشه‌یی از ایران ، هر ناحیه‌یی موسیقی خاص خود دارد که از ذوق و سلیقه مردم همان ناحیه برخاسته و سینه به‌سینه تا به امروز رسیده است و ریشه‌اش اغلب به زمانهای خیلی خیلی قدیم می‌رسد . سومین قسمت هم موسیقی ترکیبی است که بنابه‌ذوق و سلیقه آهنگسازها و موسیقیدانها ، و بنا به موقعیتهای زمانی ، ساخته و پرداخته شده است . البته این قسمت سوم اصلش از دو قسمت دیگر کمتر است و ، چون در آن ترکیبی از سازهای خارجی و ایرانی دیده می‌شود ، می‌توان موسیقی ترکیبی نامیدش ، چرا که کاملاً خالص نیست و بیشتر شامل تصنیفها و ترانه‌هایی است که هر کدام در زمان خود ، بر حسب موقعیتهای گوناگون زمانی و مکانی ، به وجود آمده است و موسیقی روز بوده . تنها تصنیفهایی از نوع موسیقی ترکیبی که هنوز دلنواز است ، آنهاست که جنبه موسیقیش بیشتر است و کمتر مخلوط دارد .

در سفرهایی که داشته‌اید و برنامه‌هایی که در کشورهای مختلف ترتیب داده‌اید ، واکنش ملیتهای مختلف نسبت به موسیقی ایرانی چگونه بوده است ؟ به اعتقاد شما امکان آن هست که موسیقی ایرانی هم در سطح جهانی عرضه شود ؟

بله ، چنین امکانی هست ، چون موسیقی ما اصیل و پایدار است و دامنه نسبتاً وسیعی دارد . پس اگر ، چنان که باید و شاید ، عرضه شود ، در سطح جهانی هم پذیرفتنی است . من آهنگسازانی در اروپا می‌شناسم که به موسیقی ایرانی رویکرده‌اند و در این زمینه آثاری پدید آورده‌اند که در سطح جهانی مورد استقبال قرار گرفته است .

چگونه می‌شود موسیقی ایرانی را در سطح جهانی عرضه کرد ؟

بهبترین راهش این است که ترتیبی داده شود که هنرمندان ما در سایر کشورها کنسرت‌هایی بدهند و نوارها و صفحه‌های ایرانی هم به‌طور مداوم در سطح بین‌المللی عرضه شود . خوشبختانه « یونسکو » در زمینه معرفی موسیقی ایرانی تلاشهای چشمگیری داشته است و دارد . و تا آنجا که خودم تجربه کرده و دیده‌ام ، غریبها و بخصوص فرانسوی‌ها موسیقی ایرانی را بیشتر از موسیقی سایر کشور های شرقی می‌پسندند ، و اگر دقت و رسیدگی بیشتری به موسیقی ایرانی و خاصه موسیقی محلی ایرانی شود ، موسیقی ما امکان آن را دارد که در غرب‌جایی برای خود باز کند ، چون

نوعی موسیقی که اکنون در تمام ملل طرفدار دارد ، موسیقی ریتم‌دار است و موسیقی محلی ما هم از ریتم خاصی برخوردار است .

ولی موسیقی ایرانی ، از نظر تکنیک غربی ، محدودیتهایی دارد که موسیقیدانهای غربی کمتر به آن روی می‌کنند . مثلاً وجود « ربع پرده » خود یکی از محدودیتهاست .

« ربع پرده » خود مزیتی برای موسیقی ایرانی است و از اول در آن وجود داشته . وجود همین ربع پرده‌هاست که به‌ما امکان می‌دهد که بتوانیم دستگاه‌های ایرانی را بنوازیم . وگرنه امکان ندارد که بتوان یک دستگاه را - مثلاً ابوعطا یا سه‌گانه را - به‌طور کامل اجرا کرد .

چه کسی « ربع پرده » را علامت‌گذاری کرد ؟

آقای علی‌نقی وزیری اولین کسی بود که « ربع پرده » را علامت‌گذاری کرد و در خط موسیقی ایرانی ثبت کرد .

فکر نمی‌کنید اگر این مزیتی برای موسیقی ایرانی بود ، تاکنون غریبها هم به‌فکر استفاده از آن افتاده بودند ؟

اگر نیت‌اندازند به این علت است که آهنگهای غربی به « ربع پرده » نیاز ندارد . تنها موسیقی شرقی و بخصوص موسیقی ایرانی است که به آن نیاز دارد ، و اگر از موسیقی ایرانی حذف‌کنند ، اوازهای ایرانی به‌هیچ وجه نمی‌توانند جلوه‌گری کنند . از این گذشته ، انگار غریبها هم تازگی به‌فکرند که « ربع پرده » را در آلات موسیقیشان به‌وجود آورند و به‌کار بگیرند .

تا آنجا که من اطلاع دارم ، نوازندگان ایرانی « کمتر از ربع پرده » هم به‌کار می‌برند ، ولی در خط موسیقی ایرانی چنین علامتی نداریم .

بله ، درست است . در خط موسیقی ما اصیل و پایدار است و دامنه نسبتاً وسیعی دارد . پس اگر ، چنان که باید و شاید ، عرضه شود ، در سطح جهانی هم پذیرفتنی است . من آهنگسازانی در اروپا می‌شناسم که به موسیقی ایرانی رویکرده‌اند و در این زمینه آثاری پدید آورده‌اند که در سطح جهانی مورد استقبال قرار گرفته است .

چگونه می‌شود موسیقی ایرانی را در سطح جهانی عرضه کرد ؟

بهبترین راهش این است که ترتیبی داده شود که هنرمندان ما در سایر کشورها کنسرت‌هایی بدهند و نوارها و صفحه‌های ایرانی هم به‌طور مداوم در سطح بین‌المللی عرضه شود . خوشبختانه « یونسکو » در زمینه معرفی موسیقی ایرانی تلاشهای چشمگیری داشته است و دارد . و تا آنجا که خودم تجربه کرده و دیده‌ام ، غریبها و بخصوص فرانسوی‌ها موسیقی ایرانی را بیشتر از موسیقی سایر کشور های شرقی می‌پسندند ، و اگر دقت و رسیدگی بیشتری به موسیقی ایرانی و خاصه موسیقی محلی ایرانی شود ، موسیقی ما امکان آن را دارد که در غرب‌جایی برای خود باز کند ، چون

نوعی موسیقی که اکنون در تمام ملل طرفدار دارد ، موسیقی ریتم‌دار است و موسیقی محلی ما هم از ریتم خاصی برخوردار است . ولی موسیقی ایرانی ، از نظر تکنیک غربی ، محدودیتهایی دارد که موسیقیدانهای غربی کمتر به آن روی می‌کنند . مثلاً وجود « ربع پرده » خود یکی از محدودیتهاست . « ربع پرده » خود مزیتی برای موسیقی ایرانی است و از اول در آن وجود داشته . وجود همین ربع پرده‌هاست که به‌ما امکان می‌دهد که بتوانیم دستگاه‌های ایرانی را بنوازیم . وگرنه امکان ندارد که بتوان یک دستگاه را - مثلاً ابوعطا یا سه‌گانه را - به‌طور کامل اجرا کرد .

موسیقی در این چند سال اخیر بیشتر پیشرفت را مدیون رادیو و تلویزیون است .

موسیقی مامیتواند جای خود را در سایر کشورها باز کند

عده‌یی از موسیقیدانها ۶ به عنوان تنظیم آهنگهای محلی ، دخل و تصرفی در آنها میکنند ، که این خود خیانتی است ، تنظیم کردن با دخالت دادن سلیقه شخصی متفاوت است .



کمی هم از موسیقی روز بگوئیم . انگار این نوع موسیقی ، که به غلط « جاز » نام گرفته ، دارد به موسیقی ایرانی لطمه می‌زند .

نه ، لطمه‌یی نمی‌زند ، در صورتی که تعدد با موسیقی ما مخلوطش نکنند . موسیقی ما ریشه عمیقی دارد و هر نسیم سبکی نمی‌تواند به آن لطمه بزند . هر چیزی که اصالت داشته باشد ، پایدار می‌ماند . این نوع موسیقی - که به‌گمان من هم باید « موسیقی روز » نامیدش - همب وجود داشته ، اما هر زمان به نوعی و به‌نامی . امروزه آن را ، به تقلید از فرنگیان ، موسیقی جاز می‌نامند . اما به‌رحال دوران کوتاهی دارد و از بین می‌رود ، چون موسیقی اصیل در پی زمان نمی‌رود و خود را با زمان عوض نمی‌کند . آمیختن موسیقی ایرانی را با موسیقی بیگانه خیانتی بزرگ می‌دانم .

حالا کمی از خودتان حرف بزنیم . من چند آهنگ از ساخته‌های شما شنیده‌ام ، ولی شما را کمتر به عنوان یک آهنگساز می‌شناسند .

درست است . من در این زمینه زیاد فعالیت نداشته‌ام . تاکنون حدود پانزده آهنگ و چند پیش درآمد و ترکیب ساختم . اما همه آنها هنوز اجرا نشده .

نمی‌خواهید اجراشان کنید ؟ چندتا از آهنگهایم با ساز های ایرانی اجرا شده است و از تلویزیون پخش شده . فرصتی اگر باشد ، بقیه هم اجرا خواهد شد .

کدام یک از آثارتان را بیشتر می‌پسندید ؟

ترکیبی در چارگانه دارم که بیشتر از سایر کارهایم می‌پسندم . اجرا شده ؟

بله ، در تلویزیون ، توسط گروه سازهای ملی . خواننده هم دارد ؟

خیر . میان موسیقیدانهایی که هم‌اکنون در زمینه موسیقی سنتی فعالیت دارند ، به‌کار کدام‌یک بیشتر علاقه دارید .

از من نخواهید نام کسی را ببرم . به‌طور کلی ، به‌کار کلیه کسانی که در آن زمینه‌کار می‌کنند علاقه‌مندم . اعم از آهنگساز و نوازنده و خواننده . اما در مورد خوانندگی عقیده دارم که خوانندگی طوطی‌وار نمی‌شود . هر کس صدای خوب دارد ، نمی‌تواند خواننده باشد . باید در این راه تحصیل کند .

به‌عنوان یک پیشکوت ، برای جوانترها چه پیامی دارید ؟

هنرمندان جوان باید از اساتید قدیمی بیشتر استفاده کنند ، چرا که آنها تجربیاتی دارند که در ازا عمر از دست‌رفته‌ب‌دست آورده‌اند. جوانان علاقه‌مند باید در راه تحصیل هنر ایرانی کوشا تر باشند و از این موقعیتهای که هم‌اکنون دارند - مثل مدرسه موسیقی و دانشکده های هنری بیشتر بهره ببرند . و همین جوانان هستند که باید موسیقی و هنر ایرانی را پیش‌برند و در حفظ و گسترش آن بکوشند .

شک نیست که موسیقی ایرانی در این سالهای اخیر بیشتر پیشرفت را مدیون تلویزیون و رادیو است . ایجاد ارکسترهای بزرگ و تشویق هنرمندان به‌نحوایسته‌ای به این هنر کمک کرد و مهمترین کارش تکنیک موسیقی های سه‌گانه بود که برای هر کدام محل مخصوصی معین کرد . مثلاً در برنامه « گاهای » است که شما موسیقی اصیل ایرانی را می‌شنوید ؛ فعالیت تلویزیون هم بسیار چشمگیر بوده است ، به‌طوری که در همین مدت کوتاه توانسته خودش را کامیاب به‌پای رادیو برساند .





تسی ویلیامز



ویلیام سارویان



توماس ولف



آرتور میلر



ساول بلوو



اوزن اوئیل



حرج اورویل



جیمز جویس

# چرا نمایشنامه‌های آمریکائی «ادبیات» نیستند؟

از: رابرت براستین ROBERT BRUSTEIN

ترجمه‌ی محمدعلی صفریان

نمایشی کام زده‌اند وعده‌ی کمتری اصولاً بر آنچه در این حیطه میگذرد وقوف دارند. در آمریکا، مسئله‌ی تخصص، تا آنجا که به تأثیر بر هنر ها مربوط است، سخت‌ترین ضربه را به تأثیر وارد آورده و آن را نه فقط از سایر سنت‌های ادبی بلکه از خود زندگی، که بسایند از آن مایه بگیرد، جدا کرده است. این جدائی را می‌توان تا حدی زائیده این حقیقت دانست که تأثیر آمریکا بیانی نسبتاً تازه‌است که در پیشروی‌سوی کمال، سنت هنری خود را هم باید خلق کند.

نمایشنامه نویسان انگلیسی مانند وایلد، شو الیوت و آیزنر توانسته‌اند آثار خویش را بر پایه‌ای از میراث نمایشی تثبیت شده با نامهای برجسته در تاریخ ادب ارتقاء بخشند و نمایشنامه نویسان کهنتری مانند بلوای، فرای، بردی و گالزورثی هم که سرورده‌ی این میراثند، توانسته‌اند به خلق آنچنان آثار نمایشی نایل آیند که در زمهری « آثار خواندنی ممتاز شمار رود. حال آنکه تأثیر آمریکا - که ظاهراً بیاری تخیل یوجین اوئیل به کمال رشد خود رسیدم هنوز هم یادآور دراصل خویش است. تجربه اندوزی مصرانه‌ی اوئیل گویای این واقعیت است که وی با شتابزدگی سعی داشته تا امری تأثیر آمریکا

از نمودهای ویژه‌ی تأثیر آمریکائی بعد از جنگ، جدائی هیجان انگیز آن از سنت مرکز ادبی است. نمایشنامه‌نویس موفق امروز ممکن است خود را بازی نویس، سر لری ساز و حتی هنرمند خلاق بداند، اما به جز در موارد بسیار نادر - ادیب نمیداند. وی بی‌چون و چرا و چون مشترکی که به وفور در اجتماع ما وجود دارد و قلم نویس و شاعران و مقاله پردازان را متحد میکند، شرکت نمی‌جوید. موضوعهای اصلی آثار او و سبب نوشتن، مناسباتش، نظرها و عقایدش از جریان اساسی روشنفکرانه و ادبی - اگر نه کاملاً بریده - سخت کنار مانده است.

این عدم ارتباط با سایر رشته‌های هنری به نمایش فردیت خاصی می‌بخشد. یک نمایشنامه نویسن آمریکائی به تحریک نمایشنامه‌های موفق «برادوی» - به نوشتن انگیزته میشود، نه به کنش آرامان های ادبی و بهمین سبب غیر عادی است اگر ورای تقلید متضدل، از آنچه جاری و باب روز است، خلاقیتی پدید آورد. دوستانش را در بین وابستگان حرفه‌ی تأثیر می‌جوید و کمتر گامی فراتر می‌نهد تا اندیشه‌اش را تازگی بخشد. خلاف قلم نویس، تقریباً هیچگاه در نشریه‌های ادبی نمایانده نمیشود و اگر ناگزیر به تماس با دنیای خارج باشد، این تماس، معمولاً با درج قطعه‌ای کوتاه در « نیویورک تایمز» منظور تبلیغ برای نمایشنامه‌ی آینده‌اش و در بیان نحوه‌ی تحریر آن، صورت می‌گیرد.

حتی مهمترین نمایشنامه نویسان ما، در گذشته و حال، به وابستگی جدی در محدوده‌ی تجربیات و حرفه‌ی خویش تمایل داشته‌اند. همه‌ی نمایشنامه نویسان بزرگ اروپا در صدساله‌ی اخیر، سوازی نمایشنامه، شعر و قلم و مقاله و نقد هم نوشته‌اند وقتی چند از نمایشنامه نویسان معاصر چون برشت، دورنمات، بکت، ژیرودو، سینچ و اوکیسی، آزادانه به سایر رشته‌های ادبی نیز دست یازیده‌اند، اما در آمریکا، به استثنای تورتون وایلد و تسی ویلیامز (که از پیش کسوتان گذشته‌اند) و آرتور میلر، تنها معدودی از نمایشنامه نویسان، بیش از یک ژست ادبی، در جهت ادبیات غیر

«مانر هاوس» از ولف - که به مراتب سازلتر از آثار غیر نمایشی این نویسندگانند - تأییدی بر این نکته است که نویسندگان آمریکائی، بخلاف همکاران فرانسوی خود، تأثیر را نوعی شکل جدی برای بیان عمیق‌ترین عقاید و بینش‌های خویش نداشته‌اند.

ادیب آمریکائی همواره نسبت به نمایش حالتی بی‌تفاوت، قشری و خصمانه داشته است و همین خود همین این حقیقت است که «چرا نمایشنامه‌های ما اغلب از حدود ادبیات بیرون‌اند». از سوی دیگر، بنا بر عقیده‌ی سبط صاحب نظری بر نمایشنامه نویسی که برای تماشاگران می‌ماید می‌نویسد، خود فاقد مرتبت والا است، و با اشتیاقی که برای خوش آمد گروهی کثیر دارد، اثری پلید بوجود می‌آورد که موجب بدنامی ادبیات میشود. از آنجا که ساختن اصلی نمایش به تأثیرات ناشی از احساس اقلیمی متکی است، نمایشنامه نویسی اغلب به مبالغه گوئی، سوزناکی، عدم تعقل و بی‌بندوباری منته شده است و این مصادیقی است بر گفته‌ی «سرفیلیپ سیندی» که صد سال پیش نوشت «بی‌حیاتی دختری گستاخ ملی - پرداخت و بدینگونه موجب شکافی در ادبیات آمریکا شد که هر ساله نیز گسترش می‌یابد.

این شکاف، البته، از دو سو گسترش می‌یابد، فرهنگ ادبی آمریکا نیز عموماً تأثیر را خوار می‌شمارد. در فرانسه نادر است قلم نویس، شاعر یا فیلسوفی که مضامینش را در قالب نمایشی بیان نکند و از دیر باز برای ادیب فرانسوی سنتی شده است که یکی دو جلد مقالات نمایشی هم جزو مجموعه‌های آثارش به‌گنجد. اما در آمریکا نقد تأثیر، بر اثر کناره گیری اغلب روشنفکران، بدست منتقدان حراید افتاده و خود تأثیر نیز عملاً در انحصار نمایشنامه نویسان تجاری درآمده است. مولفان با استعداد آمریکائی، به‌رغم تأثیرسزائی که نمایشنامه‌های نویسندگان چون کامو، سارتر، ژید، کلودل، موریاک و کوکتوپر آثار خلاقه‌شان داشته است، با کلا از تأثیر چشم پوشیده‌اند یا آثار بدی در این زمینه بوجود آورده‌اند. کیفیت آثاری چون «سبزی» از فیتز جرالذ، «ستون پنجم» از همینگوی،

تهیه کننده‌ی امروزی بجای پرداختن به آثار خارق‌العاده و تازه به‌انزای آزمایش شده و مطمئن، استوار بر موفقیت‌های گذشته، روی می‌آورد. در کار تأثیر که زیر سلطه‌ی دلنق بازی قرار گرفته، مسئله مالی بر مسئله ذوق و سلیقه تفوق یافته و برای نمایشی که ممکن است موجب تماشاگران بشود، پشوانه‌ی مالی به سختی یافت میشود. در نتیجه، نمایشنامه نویسن درمی‌یابد که گروهی شریک غیر ادبی، بهنگام نوشتن از سرو کولش بالا می‌روند و این، پیش‌از پیش او را برای «سازش کاری هنری» آماده میکند. حال آنکه در کار خلاقه سازش کاری جایز نیست - مثلاً بنظر می‌آورد که رهبر یک ارکستر سمفونیک بخواهد بخاطر خوش آمد گروه بیشتری از تماشاگران، تغییراتی در یک آهنگ بوجود آورد، اما، در برادوی، این دیگر بصورت یک عادت ثانوی درآمده است و کمتر نمایشی می‌تواند بدون دستکارهای جدی بروی صحنه بیاید. به سخن دیگر، بخلاف قلم نویس که در خلوت اثرش را می‌آفریند، نمایشنامه نویسن باید در حضور پنج - شش تهیه کننده‌ی دستچاپه به تجدید بنا و پاک‌نویس اثرش بپردازد و ماحصل اینکه نمایشنامه نویسن که روزی برترین اهمیت را داشته است، اکنون خود را زیر سایه‌ی فرایند کارگردان می‌بیند، و چنین میشود که بانفوذترین نمایشنامه نویسان نیز ناگزیر به تغییرات اساسی در آثارشان، به میل کارگردان که احتمالاً موفقیت تجاری آنرا تضمین میکند، تن در میدهند.

این تغییرات بنحوی اجتناب‌ناپذیر منجر به کاهش اصالت و سیمای واقعی یکی از بزرگترین نویسندگان ما می‌شود. بهمین سبب، نویسندگانی که وجدان هنریشان رضایت‌خاطر را بیش از موفقیت تجاری و تحسین منتقدان مطبوعاتی طلب میکنند، پادیدی و سخت زده و مطمئن به تأثیر مینگردند. یکی از اینگونه نویسندگان - نه نمایشنامه نویسان حرفه‌ای - آرچیبالد مک‌لیش است که از مدیران، صحنه پردازان و آهنگسازان با ایجاد هزینه‌های سنگینی تأثیر را خفه میکنند و «برادوی» نیز با صحنه آرائیهای چشمگیر و گران قیمت، بنظور تضمین هجان و اقبال تماشاگران در برابر شکست سایر عوامل بر وخامت وضع می‌افزاید.

از نقد اتکینسن آگاه شدم حس کردم که می‌خواهم گریه کنم. و می‌افزاید که یک چنین تالی انتقادی از تأثیر «شاهدی» برای من مدعا است که دیگر همه‌ی آنها از آسیایا افتاده است. وقتی معیار ارزیابی یک اثر - چنانکه در تأثیر ما جاری است - کف زنده‌ی شور انگیز اکثریت تماشاگران باشد، این شاهد در واقع شاهدی عینی هم هست و بی‌توارگیها اکثریت تماشاگران را که یک نمایشنامه‌نویس به آن تن در میدهد تنها با صفوف طویل جلو گشته‌ها می‌توان توجیه کرد.

واکنشی کاملاً دیگر گونه نسبت به تجربیات نمایشی از آن ویلیام گیبس، ادیبی است که موفقیت نمایشنامه‌اش «دو نفر برای الله کلنگ» را موفقیتی تو خالی میدانند که با پایمال شدن استعداد های واقعی‌اش حاصل شده‌است. گیبس که در اصل شاعر و داستان سراسر، تجربیات رنجبارش را در «یادداشت‌های روزانه‌ی الله کلنگ» - شرحی روشنگر مسیر نمایشنامه از فکر اولیه تا شب افتتاح - ثبت کرده است. وی نیز جوانان اغلب ادبا «سالها بود که علاقه‌ای خوش باورانه به تأثیر پیدا کرده بهمانگونه که سایر همکارانش، نه فقط کارگردان و تهیه کننده و هنریسته، بلکه اسانورچی و محتملاً نظامتجسی آریز گاه را هم شناخت و از این طلسم رهائی یافت. او نیز بی‌برد که دستکاری های مکرری که می‌خواستند در نمایشنامه‌اش اثر اصلی به سرگرمی بی‌آزاری بدل میگشت که ناراحتی و رنجش هیچکس را در تأثیر فراهم نمیکرد. گیبس می نویسد:

«پاترده سال پیش که آثارم عبارت بود از شمرهایی چاپ نشده، سردبیر نشریه‌ای خواست که یک کلمه را تغییر بدهم و من آن یک کلمه را هم تغییر ندادم و در نتیجه شرم رنگ چاپ بخود ندیدم، اما این، در مقایسه با عرش پارامی تجربیات گاهگاهی اش برصحنه آرائیهای چشمگیر و گران قیمت، بنظور کمترین هجان و اقبال تماشاگران در برابر شکست سایر عوامل بر وخامت وضع می‌افزاید.

مذهبی‌مان را از کف داده‌ام و این جزء همان حس تمیز بین هنر و دلنق بازی است... تأثیر در این کشور [آمریکا] و در دهاله‌ی اخیر، فضائی شده‌است که در آن نباید جدی بود بلکه باید مورد بسند واقع شد.»

در پاسخ این پرسش احتمالی که چرا خود او در برابر این جریان ابتدال سازی ایستادگی نکرده است، گیبس تعریفی درست، نه تنها از تفاوت بین هنر و دلنق بازی، بلکه ادبیات و تأثیر جاری‌بندست داده است. دلنق بازی‌سایه‌ی خود را بر هر اثر نمایشی ما تحمیل میکند و «برادوی» نیز بسند از هدف اجتناب‌ناپذیر خود برای اینکه تماشاگران با خاطری خرسند و راضی تالار هارا ترک کند، بی‌اهمیت پاینده چه ستمی به مفهوم نمایشنامه وارد آید، حمایت میکند. در شرایطی که نویسنده دایم به تغییر اثرش و تبدیل آن به چیزی همپای یک اثر نمایشی بر فروش و اداری میشود، کارهای ذهنی اصیل همواره با عناوین احساساتی و مبتدل آلوده میشوند. در این تردیدی نیست که کارگردان وظیفه دارد نویسنده را به تصفیه‌ی کارش - اگر مهم باشد و معشوش - وادار کند، اما عیب‌کار در این است که بیشتر اینگونه تغییرات بگونه‌ی نوعی تسلیم به تقاضاهای بازاری درآمده است. چنانکه، برای مثال، تغییراتی که در آخرین پرده‌ی «گره روی شیروانی داغ» داده شد، هیچ ربطی با نتیجه‌ی اساسی نمایشنامه (که همان ایهام پیچیده در مضمون نمایشنامه است) نداشت، اما آنرا تغییر دادند تا باهدف «برادوی» بنظور موردبندست واقع شدن سازگار شود. تجاوز کارگردان به قلمرو نمایشنامه نویسن موجب فضائی شده‌است که در آن ادبیات‌نمایشی به ندرت امکان خلق می‌یابد. و این، همان گره کور معمای تأثیر آمریکا است که حل آن بگفته‌ی تسی ویلیامز «نه با گماردن روانکاوای حائق در اوقات «تمرین» بل با مقاومت شدید نمایشنامه نویسن در برابر فشارهای تجاری که به یقین منجر به ابتدال آن خواهد شد، امکان‌پذیر نخواهد بود. بدینیهی است که این مقاومت، به تهنائی، ارزش ادبی والای نمایشنامه‌ای

را تضمین نمیکند زیرا که تأثیر آمریکا در دام مایله داخلی - بهمانگونه که در دام مایله خارجی - دست و پا میزند و نمایشنامه نویسی که در آرزوی خلق اثری با قدرت لایزال است باید که پاره‌ای از شیوه‌های تلقی‌اش را تعدیل کند و یکی از اینها بی‌علاقگی‌اش به زبان است. نمایشنامه‌ی آمریکائی، هر قدر هم از نظر محتوی جدی باشد، کمتر خواندنی است زیرا که اغلب آنها جزئی از «مکانیزم» صحنه‌اند و بجای که می‌رسند چیزی بی‌نور و وارفته از آب در می‌آید تنها تسی ویلیامز توانسته است بنحوی بیکیسه خلق آنچنان زبان‌نمایشی توفیق یابد که حتی یک قلم‌نویس خوب هم از نوشتن آن احساس شرمساری نمیکند، تازه اسلوب او هم در آخرین اثرش تا حدی تنزل کرده است. جز او، اغلب نمایشنامه نویسان ما، حتی بزرگترینان یوجین اوئیل، اعضای رسمی آئینی کلنگ‌اند که دقایق عالی و ادبانه و احساس را، نه از طریق گفتار که بیاری خطوط فاصله و علامات تعجب القاء میکنند.

نمایشنامه‌نویسان عموماً از این مسئله آگاهند اما چندان با اهمیتش نمیدانند؛ از دوران الیزابت تاکنون چنین بوده است که از به چاپ رسیدن نمایشنامه‌هایشان اضطرابی احساس میکردند، با این تفاوت که در گذشته عذرشان ضعف ادبی بود و امروز از این می‌ترسند که خوانندگان نادیده‌شان بیانگاردند و تنها به ارزش نمایشی آنها توجه کنند. «المررایس» که معتقد است «تعالی ادبی معیار اساسی برای ارزیابی یک نمایشنامه نیست» از این هم فراتر می‌رود و میگوید «برای خلق و القای نمایش حتی کلمات هم لازم نیستند». آرتور میلر می‌نویسد «باید نمایش را از آنچه امروز ادبیاتش میانگاریم تفکیک کنیم. نمایش را نباید نخست و پیش از هر چیز از دید ادبی نگریست، تنها به این سبب که در آن کلمه، ریتم و تصویر شاعرانه بکار رفته است» و تسی ویلیامز جو روانه از «درخشش خیره کننده‌ی یک تأثیر زنده، تأثیری که تنها برای دیدن و احساس کردن است» یقین در صفحه ۶۴



## شعر امروز آمریکا و اروپا

در ترجمه شعر به زبانی دیگر، بیش از هر چیز ارزش کلام و زیبایی قالب و آهنگ آن شعر از بین می‌رود. چه بسا که حتی معنا و مفهوم شعر نیز بزبان دیگر منتقل نشود. با این حال چاره‌ای جز این کار نیست. حتی اگر در این واسطه ناقص، آن ستاره اصالتا بزرگ و درخشند را کورسوزنان ببینیم. چون همیشه لزومی به شناخت دیگران و راه یافتن به دنیای ناشناخته‌ها وجود ندارد و شعر شفاف‌ترین آب‌جویبارها ویا دریا‌های وجود آدمی است. با شعر سراغ یکدیگر را گرفتیم یعنی از ته دل گفتیم. یعنی کودکان گریستن و بی‌رانه خندیدن.

در اینجا سه شعر از شاعران معاصر آمریکائی و دو شعر از شاعران جدید فرانسوی به ترجمه آزاد نقل شده است. اگر غرض مقایسه باشد، شعرهای آمریکائی این صفحه رنگ و روئی ساده و قیافه‌های ستیزه‌جو دارد. در حالیکه دو شعر فرانسوی ذهنی‌تر و حکایت تیرگی روزگار است. و چون قصد اصلی انتقال قسه‌ای از قسه‌های شعری است، باید افزود که شاعر سیاه پوست آمریکا «لئروی جونز» در کنار نوشتن نمایشنامه نیز دست توانائی دارد. «لنگستون هیوز» آفتاب باریک می‌بندیدند و ظریف میگوید که بعضی از آثارش یکسر به خاطر کودکان سروده شده است و خانم «ادیت یواسونا» در چند سال اخیر یکی از نخبه‌های شعر امروز فرانسه شمار آمده است.

## من آهنگ رفتن دارم

به میان زندگی گام بگذار که زیاتر از هر چیز است.

در زیر نور خورشید بایست به میان زندگی گام بگذار همه چیزهایی را که ترا قوی میسازد دوست بدار. از عاشقان باش

# گزاره‌نامه هفته

از: شین ناظریان

هر چه میخواهی باش تو براندازی داری یکدیگر را دوست میدارید. ما زمانی دراز و راهی طولانی برای رفتن داریم ما یکدیگر را داریم. دنیا را نیز غمگین نباش

بسیان نور خورشید زندگی گام بگذار و بدان که ما بسوی عشق میتازیم.

از: «لئروی جونز» آمریکائی

## تصمیم آسان

شام خودم را خورده بودم و برای گردشی خارج شده بودم بیرون هوا عالی بود و من شروع به سوت زدن کردم این قضیه حال خیلی پیش نیست بعد یک مرد و همسرش را دیدم که همراه هفت کودک خود سوار بریک پایو می‌راندند.

به آنها سلامی گفتم و براهم رفتم کمی بعد زوج دیگری دیدم این زمان با نوزده کودکی و سوار بریک کرگدن خندان آنها را به خانم دعوت کردم.

از: «کت پچن» آمریکائی

## جاده سازان فلوریدا

به ساختن جاده‌های مشغولم برای ماشین‌هایی که از توی آن گریز بزنند. جاده‌های میازام از میان نخلستان تا که نور و تمدن در آن به گشت و گذار پردازند.

جاده‌های میازام برای سبید بوستان کهن سال و ثروتمند تا که با ماشین‌های بزرگشان به آسانی از آن درگذرند.

و مرا ایستاده در اینجا رها کنند.

یاد بماند: یک جاده همگی مارا کمک میکند.

خویشان سبید پوست می‌رانند و من میتوام سوازی شان را ببینم.

تا قبل ازاین من هرگز چنین سواره‌های نیکویی ندیده بودم

آهای برو بیچه‌ها! من دارم یک جاده میازام.

از: «لنگستون هیوز» آمریکائی

## جاده

هر جاده‌ای از جاده دیگر زاده میشود.

هر انحنائی نرم و هموار است

و هر خوابی جدی و بی پیرایه. خروس‌های پر جیغ و داد جاده اجنادی را احاطه کرده‌اند من از پیش میدانستم چه کلماتی ادا کنم علف‌هایی را که به جشن خوانندام پارهای لباس را فرا گرفته‌اند.

از: «ژاک ایوزار» فرانسوی

## اعماق

در این یادمداد زندگی غیر ممکن است چرا همه کتاب‌ها را یک یک به بیرون پرتاب تکم؟ آخرین رفتگران کوچک آنها را جمع خواهند کرد. انعطاف هرگز بکار نمیآید ما در تنهایی واز حشکی خواهیم مرد آنها در اینجا و در آنجا، مثل همیشه خشونت می‌کنند نمایش آنها ادامه می‌یابد.

ظاهر بشوید، سر خم کنید، نفس عمیق بکشید.

رفتن به اعماق سخت و سخت‌تر است.

در پائین ترین نقطه پائین، در آنجائی که هیچ امیدیی به بازگشت نیست.

از: «ادیت یواسونا» فرانسوی



فرانسوا تروفو «بان کارگردان خیلی پارسی»

## فستیوالی از فیلم‌های پارسی

در تابستان سال گذشته یک فستیوال نادر و بسیار جالب از فیلم‌هایی که در پاریس ساخته شده است در یکی از غرفه‌های موزه «لوور» پاریس ترتیب یافت. این فستیوال به‌عنوان بدلیل استقبال زیادی که از آن به عمل آمد به شهرهای لندن، بروکسل و شیکاگو انتقال یافت. امسال فستیوال فیلم‌های پارسی

# گزاره‌نامه هفته

مجددا در موزه لوور دایر شده است و در آن ۵۰ فیلم داستانی، مستند ویا هنری مربوط به پاریس، پاریسی‌ها و حوادثی که به نحوی از انحاء به پاریس ارتباط می‌یابد به نمایش در می‌آید.

فیلم «پاریس از فزراز آسمان» ساخته «آلبر لامورین» فقید، فیلم داستانی «کوچه سن» اثر «ژان ژور» مربوط به نقاش جوانی در محله «سن ژرمن دپره» و ده فیلم کلاسیک از استادان سینمای فرانسه از جمله آتاری هستند که در فستیوال فیلم‌های پاریسی نشان داده میشوند. پاریس از دیدگاه «رونه کایر» فیلساز قدیمی و «ژان لوک گودار» فیلم‌ساز معاصر فرانسوی، نخستین فیلم مستند مربوط به پاریس که در سال ۱۸۹۶ تهیه شد، فیلمی از «کاولکاتی» بنام «هیچ چیز مگر ساعات» محصول سال ۱۹۲۵، نخستین فیلم «مارسل کارنه» در باره پاریس و فیلم «نخستین شب» اثر «ژرژ فراتژو» که شعر کودکانی است درباره موزه‌های پاریس از دیگر فیلم‌های این فستیوال هستند.

پاریس پیوسته آزمایشگاهی بوده است برای فیلم سازان جوان تا نخستین دست پخت‌های خود را یا کشتی تهیه کنند. در فستیوال فیلم‌های پاریسی آثاری است از این کارگردانان که چهل تا سی سال پیش تهیه شده و نخستین برخورد کارگردانان جوان را با سینما و بخصوص با شهر پاریس ارائه میکند. از این جمله است «باغ‌های لوگزامبورگ» اثر «عامی فرانکلین» محصول سال ۱۹۲۷، فیلم نادری از «پیریرشل» بنام «معماری امروز» که در سال ۱۹۳۱ تهیه شد و در نسخه‌هایی از آن «لوکورویوزیه» معمار بزرگ نقشه‌های خود را برای معماری پاریس تشریح میکند، یک فیلم بسیار پشیمان‌بخش «انصرات اشعه خورشید بر روی پاریس» که در سال ۱۹۲۷ بوسیله «ژان گورگه» ساخته شد و حاوی یک داستان عشقی در جریان عبور و مرور ماشین‌های پاریس است.

فستیوال مذکور آمیزه فیلم‌های جالبی درباره پاریس است که از بناهای تاریخی و موزه‌های این شهر تهیه شده، فیلم‌های نقاشی متحرک (کارتون) مربوط به پاریس و فیلم‌هایی از پاریس برای کودکان. یک کیه جدید فیلم زیبای «پاریس که میخواهد» اثر «رونه کایر» حاوی صحنه‌های فراموش نشدنی از پاریس از جمله برج ایفل است. فیلم «در پارک‌های پاریس» اثر کارگردان آمریکائی خانم «ژرلی - کلارک» و فیلم‌هایی از فیلسازان انگلیسی درباره مجموعه هنرهای پاریس را باید به‌فهرست آثار فستیوال افزود. فیلمی که «ساناگتیری» هنرمند بزرگ تئاتر و سینمای فرانسه در سال ۱۹۱۶ از پاریس و شخصیت‌های برجسته آن تهیه کرد یکی از مهمترین فیلم‌های فستیوال بشمار می‌آید.

«گیتیری» در این فیلم «روندن» مجسمه ساز را در آتلیه خودش، «آنا تول فرانس» نویسنده را هنگام تحریر کتاب، «مونه» و «زنوار» دو نقاش برجسته را کنار سه پایه نقاشی‌هایشان و «سارا برنارد» ستاره بزرگ تئاتر فرانسه را بر روی صحنه نمایش نشان میدهد و یادگاری بسیار ذی‌قیمت و فراموش نشدنی از شخصیت‌های بزرگ پاریس در سالهای ۱۹۱۰ بجای می‌گذارد.

قرار است در سالهای بعدی در فستیوال فیلم‌های پاریسی مجموعه‌ای از فیلم‌های فیلسازان غیر فرانسوی که یا در خود پاریس ویا در خارج از آن درباره این شهر جادویی ساخته‌اند به نمایش در آید. فیلم «یک آمریکائی در پاریس» اثر مشترک «میتلی» و «جین کلی»، فیلم روسی «بابل جدید» یا صحنه‌هایی از کمون پاریس، فیلم «سه تفنگدار» اثر «دوگلاس فریسنر»، فیلم‌های «گوزیشت نوتردام» و «شیخ ایرا» یا شرکت «لون چانی» و «زن پاریسی» اثر «چارلی چاپلین» از جمله صد‌ها فیلم حالیی است که فیلسازان غیر فرانسوی با الهام از زندگی، داستانها، مردم و شهر پاریس ساخته‌اند.

## زیبایی‌های جسم و جان

راز موفقیت نویسنده‌گانی چون خانم «شامک کی» Shena Mackay در جوامع امروزی نه فقط بدلیل زیبایی آثار آنها که به سبب زیبایی روی آنها نیز هست. «مک کی» حالا ۲۶ سال دارد. صاحب شوهری طراح، سه کودک و چند کتاب داستان و شعر و نمایشنامه است. عده‌ای قدرت تخیل سرشار او را می‌ستایند، عده‌ای چشم به زیبایی مصومانه‌اش دارند و ناشران هموطن او در انگلیس از این موفقیت دوگانه حداکثر بهره را می‌برند. چون مک کی پرفروش‌ترین نویسنده روز انگلیسی است.

او در «ادینورا» زاده شده. پس خوبی اسکاتلندی در نهاد اوست. و بیشتر دوران زندگی‌اش را در لندن گذرانده. او نویسنده‌گی را از ۱۷ سالگی آغاز کرد. در خیابان «ارلز کورت» لندن که یکی از شلوغ‌ترین و متنوع‌ترین نقاط این شهر است، آپارتمانی داشت و دوستان او جوانان دهه ۶۰ بودند که «بیتل‌ها»، «اندی وار هول» «ژان لوک گودار» و «آلن گینزبرگ» را خدایان عصر خود در زمینه‌های موسیقی و سینما و شعر می‌شناختند.

با این حال «مک کی» شخصا، بیشتر، نوشته‌های امثال «ولادیمیر نایوکوف» نویسنده روسی‌تبار آمریکائی و «پاتریک وایت» نویسنده انگلیسی را ستایش میکند و بعضی از قهرمانان داستانهای او شباهت‌هایی به قهرمانان مشهور کتاب‌های «گوتترکراس» نویسنده معاصر آلمانی دارند.

«مک کی» در ۲۶ سالگی، گاهی انتقادآمیز نسبت به آثار قبل از بیست سالگی‌اش دارد و آنها را داستانهای جوانانه و خام میداند. با این حال، همین خاص این آثار را بگونه قدرت خاص آنها بشمار باید آورد. چون در اغلب آثار دوره جوانی حس و حالی هست که در آثار بعدی یک نویسنده، هر قدر که در کار خود ورزیدم‌تر و تواناتر شده باشد، کمتر سراغ میتوان گرفت.

سه کتاب داستان مک کی بنام‌های «موسیقی طبقه بالای»، «کلاغ قدیمی» و «یک تقویم منشر» که در سالهای اخیر منتشر شده، جهان سرشار از تخیل یک نویسنده ظریف طبع را در مقابله با واقعیات زندگی روزمره ارائه میکند. قهرمانان او دقیقا منطبق با زندگی و عمیقا قابل درک هستند و با این وجود، دنیای آنها، دنیایی است پراز رمز، زیبایی بیگانگی، و غرابت شیرین تخیل.

در داستانهای او تنهایی و نومیدی آدم غیر ماشین، حتی برغم نوشتن نویسنده در خوشبینی و باور داشت محیط، بخوبی دیده میشود. مک کی که این اواخر می‌کوشد تگاهی خوشبینانه‌تر داشته باشد و به قهرمانانش لذت ستیزه و نبرد را تلقین کند.

میگوید تاقتین نومیدی، در جهانی که سرشار از آن است، تنها امید بشر را که حفظ حیات اوست نیز از بین می‌برد. مک کی این روزها بیشتر پادنیای دیگران از تباط می‌گیرد. معتقد است آدمی در این دوران به مرز و بوم خاصی تعلق ندارد و اندوهی که انسان را زجر میدهد فقط متعلق به همسایگان یک‌شهر و کشور نیست بلکه جهانی دور دست‌ها نیز برسر نوشت دنیای خاص ما اثر می‌گذارد. مک کی با پی بردن به این سرنوشت کلی انسانی است که به خوشبینی خاص و محدود خود میرسد. از دیدگاه او هر قدر اطلاع و شناسائی ما از دیگران بیشتر باشد، رفع نیازمندی‌هایمان هم آسان‌تر است و حداقل آنکه از تجربیات احمیانا اشتباه آمیز دیگران میتوان به نتایج سازنده‌ای دست یافت.



«شنا مک کی»: زیبا و سرشار از تخیل

# جامعه‌شناسی رادیو و تلویزیون

جمشید ارجمند

## آخرین بخش

برنامه‌های رادیو و تلویزیون گاه می‌تواند به کودکان و نوجوانان در یافتن راه آینده الهام دهد.

تلویزیون در تحکیم روابط افراد خانواده نقش مؤثری دارد.

تلویزیون مردم روستاها و نقاط دور افتاده را از اثر و خارج می‌کند، طبقات اجتماعی را به یکدیگر نزدیک‌تر می‌سازد و در مقیاس وسیع، بین ملت‌های گوناگون و فرهنگ‌های آنان تقابلی و شناسایی بوجود می‌آورد.

## فصل هفتم

# تأثیرات اخلاقی و اجتماعی

از تحقیقات متعددی که در آمریکا و انگلستان در مورد تأثیرات اخلاقی تلویزیون روی بچه‌ها به عمل آمده می‌توان ابتدا این نتیجه را گرفت که تلویزیون مثل سایر وسایل، چون بچه‌ها را با وسایل و ارزش‌های افراد بالغ در تماس قرار می‌دهد، انتظارهایی آنها را در مورد آینده‌شان افزایش می‌دهد و احساس عدم امنیت ایشان را گسترش می‌بخشد و خیلی زود پیچیدگی شرایط خانوادگی و اجتماعی و انسانی را بر آنها آشکار می‌سازد. یا این حال دنیایی که به این طریق در برابرشان به نمایش درمی‌آید جهت‌یابی‌های واقعی‌شان را خیلی کمتر از آرمان‌هاشان تغییر می‌دهد. مثلا انتخاب شغل برای بچه‌ها کمتر تحت تأثیر رادیو است. در حالی که شغل رویایی آنها (که آرزویشان را دارند و لسی انتظار و توقع به دست آوردنشان را ندارند) غالباً به وسیله آنچه وسایل ارتباط جمعی می‌پراکنند تعیین می‌شود. به عقیده خانم «هیسلم

# رادیو و تلویزیون در هیچ زمینه‌ای نمی‌توانند به تنهایی عوامل تغییر دهنده قطعی باشند

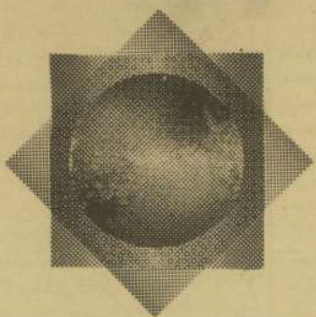
ویت «منظر جهانی که وسیله تلویزیون نمایش داده می‌شود، بر رفتار واقعی کودکان اثری نمی‌گذارد جز آن که گرایش‌های قبلی‌شان را تشدید می‌کند آنهم در مواردی که با اطلاعات مکشوب از اطراف ایشان (والدین، دوستان) برخورد پیدا نکند.

بدون شک تأثیر احتمالی صحنه‌های خشونت‌آمیز و قتل را روی بچه‌ها باید به‌همین نحو مورد ملاحظه قرار داد احتمال اندکی هست که این برنامه‌ها در مورد همه انگیزنده حالت تعرضی باشد، اما ممکن هم است که گرایش‌های موجود قبلی را در بعضی از آنها رهنمون شود. به علاوه، طبق نظر «شرام»، «لیسل» و «پارکر»، درست نیست که تأثیرات اخلاقی تلویزیون را روی بچه‌ها به تنهایی مورد مطالعه قرار داد. باید مساله را در زمینه وسیع‌تر همه وسایل ارتباطی مدرن مطرح کرد. در مورد تأثیر تلویزیون روی افراد بالغ نیز وضع به همین منوال است. البته بشکی به‌محتوای خود برنامه‌های بخش شده هم دارد. به‌مطابق کلی، تحلیل‌های محتوای برنامه‌ها نشان می‌دهد که برنامه‌ها بیشتر در جهت تشدید و تقویت ارزش‌های جاری پذیرفته شده اخلاقی، فرهنگی و زیباشناسانه در جامعه پیش می‌روند. خطر همیشه در غرق شدن تدریجی در حقارت و فقر فرهنگی و اخلاقی است. اخلاقی که وسایل ارتباط جمعی را به حرکت درمی‌آورد، به ندرت اخلاقی سازنده یا قهرمانی و استثنایی است. یا این‌حال ممکن است در کشورهایی که تهیه‌کننده‌ها کمتر تحت سلطه استبداد، روح تجارت قرار دارند، این گرایش به سوی را کد مانند ارزش‌ها کمتر همه‌گیر باشد.

اشتیاق است اگر تصور کنیم که هر تلاشی برای نجات رادیو و تلویزیون و سینما و مطبوعات از عقیم و قالبی بودن حتماً با شکست روبرو خواهد شد. البته ارزیابی یا پیش‌بینی تأثیر واقعی تلویزیون یا رادیو روی ارزش‌های اخلاقی کار مشکلی است، بخصوص که معلوماتی که در مورد رادیو و تلویزیون داریم، بسیار محدود است.

در توده تماشاگران تلویزیون، مسئول اساسی بیشتر خانواده است تا فرد. جستجوایی به عمل آمده تا دانسته شود این مسئول هنگامی که تلویزیون به‌عنوان وسیله اساسی تفریحات او به‌کار می‌رود چگونه رفتار می‌کند و واکنش نشان می‌دهد. مثلا «آلیک» نشان داده است که چطور تلویزیون آمریکا در تقویت بعضی از نمونه‌های «تیب» مانند خانواده «یا هس» شرکت داشته است. اما جامعه‌شناسان بیشتر به تأثیرات مستقیم تلویزیون روی خانواده علاقه‌شان می‌دهند. در آمریکا ۶۶ درصد تماشاگران اظهار داشته‌اند که تلویزیون پیوند بیشتری به خانواده آنها می‌بخشد. در انگلستان هم نتیجه مشابهی به دست آمده. «تامیج» نشان داده است که با توسعه تلویزیون خانواده‌ها بیشتر از گذشته دور هم گرد می‌آیند و مردها بخصوص «بارها» و مسافران مختلف را کنار می‌گذارند که در خانه جلو تلویزیون بنشینند. در فرانسه به اظهار ۸۵

## چند خبر هنری



«زوبین مهتا در سالن بورگ»



«زوبین مهتا» امسال در جشنواره سالزبورگ در رهبری ارکستر فیلارمونیک اسرائیل را رهبری می‌کند. جشنواره سالزبورگ از ۲۵ ژوئیه تا ۳۰ اوت برگزار می‌شود. طی آن کنسرت‌هایی به اهتمام ارکستر فیلارمونیک و سولیست‌های برگزیده اسرائیل و وین اجرا خواهند کرد.

دشمن مردم پروری صحنه



با اهتمام مرکز تأتیری لینکلن در نیویورک نمایشنامه «دشمن مردم» اثر «ایسن» و «بکوش» آرتور میلر «بروی صحنه می‌آید. در این اجرا «استفن الیوت» به‌نقش «دکتر استوکمان» ظاهر می‌شود.



## بازماندگان

«بازماندگان» اپرای مدرن تازه‌تری از «هارولد فیبرمن» در نیویورک بروی صحنه می‌آید. این درام موزیکال قصه فرشتگان رسوای به‌جهنم رانده شده است، و از زنا و بی‌حرمتی به مقدسات و استعمال‌کنندگان مواد مخدر می‌گوید. این نخستین اپرای پراهمیت آمریکایی است که «برای مرکز هنری لینکلن» تهیه می‌شود.

«ژیزل» بانو آوری‌های بسیار

با اهتمام «روبال‌باله»، «باله ژیزل» در «کانت گاردن» لندن بروی صحنه آمد. این بار کوشش «پیتر رایت» در عرضه نوآوری‌های چشمگیر ستودنی بود. از همان لحظه‌های نخستین که «برن» پنجره‌های کلبه‌اش را می‌گشاید و بامدادان را چاییده و بی‌عاطفه می‌یابد، این نوآوری محسوس است. در مجموع کار «رایت» نشان می‌دهد که این طراح به بازیگری بیشتر می‌اندیشد تا به رقص و روشی را ارائه می‌دهد کاملاً متفاوت با شیوه‌هایی که در آثار قرن نوزدهم چشم می‌خورد.

«HAIR» چهارساله شد



«Hair» «مو» موفق‌ترین نمایش برای دوستداران و شیفتگان موسیقی راک، بتازگی چهارمین سال پدید آمدن خود را در «پالتیمور» نیویورک با شکوه بسیار جشن گرفت. پیش از این طی سه سال گذشته، این نمایش در ۲۵ کشور جهان و به ۱۴ زبان مختلف اجرا شده است. در این مدت بیش از ۱۲ میلیون تماشاگر از این اجراها دیدن داشته‌اند. از «Hair» بیش از یک‌هزار نوع صفحه و نوار ضبط شده است. هنوز هم سه گروه «Hair» در سراسر ایالات متحده به‌سفر هنری خود ادامه می‌دهند.



از باران غمگین بود. و باران همان‌طور که روی‌شیشه با پاك كنها، کنار میریخت، غمگین میکرد. امروز به او سازگار نبود. برای او همیشه روزها طولانی بود. همیشه دیر تمام میشد. اما شها، تا سرش را تکان میداد، صبح میشد. هم‌جا ماتم بود، که لحظه‌ها را برایش زهر میکرد. حس کرد سرش به دورانی عجیب دچار شده است. مدام از خود سؤال میکرد. نمیخواست سؤال جوابی باشد. اصلاً نمیخواست از خودش سؤال کند. اما مدام میپرسید: « حال شما چگونه؟ خانم، آقا. » در خیابان دراز همیشه از این برخوردها بود. او دوست نداشت. نه که دوست نداشته باشد، نه، گاهی خوشحال میشد، اگر دوست میداشت. یا لااقل تظاهر میکرد که دوست دارد.

نمیخواست از خیابان دراز و آن مستی و بی‌حیایی شیرینی رنگ مادرانه‌اش حرفی به‌یاد بیاورد. و آن وقت آری و نه بگوید. آری و نه را اصلاً دوست نداشت. آن‌جا هرچیز در کمال بی‌طرفی و کم‌حرفی، ادامه‌اش را دنبال میکرد. و بالا، باران ادامه‌ی هر چیزی بود که بود.

گفت: « روز بارونی. بد بارونیه، من چتر هرام نیست. »  
و به‌راندند گفت: « شما چتر آوردین؟ »  
راندند از آینه به‌او نگاه کرد و خندید.

در نهنش، گذشته، صورتهای تازه و نورس بود، نه مانند نهال، مانند درخت گردویی که از پیری دوباره بخواهد جوان شود. و آن وقت به قهقهه بخندد.

با خود گفت: « من این پیرمردو می‌شناسم، قبلا جایی دیدمش. »  
میخواست به‌یاد بیاورد. اما در ذهنش تنها خیابان دراز و سلامهای سالم بود. فکر کرد، که مرد را با يك نظامی که در ده دیده بود، اشتباه گرفته. نظامی دعای برآمده داشت. اما این: « ها، پیره، فرقتون تو همینه. اون نظامی جوون بود، انگار که سالهاش هیچ دست نخورده باشه. »

بعضی روزها به‌او نمی‌ساخت. مانند همین روز که فکر میکرد، مرد يك نظامیست. با خود گفت، يك نظامی است میدهد. نه يك نظامی، يك پلیس گشت وقتی که دزد ببیند، ایست می‌دهد. در سرعت سواری، ماتم باران تندتر میشد، و بیشتری میگرفت. هر چیزی بیشتری میگرفت. فکر کرد، اگر بخواهد، مرد را در گذشته‌اش خواهد یافت. مثلا از دوستان پدرش خواهد بود. یا یکی از دوستان کودکیش. اما کمی جواتر. فکر کرد باید پدر باشد. اما شکل پدر نیست. چطور ممکنست پدر باشد؟

به‌باران نگاه کرد، که همان‌طور با پاك كنها کنار میریخت. از قدیم

فضای زیادی می‌آمد. از کودکی که خیلی قدیم بود. و حالا این قدر کوچک، این قدر که انگار يك لکه خاطره‌ها فراوان بود. مگر نه که او هر روز زنده بود: « این پیره، هیچکندومشون نیست، چی؟ پدر بزرگ؟ » بله، او باید پدر بزرگ باشد. اما نه. اما گاهی نه معنی نمیدهد. مثلا روبه‌روی درختی به‌ایستی و همین‌طور بگویی، نه، نه، نه. آرام شد. مسکنی یافته بود که به‌او نه میگفت.

خواست روی شانه‌ی مرد دست بگذارد، و بگوید، پدر بزرگ پسر بزرگ، و دور شود. اما دیگر فکر نکرد.

فرخ محشمی

داستان

همین‌طور در بی‌حرفی ساده

وقتی که روی تخت همان‌طور به سقف نگاه میکرد، گفته بود: « میرم تو خیابون، قدم می‌زنم، مثل همیشه. » اما به‌محض آنکه بیرون آمده بود، سوار شده بود: « بعضی از خیابونا طولانی‌ترن، بسته به‌اینه که تو وقت کنشتن، به چی فکر کنی، به‌خود خیابون، چطور باشه، مثلا این خیابون روزای آفتابی، قشنگه، کوتاهه و ادم حوصله‌ش سر نمیره، اما وقتیکه بارون بزنه توش دیکه مشکله. » بلند گفت: « خیلی مشکله. »  
« بیخنین چی فرمودین؟ »  
« چی؟ هیچی. »

به‌یاد آورد که خیابان طولیل را در روزهای بارانی دوست ندارد. این مرد را هم دوست ندارد. این مرد که قاعدتا باید پدر بزرگ باشد، با همان عصای کهنه و چشمهای خاکستری. مثل پدر بزرگ که اگر ریش می‌گذاشت یاد آور جادوگران خوب قصه‌های قدیم می‌شد. از علاءالدین و چسراغ جسادو گذشت. آلیسی در سرزمین عجایب، به یادش آمده که زیاد سرگرم کننده بود. از تارزان‌های قدیم که همان وقت هم دوستان نداشت. گفت، پیرمرد، من هتم، خود من هتم. آرام‌شد و خندید، و دیگر باران نیامد و غمگین نبود.

— همین‌جا لطفاً.  
وقتی پیاده شد پرسید: « شما منو می‌شناسین؟ »

آسوده شد. حالا کس‌املا آسوده بود، که شناختی در میان نیست. نه شناختی در میان بود و نه آشنایی، با سر که‌های کودکی، کسی به فکر دوست داشتن نبود. کسی از دوست داشتن حرف نمیزد. همه دوست داشتن را در جیبشان به‌مقصد می‌رساندند. و رنگ نفرت می‌گرفتند و شکل ماتم میشدند. اکنون خوشحال بود که از خیابان دراز می‌گذرد. اما این بار خیابان طولیل نبود، هیچ خیابانی آن لحظه پیدا نمیشد که طولانی باشد، تا او دوست نداشته باشد.

به‌اطاق که آمد نشست. و بعد بله شد و دوباره نشست. نمیخواست برخیزد اصلا حوصله نداشت که لباس بپوشد. راحت باشد، یا ناراحتی ببیند. یا راحت. ناراحتی. راحتی. اما ایستاد و مانند مجسمه در آینه نگاه کرد. وارفت. لرزید. و دوباره فکر کرد آن مرد را حتماً می‌شناسد. خندید.

باید تلفن می‌زد. قرار، قبلا گذاشته شده بود. وقتی صدا را شنید گفت، بیهوده است. قبلا هم صداهای شنیده بود. که دیگر نمی‌شناخت، هر کسی را که قبلا می‌شناخت. که با او بود. که او قاعدتا باید می‌شناخت. خا دیگر نمی‌شناخت. حتی عزیزش را عزیزترین کسی زندگی‌اش. دختری به موهای طلا و دو چشم ریز که فرشتگار خدا در آنها آواز می‌خواندند. اما آرزو راننده. آن مرد که فکر کرده بسو قصاب محله است و سلام داده بود. که قصاب نبود. و دیوانه خواندش. نم خواست با آنها که خوب بودند. و آن که در بدی‌هاشان هم خوب بودند. دیگر آشنا نباشد. این تلخی، فراموشی. این یک‌روز مانند همه‌ی روزهای خداشرو شده بود. چه تلخ. یک‌روز از خواب برخیزی و آنها که می‌شناختی، دیگر نتوانی شناسی. پی آن همه زحمت که برای آشنا شدن کشیده بود، آن مادر که به‌رحال خیلی باید آشنا باشد. حتی را شناسی. که دوام ماتم زمین‌ست. که بر از درد است. همان‌قدر که بگویی که من درد میکشد. و این ول گشتن. این مغز فلج که دیگر هیچ آشنا به‌یاد نمی‌آورد.

تلفن را گذاشت. میدانست بیهود خواهد بود. و او هرگز نخواهد توانست دوباره آن همه آشنایی‌ها را به‌یاد بیاورد. که همان‌قدر سزاوارش است که این فلج مغز.

اول مسواک. و بعد تعویض لباس. و تمیزی آشپزخانه. مسواک را مانند سیگار روی لب گذاشت. و همان‌طور ماند. بعد، روی تخت دراز کشید. و به کتلهایش نگاه کرد، که حالی بارانی داشت. هر چیز ارزش خود را داشت، تا سرچایش باشد. مکان اهمیت نداشت. تنها همین حال بارانی و بیمار مهم بود. تا آن ضربه‌ی لغتی همان‌طور دوام بیاورد. که اکنون طرفی از نهنش را گرفته بود. و همان‌طور فشار میداد. به‌یاد آورد، که پاییز شوم است. آن‌قدر که دهان طعم می‌گیرد. اما این گرما، گرما واقعا کلافه میکند. و این آسمان، همان‌طور، همان‌طور.

از خیابان آمد. دوران‌سرش بیشتر شده بود. فقط صدای قدمهای خفه، و حرکات منظم زانوها، که کج و راست و چپ و گاهی قیقاچ، می‌زدند.

رویا. رویا. رویا. رویا. دلگیری عمومی، در کنار خانه‌هایی که انگار آفتاب دارد درماتان میکند. عاطفه نیست. عاطفه باشد. مزخرف. پاره‌های پرت. وقوع حادثه. و بروز این فلج. در نبض آسمان. وقتی که کودک پاك در نمای تاریکی شیون سر میدهد.

هوا هنوز باقی بود. در فتوایی بلند، ردایی بود که سپید پوش از غروب می‌آمد، و سرخ میشد. آن طرف، خانه‌ها با تیر آهن بالا رفته بود، که دیگر حرف نداشت. و مانند همین خانم‌های نجیب بود، همین که بعضی چون فرشتگان خدایند. چون حاشیه‌ی از مرغ ستاهای غمگین، و کوچه‌های تو در تو. حتی او که دو چشم ریز داشت.

در چشم، خانه‌های پاك، مدام میرفت. از کوچه گذشت. به کوچه رسید. حرفی نداشت که با تیر آهن ساخته شده باشد. حرفی از هوا داشت که خوب نبود. که آن‌ها گفته بودند. او هرگز محکم حرف نمیزد. به او اعتماد نداشته باشید. او دروغ می‌گوید. آن وقت چطور میشود که يك نفر یا دروغ بخواهد، خانه‌ی بازو. تا طفل شیر خوار، نجیب بار بیاید. که هر چیز، سیر سالم و طبیعی خود را دنبال کند. حرف‌هاشان بیشتر بخاطر پرش، نه، پرش، راه رفتن بود. سالم راه رفتن. و آن که دیگر با کسی در این بازه حرفی نزنند. نگویید. دوست میداشت، خانه‌ی ساده‌ی، با آفتاب. خوب. شما اگر میخواهید، تحویلشان بگیرند، فقط از ته دلتان حرف نزنید. چون آن وقت شکل همان مرغ ستاهایی میشود که من. آن همه از آنها نفرت داشتم. که او هم. او که نه، من. لیاقت این همه بغض را ندارد. که گاهی آدم را از ریشه میکند. آدم را ویران میکند. چون ویرانه‌های آخر شب. وقتی که دو عابر، عابر گشتی، قیقاچ می‌روند. آن وقت بگویید که خوبست: « برو بیکارت پرس، برو پیش. » و تو می‌گویی که آدم باید به‌خودش اعتماد داشته باشد. این حرف را مادر همیشه می‌زد، که آدم باید به‌خودش اعتماد داشته باشد. تو هم همین را می‌گویی. مگر نه، مگر نه اینست که شما، همه، به‌فکر تو سری زدن خودتان هستید. که من نمیدانم. چکار باید بکنم که این همه حرف را جدی بگیرم، یا نه؟

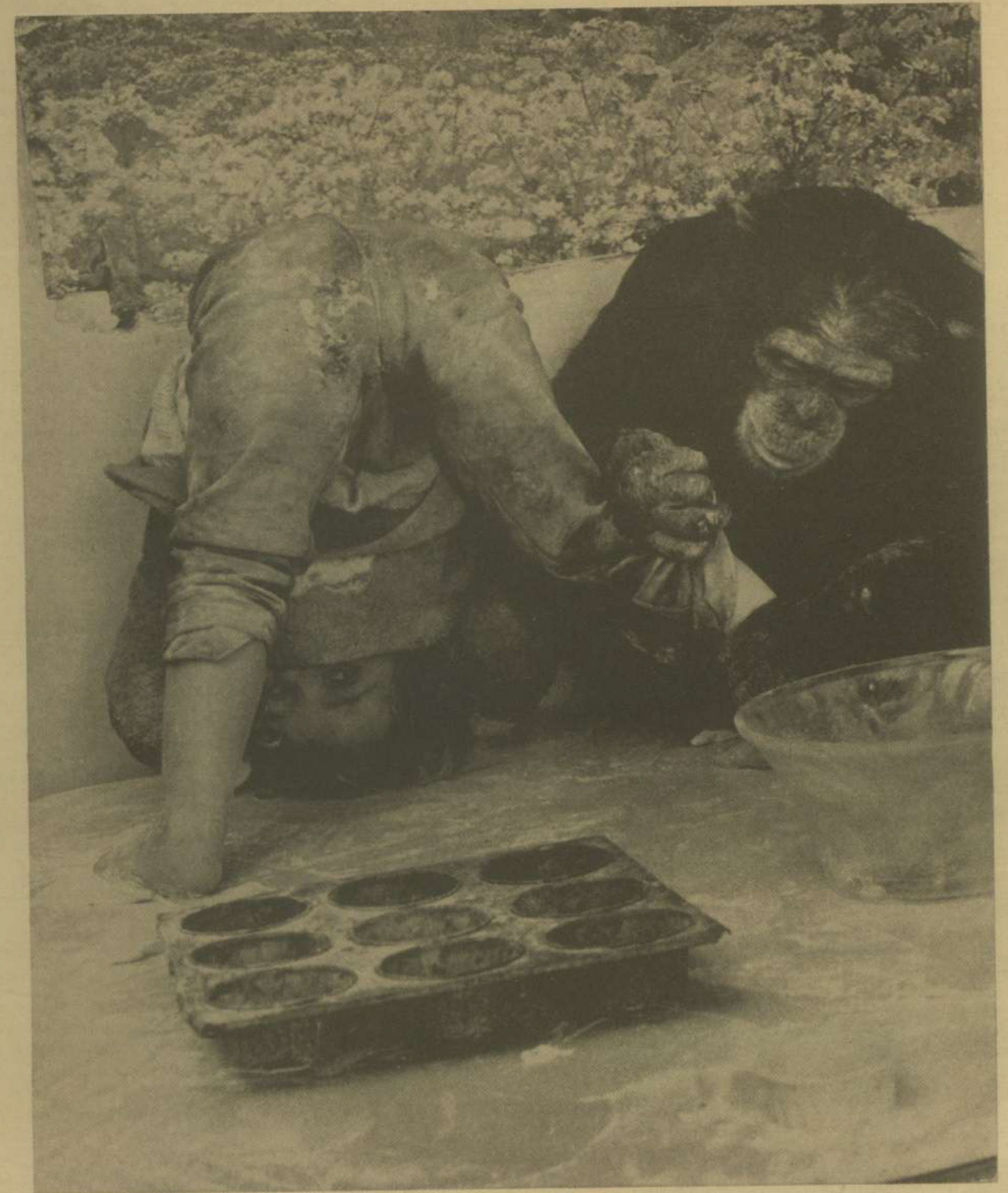
حالا، به خیابان دراز رسیده بود. همه را می‌شناخت. اما آن‌ها قبلا به او معرفی نشده بودند. او نمیتوانست با آنها بیاند. راه‌برود. و بگوید بدبختی‌ست. امروز آسمان دو ساعت خواست بیارد، فقط دو ساعت.

حالا مکان را نمی‌شناخت. هرچیز و هر کس را نمی‌شناخت. به‌جز این خیابان طولیل. خیابانی که هیچ دوستی نداشت، و بر از خاطره‌های دو چشم ریز بود. در بازگشت، از خیابان دراز آغاز کرد. و بالا رفت. باز سرگیجه داشت. و سرگیجه‌ها شکل آدمها بودند. با همان احوالپرسی ساده‌شان. با همان کلاه‌های سپید شده از برف، و پیشانی عرق نشسته از گرما. در انتهای خیابان ایستاد. خیابان تمام شده بود. اما او هنوز آن را تمام نکرده بود. هنوز در ابتدای خیابان بود. وحشت کرد. از صخره افتاد. و چون شکل هم‌همه‌ی کودکی و تصویرهای پایان‌ناپذیر و مشکوک شد. دوباره رفتن را رفت. تمام رفتن را تمام کرد. و باز ایستاد. و باز ابتدای خیابان دراز بود، که رسیده بود. که نرسید. و خیابان تمام نمیشد. و سرانجام، همان هوا که فقط دو ساعت باریده بود. و حالا، گرما، وحشت، و سرخی کلافه میکرد. که بیخالی‌های تمام دنیا و همه‌ی آشپزخانه‌ها، سوی مردار گرفته بود. که بوی دود گوشت بلند میشد، و او باز نرسیده بود. نشست، نشستن را نداشت.

گلوله‌ی میان فضا



# مسابقه عکس و نوشته (۲)



مسابقه ابتکاری ما «عکس و نوشته» که از هفته گذشته آغاز شد مورد توجه بسیاری از خوانندگان قرار گرفت. برخی با تلفن و نامه پیشنهادهایی در این باره بنا کردند، و بعضی نیز این ابتکار را ستودند و عده‌ای نیز مایل بودند که درباره جوایز مسابقه توضیح بدهیم. ما پیشنهادهای جالب خوانندگان را بررسی خواهیم کرد و از هم‌اکنون شما وعده می‌دهیم که بدون تردید این مسابقه در آینده به یکی از جالبترین بخش‌های مجله تبدیل خواهد شد.

## جوایز این مسابقه

همچنانکه در شماره گذشته توضیح دادیم، از میان نوشته‌هایی که هر هفته بما می‌رسد، براساس تصمیم هیأت داوران بهترین نوشته جایزه‌ای خواهد گرفت این جایزه ده هزار ریال پول نقد است. و پس از ۱۲ شماره، از میان بهترین نوشته‌های هر هفته، یک نوشته بعنوان ممتازترین آن رسیده انتخاب خواهد شد که جایزه ممتاز ما - یک بلیط رفت و برگشت اروپا و ده هزار ریال وجه مقرر برای دریافت گنزرنامه - را دریافت خواهد کرد.

این جوایز صرفاً برای آنست که به شرکت‌کنندگان عزیز در این مسابقه هدایائی تقدیم کرده باشیم، و معتقدیم که ارزش اساسی این مسابقه در تشویق خوانندگان به طبع‌آزمائی در زمینه نوشتگی است.

## و اینک مسابقه این شماره:

در این شماره، موضوع عکس‌های ما با شماره گذشته تفاوت بسیار دارد، موضوع مسابقه هفته پیش، «طبیعت» بود و عنوان آن «تابستان»، و در این شماره یک موضوع «انسانی» را به مسابقه می‌گذاریم: «کودک و شپازده». خوب به عکسها بنگرید، صفا، پاکسی، بازیگوشی، شادمانی...

در انتظار دریافت نوشته‌های شما هستیم.





### تاسی خود من است

از: میخائیل هاسینگ

### معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آتشی

## مردی برای تمام فصل‌ها

نمایشنامه

پتلم رابرت بالت

ترجمه

عبدالحمین آل رسول

نمایشنامه‌ای که پیش روی مسن است، اثر فکری بزرگی است که بدون مقدمه پرطول و تفصیل و اندکی ژاندر، می‌توانست بصورت رمانی نوشته شده باشد، چرا که زمینه اندیشگی آن تفصیل داستانی می‌طلبد تا حتی استعاره‌های فراوانی که نویسنده تصور می‌کند «نمایش» قدرت القایی بیشتری به آنها خواهد داد، از امکان بیشتر «نوشتن» با نمود و خصمت شعری برخوردار شوند. تا مثلا جایی که آب و رودخانه که وظیفه القاء مفهوم روحانی رفتار انسان را دارند، از ناچاری و ناتوانی شرایط سحنه‌ای، آنچه اندک و نارسا بکار گرفته نمی‌شوند. بهر حال فعلا با نمایشنامه سروکار داریم، نمایشنامه‌ای که همه شرایط فنی برای افشاء و اظهار معانی در آن خدمت‌ها به عهده گرفته‌اند و در این جنبه به اعتراف نویسنده «شیوه نگارش... فرزند حرامزاده آن‌ست» است که اخیرا بیش از هر چیز با نام برتولت برشت همراه است. «زمینه نمایشنامه» بخش مختصری از تاریخ انگلستان است که در آن هازری هتم به خاطر اقتاع غول درون خود و برای به‌کرسی نشاندن مدعاهای «شخصی» و سیاسی خود در برابر تقدسات و «مقدمان» غالب کلیسایی قد می‌افزاد.

گوشه‌ای از تاریخ جهان است - به گمان من - که ستمگری و خودخواهی به تشبیه‌های درخشان اجتماعی منتهی شده است. بازی گرفتن قدرت کلیسا و روبروی بزرگترین نماینده آن ایستادن، گرچه به فدا شدن نیک‌اندیشترین قهرمان داستان بینجامد، اگر چه قدرت مذهبی به قدرت سیاسی تبدیل شود یا به آن بیبوندند، مهم این است که به ضعف آثار عمقی آن‌ها فکر و جان مردم کمک میکند. جان ماجرا به خلاف قالب ظاهری آن ربطی به تاریخ به معنای متداولش ندارد. شاید بتوان جلوه‌هایی از تحول و خیزهای درونی تاریخی را به آن نسبت داد یا از آن استنباط کرد. در قالب تاریخی محض مناسبت‌های زمانی و گونه‌گونی و وضوح «کاراکتر» ها و صراحت اعمالشان برگزیده شده است. ظاهر تاریخی، برخوردار قهری دو قدرت غالب زمان نمایش است: کلیسا و سیاست. هازری هتم، کسی که تصادفاً سلطنت انگلستان رسیده بیوه برادرش - آرتور شاه - شاهزاده خانم اسپانیایی-اسپانیایی نیرومند آن روزگار - را مصلحتاً باید به زنی بگیرد، ولی قانون کلیسا چنین ازدواجی را حرام می‌داند، اما توسل و تهدید حکم تعلیق قانون الهی را از کلیسا - پاپ - می‌گیرد و همه چیز ظاهراً تمام می‌شود و هازری به سلطنت می‌پردازد. اما کاترین - ملکه - کم‌کم می‌زند و مهمتر اینکه پسری برای ولیعهدی نمی‌آورد. چکار باید کرد؟ از این طرف هازری دلباخته آن بولین می‌شود و بالاخره کشمکش دوباره کلیسا و سیاست آغاز می‌گردد. هازری خواهان تعلیق قانون معلق‌خستین می‌شود. پاپ نمی‌پذیرد. هازری خود به قدرت متوسل می‌شود و به کمک اسقف‌های روبروی خود، قانون الهی را معلق می‌دارد، کاترین را طلاق می‌گوید و با آن بولین ازدواج می‌کند. اساس کلیسای مستقل انگلیس از همین ماجرا قوت می‌گیرد. همه عناصر دولتی بر عمل هازری صحه می‌گذارند. جز «سرتاسر مور» - قدیس مسیحی، حقوقدان، سفیر، قاضی القضاات، رئیس سنا و دیوان‌عالی کشور انگلیس و دست‌آختر، صدراعظم آن - که به «روز واقعه» هیچ‌کدام نیست جز «خودش». خودش در نیم قالب یا قالبی خاص از «خودش» که از ستمبرد «آفات» آلودگی‌های سیاسی و شغلی حفظش کرده است. حفظش کرده‌اند و آن «نیز او را در هجوم بی‌امان عام بودن و تا اسحاق آلوده شدن و «هیج» شدن حفظ کند. مقاومت او ظاهراً از هیچیک از دلبستگی‌های اجتماعی آب نمی‌خورد، حتی به خاطر کلیسایم نیست، اگر خیلی علمی - تاریخی بیندیشیم و او را عصاره روح کلیسا، لب قانون کلیسا و نشی از نستان‌مذهب، یا اشراق مذهبی بدانیم، با زاین «عصاره» و سیاسی خود در برابر تقدسات و «مقدمان» غالب کلیسایی قد می‌افزاد.

خود می‌ماند، چرا که در ضمن گفتگوها می‌بینیم که او در برابر تجاوز به قانون کلیسا جبهه نمی‌گیرد و مبارزه نمی‌کند، بلکه با استدلالی سخت محافظه کارانه، فقط کنار می‌گردد و می‌خواهد کاری به کارش نداشته باشد. شخصیت «تاسی مور» محور اصلی نمایش است و همه عوامل و عناصر دیگر - به جز تاحدودی مرد عام و هازری - در پرتو ویژگی و «نمود» هر چند مبهم و فرموز و دست نیافتنی او رنگ می‌گیرند و واقعیت پیدا می‌کنند. «کرامول» - عامل اجرای خواسته‌های هازری - فقط به خاطر اصرار در محکوم کردن «مور» نمودی می‌یابد و گرچه، هیچ نیست، زن و دختر و دامادش نیز جلوه‌های عاطفی او بندوبس. چنینند «نوفک» و «کرامر». حتی هازری که کامیاب شده در کوییدن کلیسا، اگر «مور» وجود نمی‌داشت «برجستگی و پررتگی» شخصیت «فردی» و درویش بچشم نمی‌خورد. شخصیت واقعی «مور»، آن پاره محکم و مرموزی که اینبه قدرت مقاومت به‌او می‌دهد و همه را پیشگفتی و امی‌دارد، در لاف‌فاهائی از نظرات عادی و پروژهای محافظه کارانه پنهان است. شکستی دوروبری‌هایش از سماجت او از دست نیافتن بر آن راز «کوچک» یا راز کوچک آن پاره محکم، آب می‌خورد، بنظر میرسد که فقط هازری به این راز دست یافته است. فهمیده است که این چیز ویژه و استثنائی، این عنصر لاجوج درونی، این کوچک شکست ناپذیر، این «فردیت»، این «فرد»، این «تنها» خط‌ناکتر از «افراد» و جبهه‌های بزرگ است، خط‌ناکتر از «واسته» هاست. آنها را می‌شود فریفت، پول داد، مقام داد، تهدید کرد و از سر راه برداشت اما این «یکی» را کاریش نمی‌توان کرد. برای همین است که هازری با آنکه می‌تواند کاری به کار «مور» نداشته باشد و بگذاردش در کسج کلیشای پیوسته لوجانه خواستار «تسلیم» اوست. راستی «مور» چه می‌گوید؟ «یا مور» چیست؟ «مور» ممرانه و مذبوحانه. اما پیروزمند، قهرا پیروزمند! - در حفظ «چیزی» می‌کوشد که بدون آن هتیشش معنائی ندارد. حتی خود «مور» نمی‌تواند به صراحت این «آن» را بازگو کند یا نشان دهد. فقط سیمیانه نشانه‌های آن به دست می‌دهد: نوفک (که تا مدتی دوست مور است) - تسلیم شو! مور - (به نرمی) هوارد، نمی‌توانم تسلیم شوم (تسم می‌کند) مثل این است که توهم به‌کسی پیشنهاد کنی و رنگ چشمش را تغییر دهد. نمی‌توانم. دوستی‌مان بیشتر قابل تغییر است تا «آن».

که تاسی مور تسلیم نمی‌شود! مور - (تلاش می‌کند که توضیح بدهد) برای من آن مسئله «ناگرب» است، چونکه مربوط به شخص خودم است... «آن مسئله» یعنی «خودم». پس این «خود» نمی‌تواند «محصول» کلیسا هم باشد، چونکه دیدیم قانون کلیسا عوض شد «مور» هم بی‌اعتنا کنار آن ماند، چپالوسی کرد، مجیز خواند، در همه موارد کوتاه آمد، اما «آن»ش به او رخصت صحه گذاشتن به کاری که نه به خاطر خطرناک بودنش بل به خاطر معارض «آن» بودنش است که به کلیسا تقدس می‌دهد و قابل احترامش می‌کند. کلیسا و قوانین آن باز یافتنی است اما «آن»؟ هرگز! آیا باید نوعی اشراق را در تاسی مور جستجو کرد؟ اشراقی که «من» را تعمیق می‌دهد؟ اشراقی اجتماعی؟ آیا پافشاری مور در حفظ حرمت این «من» به خاطر آن نیست که این «من» در مقیاسی بزرگتر تمام انسانیت است؟ تمام خدا است؟ و تمام کائنات است؟ آیا رابرت بال، سرتاسر دیگری آفریده است؟ یا خلاف روال استانداردش برشت (در زندگی گالیله) به قهرمان‌پردازی و تأیید آن پرداخته است؟ تاسی مور در تمام رشته‌های فرهنگی و اجتماعی به استنادی رسیده، پس آیا این «عصاره» فرهنگ انسانی نیست که او حرمتش را واجب می‌داند و حاضر نیست در برابر خودکامگی فریانش کند؟ همان کاری که گالیله - ظاهراً - به آن تن درداد؟ نویسنده آب را کلیائی از «آن» حیطه «بزرگ» یا روحانیت قرار داده است و مور مدام از طریق «آب» و رودخانه است که بین دو طرف، دوجبه کشمکش، دومنطقه آمد و رفت می‌کند. همیشه با قایق. و اضطراب او همه از «آلوده شدن» لجن گرفتن، جزر، مد و سرعت آب است. وقتی از چشم حکومت می‌افتد هم «قایق» به او اجازه نمی‌دهند. «بله، آب همان «آرامش» و صلح» مذهبی است - که «مور» عاشقش است - که می‌تواند ازش بگیرند، فقط «آن» می‌ماند. هازری نیز همسایگی‌هایی از جهت نمودهای درونی با «مور» دارد، شخصیت دیگر برجسته‌نمایش از سه شخصیت اصلی‌اوست. او بخوبی «مور» و «آن»ش را می‌شناسد و به‌ناپود کردنش همت می‌گمارد. نابود کردنش از طریق تحقیر و تسلیم. هازری نیز در حالت استثنائی و «فرد»یش است که برجستگی می‌یابد. چرا که اقدام او ارتسکاپا و مبارزه با پاپ نمی‌تواند تنها از تمبیری اجتماعی یا دعواکراتیک برخوردار باشد، به خاطر «خودش» است که با کلیسا می‌جنگد. او نیز از طریق رودخانه رفت و آمد می‌کند، رقص را دوست دارد، خود را هنرمند می‌داند، نویسندگی می‌کند، آهنگ می‌سازد و در شیور می‌دهد، همه دیکتاتورهای «استثنائی» تاریخ‌ناز

چنین روحیه‌هایی برخوردار بوده‌اند. کالیگولا - که پالت در پرداختن به کاراکتر هازری مسلماً به آن توجه داشته - و سزار، و خیلی از امپراتورهای روم و یونان. این «خود» ها عصاره تاریخند، عصاره قدرتند و معلول نوعی بیماری «روان تاریخی» هستند و از این رهگذر است که توجیهی علمی از آنها بدست می‌توان داد برای همین «کرامول» در تلاش برای تسلیم «مور» مدام از «ناراحتی وجدان هازری» دم می‌زند: «هازری آمد با وجدانی است و می‌خواهد مور یا برآزواجش صحه بگذارد یا اینکه سرتاسر مور بگیرد، یا این یا آن» یا «ما دیگر آندوقه سال این وجدان گشته‌ایم که سیری‌پذیر نیست» این همان وجدان، یا «من» تاریخی است که جلوه‌های هولناکی از خود می‌سازد. کالیگولا با کنتار و بر کردن خزانه می‌خواهد قانش کند، چونکه نمی‌تواند «مادرا» بچنگ آورد. این «خود» نشانه تنهایی و زبونی‌انسان است، که در «مور» مذهبی صلح‌طلب و آرامش‌جوست و در حوزه قدرت هار و گرسنه. اما «مردعام» نمایش - شخصیت سوم - کیست؟ یا چیست؟ منتقدان غریب آن را مرد کوچک تعبیر کرده‌اند و نویسنده نپذیرفته. ادعای نویسنده در این مورد هم درست است هم نه. و ادعای منتقدان غریب هم. از این که مرد عام عناصری بیرونی از مرد کوچک دارد که حرفی نیست، اما مگر نمی‌شد مرد کوچک را به عنوان انسان کوچک یا بیرونی‌عظیم نشان داد؟ آیا نویسنده مترجع است؟ مرد عام ناظر «مور» است. زندانیان هم هست، جلاذ هم هست، دستباز هم هست. خلاصه همه‌جا حاضر است. اما نشانه مشخصی از خود به دست نمی‌دهد، به آن سادگی‌ها هم نمی‌شود محکومش کرد. شاید بتوان گفت او «وجدان عام» است. وجدان اقتصادی عام، وجدان سرگردان و منتظر عام. چون با آنکه عامل همه عوامل غالب هست هرگز قضاوت صریحی از آنها به‌دست نمی‌دهد، در برابر غالب‌ها قصدپذیرش نیز ندارد. چرا که هیچ‌کدام را قبول ندارد، همه آنها می‌کنند و جاعوش می‌کنند اما او می‌ماند. مهم نیست که «مور» زیبون می‌شود، چون - اگر مرد عام وجدان اقتصادی عام باشد - اثر را به‌دست از انتشار می‌گذاریم آنچه پیش و بیش از همه خواننده‌ها را خواندن نخستین خطوط کتاب دلخور می‌کند. اثر کتاب است که نشان می‌دهد مترجم نخواست یا نتوانسته شیوه موجز نویسی و توسل به جملات تند و کوتاه همینگوی را در ترجمه بکار گیرد و کتاب تقریباً حال و هوایی ژورنالیستی پیدا کرده. درحقیقت شیوه خدایار بیشتر در آن مشهود است تا شیوه نویسنده. و بهر حال نوشته‌ای است از همینگوی که خوانندش هرگز غبنی نخواهد بود.



زیر چاپ

## جزیره توفان -

## همینگوی

ترجمه ناصر خدایار

انتشارات دنیای کتاب

در مقدمه نوشته شده که: «این کتاب که در آخرین ماههای سال ۱۹۵۰ نوشته شده در اصل سه جلد و عنوان هر کدام به ترتیب از این قرار بوده است: «دریا زمانی که جوان است»، «دریا، زمانی که غایب است»، و بالاخره «دریای موجود». قسمتی که در دسامبر سال ۱۹۵۰ به پایان رسیده دومین جلد کتاب بوده که اینک بنام «جزیره توفان» منتشر می‌شود. از این جهت این کتاب در زمان خود انتشار نیافته که نویسنده آنرا کنار گذاشته و ماشین تحریر خود را وقف ماشین کردن نسخه دستی «پیرمرد و دریا» کرده است... و می‌توان این کتاب را در حقیقت نسخه دوم «پیرمرد و دریا» دانست... و بیشتر از سایر آثار او به زندگی خودش مربوط است. نقد و تحلیل کلی این اثر را به‌دست از انتشار می‌گذاریم آنچه پیش و بیش از همه خواننده‌ها را خواندن نخستین خطوط کتاب دلخور می‌کند. اثر کتاب است که نشان می‌دهد مترجم نخواست یا نتوانسته شیوه موجز نویسی و توسل به جملات تند و کوتاه همینگوی را در ترجمه بکار گیرد و کتاب تقریباً حال و هوایی ژورنالیستی پیدا کرده. درحقیقت شیوه خدایار بیشتر در آن مشهود است تا شیوه نویسنده. و بهر حال نوشته‌ای است از همینگوی که خوانندش هرگز غبنی نخواهد بود.



# میان پرده

## پرده اول - کانون گرم خانواده

● امیر هوشنگ خان دفعه اولی که پای تلویزیون نمایش شعبه بازی پر فستور شانند را تماشا کرد سخت به هیجان آمد و برای پدرش تعریف کرد که :  
- نمیدونی بابا ، چه آقایی بود که به اسکناس پنج تومنی رو تبدیل کرد به ده دستمال .  
پدر امیر هوشنگ خان آهی کشید و گفت :  
- از پر فستور شانند شعبه بازی ازت مامان خودته که دیروز به اسکناس پونصد تومنی رو تبدیل کرد به ده پالتو .

● این آقای تکراسی به مزرعه همسایه اش رفت و گفت :  
- اون اسب چموشی که زفت رو یرت کرد و بالگد کشش چند می فروشی ؟  
- نمی فروشم ، خودم لازم دارم . می خواهم دوباره زن بگیرم .  
● آقا ، صبح برآشفته و مضطرب آمد به اداره .  
همکارش از او پرسید :  
- چی شده ، چرا ناراحتی ؟  
- هیچی بابا ، دیشب پدرشم .  
- خوب ، این که خبر خوشیه ، غصه نداره .  
- آره ، ولی می ترسم زخم بفهمه .

● عبدالکریم خان بر خورده به سید محمد تقی خان که زش تنهایی رفته بود مسافرت . و به او گفت :  
- شنیدم هر روز واسه زنت کاغذ می نویسی .  
- آره همینطور ؟  
- خسته نمیشی ؟  
- چاره ندارم . زخم گفت اگر هر روز براش کاغذ نویسم فوراً برمی گرده .

## پرده دوم - بر نامه کود کان

خانم معلم به بچه ها گفت :  
- هر بچه ای باید حتما در روز پهنفر رو از خودش راضی کند ، خوشحال کند ، تو شماها کسی هست که دیروز به نفر را خوشحال کرده باشه ؟  
امیر هوشنگ گفت :  
- ما ، خانوم معلم !  
- باریک الله بچه خوب - برامون تعریف کن .



بابا ، این « میان پرده » است ؟

بله خانوم ، دیروز رفتم خونه مامان بزرگمون . تا عصر هم اونجا بودیم . وقتی عصر می خواسیم خدا حافظی کنیم مامان بزرگمون گفت :  
- راس راسی خیلی خوشحالم که داری شرت رو از اینجا می کنی و می ری !  
● معلم حساب به شاگردی گفت :  
- اگر یکی بهت بگه نصف برتقال می خوای یا هشت شازدهم آن ، کدامش را انتخاب می کنی ؟  
- نصفش را .  
- بچه تئیل نفهم . مگه نمی دونی هر دو یکی هستند ؟  
- چرا آقا ، ولی برتقالی که شوترده تیکه بشه دیگه به چیکم آب نداره .

● ایضاً آقا معلم از شاگرد پرسید :  
- بگو ببینم بچه ، اون حیوونی که روپشتش یه قوز داره چیه ؟  
- شتر یك کوهان .  
- باریک الله ، حالا بگو اون حیوونی که رو پشتش دوتا قوز داره چیه ؟  
- شتر یك کوهان قوزی !

## پرده سوم - ادبیات جهان

● یکی از اعیان انگلستان که آدم مغرور و بندماغی بود یك روز کارتی برای برادرش فرستاد که روی آن نوشته بود :  
« لرد کریگوری آف کت روز پنجشنبه از ساعت شش تا هشت بعد از ظهر در منزل است . »  
برادرش که به هیچ وجه این جور دعوت های متکبرانرا هضم نمی کرد روی همان کارت این یادداشت را نوشت و برای لرد برگرداند :  
- جرج برادرش هم همینطور !

● بستچی محل نامه ای برای مرحوم لامارتین آورد که رویش نوشته شده بود :  
- برسد به دست بزرگترین شاعر فرانسه .  
لامارتین بی این که نامه را باز کند نامه را به بستچی داد و گفت :  
- عوضی آورده اید . من بزرگترین شاعر فرانسه



ببخشد بز امشب مسابقه از تلویزیون بخش میشود .

نیستم . بزرگترین شاعر دنیا هستم .  
● بزرگمون . تا عصر هم اونجا بودیم . وقتی عصر می خواسیم خدا حافظی کنیم مامان بزرگمون گفت :  
- راس راسی خیلی خوشحالم که داری شرت رو از اینجا می کنی و می ری !  
● معلم حساب به شاگردی گفت :  
- اگر یکی بهت بگه نصف برتقال می خوای یا هشت شازدهم آن ، کدامش را انتخاب می کنی ؟  
- نصفش را .  
- بچه تئیل نفهم . مگه نمی دونی هر دو یکی هستند ؟  
- چرا آقا ، ولی برتقالی که شوترده تیکه بشه دیگه به چیکم آب نداره .

## پرده چهارم - خارج از محدوده

● دو تا آدم چاخان ، راجع به کوچکترین آدمی که دیده بودند چاخان پردازی می کردند . اولی گفت :  
- من به رفیقیمی داشتم که از بس کوچک بود ، زش براش توی انگشتره به غذا می پخت !  
دومی گفت :  
- به ! این که چیزی نیست . من به رفیقیمی داشتم ، آقدر کوچیک بود که وقتی خواست خود کشی کنه ، از لب به قالی خودشو پرت کرد رو زمین !

● همین دو تا چاخان ، به اضافه یك چاخان دیگر داشتند راجع به کوچکی زنهاشان داد سخن می دادند :  
- زن من آقدر کوچیکه که از کراواتهای کهنه من برا خودش پیرهن می دوزه .  
- به ! زن من آقدر کوچیکه که اگر مواظب نباشم تو سوراخ وان محوم گیر می کنه !  
- اینا که چیزی نیست . زن من از بس کوچولوست چند وقت پیش به آلبالو با هسه خورد همه خیال می کردن به ماهه آبتنه !

● یك آقای هم من باب اعتراض به کنشش می گفت :  
- مرد حسابی ، ایتم کنش شد که واسه ما دوختی ؟ از بس تخش ناز که وقتی پامو می دارم روی سکه می فهمم شیره یا خط .  
● یك آقای دیگری به رفیقش می گفت :  
- من نه عرق می خورم ، نه سیگار می کشم ، نه قمار می کنم ، نه به زخم خیانت می کنم . . .  
- پس گل بی عیب خدایی .  
- آقدر هم بی عیب نیستم . به عیب کوچولو دارم .

● چیه ؟  
- دروغ زیاد می کنم .



دکتر کیلدر !

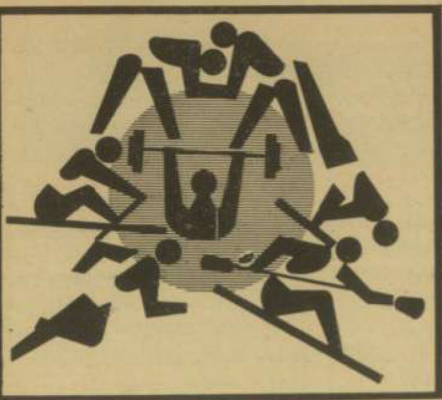
# آیا این کافیسست که روی سکوی خود بایستیم و برای کاروان رکوردهای جهانی که بسرعت دور میشوند دست تکان بدهیم ؟

از : معتمد رضا میلانی نیا

هفته گذشته در جریان مسابقات اسپار تاکایاد اتحاد جماهیر شوروی بارانی از رکورد های جدید جهانی روی تخته های صحنه وزنه برداری باریدن گرفت . در این مسابقات که به احتمال قوی تعیین کننده ترکیب تیم ملی شوروی برای شرکت در مسابقات جهانی وزنه برداری است ۱۶ رکورد جدید جهان بدست آمد یعنی بطور متوسط نزدیک به دو رکورد جهانی برای هر وزن . باین ترتیب دیده میشود که قهرمانان شوروی بیش از آنچه در مسابقات قهرمانی جهان برای قهرمانی تلاش می کنند باید برای پیروزی رقبای داخلی زحمت بکنند . قبل از اینکه به شرح رکورد های جدید بدست آمده بپردازیم بد نیست گذشته وزنه برداری خود را بخاطر آوریم و بطور مختصر مقایسه داشتند راجع به کوچکی زنهاشان داد سخن می دادند :  
- زن من آقدر کوچیکه که از کراواتهای کهنه من برا خودش پیرهن می دوزه .  
- به ! زن من آقدر کوچیکه که اگر مواظب نباشم تو سوراخ وان محوم گیر می کنه !  
- اینا که چیزی نیست . زن من از بس کوچولوست چند وقت پیش به آلبالو با هسه خورد همه خیال می کردن به ماهه آبتنه !  
● یك آقای هم من باب اعتراض به کنشش می گفت :  
- مرد حسابی ، ایتم کنش شد که واسه ما دوختی ؟ از بس تخش ناز که وقتی پامو می دارم روی سکه می فهمم شیره یا خط .  
● یك آقای دیگری به رفیقش می گفت :  
- من نه عرق می خورم ، نه سیگار می کشم ، نه قمار می کنم ، نه به زخم خیانت می کنم . . .  
- پس گل بی عیب خدایی .  
- آقدر هم بی عیب نیستم . به عیب کوچولو دارم .



و اسبانی آنکس که در مسابقات اسپار تاکایاد رکوردهای قوی سنگین را بدست آورد یعنی داد سخن می دادند :  
- زن من آقدر کوچیکه که از کراواتهای کهنه من برا خودش پیرهن می دوزه .  
- به ! زن من آقدر کوچیکه که اگر مواظب نباشم تو سوراخ وان محوم گیر می کنه !  
- اینا که چیزی نیست . زن من از بس کوچولوست چند وقت پیش به آلبالو با هسه خورد همه خیال می کردن به ماهه آبتنه !



د دیگری هم در این وزن پیدا میشدند که در فاصله کمی از او باشند و حتی وقتی نامجو قوس نزولی را طی میکرد و روز های آخر دوران پراختیار قهرمانیش را میگذراند در مسابقات جهانی تهران - ۱۹۵۸ وقتی استوکوف روسی مقام قهرمانی را صاحب شد باز هم ما حرفهائی برای گفتن داشتیم چون صفا سنبلی با شایستگی به مقام دوم رسید در حالیکه نامجو همچنان به مقام اول چشم دوخته بود و حاضر شد ریسک کند و به جنگ وزنه ای برود که در صورت موفقیت به مقام دوم برسد . ولی چون موفق نشد به مقام سوم برسد . بهرحال اگر مادر خروس وزن اول نشدیم دو مقام بندی را در اختیار گرفتیم . پس از آن مسابقات تیم ما هر روز که از کاروان قهرمانان دنیا عقب می ماند ولی بهر طریق براه خود ادامه میداد و گاه و بیگاه بارقه امیدی درخشیدن میگرفت . مثل علم خواه در ۱۹۶۰ م ، تا ۱۹۶۴ برومند در مسابقات جهانی وین ، عامی تهرانی در مسابقات بوداپست و پس از آنها چند قهرمان استثنائی از نسل جدید وزنه برداری مثل نصیری - جلایر و دهنوی که این سه نفر مجددا امید ها را برای دست یافتن به رکورد های جهانی زنده کردند و اقدام فدراسیون وقت در استخدام موقت همی تیم ملی لهستان خون تازه ای در رگهای وزنه برداری ما دواند . نصیری - جلایر و دیگر قهرمانان در اثر تمرینات صحیح و محیط سالمی که برای ترقی میدیدند به سرعت ترقی کردند رکورد ها بالا رفت و شکستن رکورد ها بصورت يك امر عادی درآمد تقریباً در هر مسابقه با رکوردگیری لاقیل یکی دو رکورد اصلاح و ترمیم میشد همه منتظر بودند این سیر ترقی به همان سرعت تا المپیک مکزیکو ادامه داشته باشد و ثمره نیکوئی در این مسابقات بدست دهد ولی اینطور نشد و دلایلی عدم موفقیت در المپیک را گمان میکنم همه میدانیم و بار ها در مورد آن از طرف مفسرین مختلف بحث شده است . تنها لازم است بیک نکته در اینجا اشاره کنم حتما بیاد دارید که فدراسیون در آن زمان برای فرستادن قهرمانان به المپیک مکزیک رکوردهائی را معین کرد که چنانچه قهرمانان به آن دست یافتند به این سفر بروند . بسیاری از این رکورد ها آنچنان بود که قهرمانان مطمئن بودند تا المپیک مکزیکو به آنها دست نخواهند یافت ، یکی دوشفر از قهرمانان هم که فاصله کمتری با رکورد

های تعیین شده داشتند آنچنان از شوق سفر به خود فشار آوردند که مهره های کمرشان ناقص شد و دیگر هرگز نتوانستند رکورد های خود را تکرار کنند . البته آنها که قهرمانان استثنائی بودند از مکزیکو با دست پر برگشتند پس از المپیک پیش خود فکر کردیم تعیین آن چنان رکورد های سنگین برای اجازه سفر به المپیک دلیل بر وجود برنامه های وسیعی برای پیشبرد این ورزش است و در عرض يك سال رکورد ها از مرز هائی که تعیین شده خواهد گذشت ، ولی همه میدانیم که سال بعد در مسابقات جهانی ورشو سرپرستان و قهرمانان ما حسرت رکورد های المپیک را میخوردند و همه قهرمانان از رکورد های زمان المپیک خود کمتر وزنه برداشتند و باوجود این همه اعضای تیم که به المپیک نرفته بودند به مسابقات جهانی رفتند و از آن رکورد هسای سنگین ورودی هم خبری نبود . معلوم شد دلیل این اقدام چه بود . آیا سطح وزنه برداری دنیا پائین آمده بود که احتیاج به رکورد ورودی نبود یا اینکه این اعتقاد پدید آمده بود که قهرمانان ما باید بروند ، مقامی بدست نیآورند ، تجربه بیاموزند . اگر اینچنین بود ، واقعا جای تاسف است چون آن رکورد ها را در زمان المپیک کسانی پیش پای قهرمانان ما گذاشتند که خود چند سال قبل در تیم وزنه برداری ما فعالیت داشتند و بخوبی میدانستند که شرکت در يك مسابقه المپیک تاجحسد میتواند يك قهرمان را پیش ببرد . بهر جهت تاکنون که سه سال از المپیک میگذرد کار وزنه برداری ما به قهر و جنگ و دعوا گذشته است . هر چند گاه یکبار عندهای تازه آمده اند و چند صباحی بوده اند و بعد بدلایلی باهم ناسختانند و عده دیگری آمده اند و هر چند یکبار اطلاعیه ای از فدراسیون میدادیم که یکی از اعضا را خطا کار معرفی کرده اند و هفته بعد نامه آن فرد را در جراید ورزشی خوانده ایم . حاکی از بیگناهی خود و مقصربودن فدراسیون و بعد هر دو فراموش شده اند و آخرین نمونه این جدال ها چندی پس از شکست وزنه برداری ما در بانکوک تکرار شد . بهر جهت تنها نقطه روشن کار وزنه برداری ما يك رکورد تازه پرس دنیا بوسیله نصیری در بانکوک بود ولی همه از ادامه کار نصیری بخوبی باخبریم با شرکت نکردن نصیری در مسابقات انتخابی

# برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)



ممکن است در برنامه های تلویزیون هاتفسیراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

## دختران دونده اصفهانی ۳ رکورد ملی ایران را شکستند. رضا انتظاری رکورد شکن چهارم بود.

### دختران اصفهانی یکه تازان دو و میدانی ایران

از: عبدالستار دلدار

سی امین دوره مسابقات دو و میدانی قهرمانی ایران امسال با شرکت دوندگان چهار کشور رومانی، ترکیه، هندوستان و پاکستان برگزار شد. در طی این مسابقات مجموعاً چهار رکورد ملی ایران شکسته شد. سه رکورد را دختران دونده اصفهانی جابجا کردند و رکورد چهارم را رضا انتظاری دونده ۴۰۰ متر ایران بدست آورد.

دختران اصفهانی چندی است که در دو و میدانی ایران دست به یکه تازی زده اند و در این رشته گوی سبقت را از سایر دوندگان برده اند. تا مدتی پیش دوندگان سرعت تهران گاهگاهی با آنها از در رقابت برمی آمدند اما اکنون فاصله دوندگان دختر اصفهانی با رقبای خود به اندازه قابل توجهی زیاد شده است بطوریکه تقریباً تمام مواد سرعت مسابقات را تصاحب کرده و در سرشته آن نیز موفق شدند رکوردهای ایران را ترقی دهند.

پیشرفت سریع دوندگان دختر اصفهانی در شرایطی که دو و میدانی با کم آقبالی مردم روبرو است قابل ملاحظه است مخصوصاً آنکه در تیم دختران اصفهانی اکثر دخترانی که سن آنها از ۱۴ سال تجاوز نمی کرد دیده میشد و این نشانه آنت است که این رشته در میان دختران اصفهانی با استقبال زیادی مواجه شده است و اگر دو و میدانی بهین شکل در میان دختران اصفهانی جا باز کند مسلماً باید انتظار جابجا شدن سریع رکوردهای این رشته را داشت، چنانکه چندی است میان دوندگان دو و میدانی تنها از میان دوندگان این خطه هستند. دختران اصفهانی در مسابقات بین المللی جام کورش بزرگ سه رکورد بدست آوردند.

ابتدا ناهید آچاک در دو ۱۰۰ متر مانع رکورد ۱۷ر۴ ثانیه را از خود بجای گذارد که ۳ دهم ثانیه از زمان قبلی بهتر است. دونده دیگر اصفهانی شهلا صفوی ۲۰۰ متر را در ۲۶ر۶ ثانیه دوید و ۴ دهم ثانیه رکورد پیشین ۲۰۰ متر را که متعلق به خودش بود تتر داد.

سومین دونده اصفهانی زهرا حسینی بود که در دو ۴۰۰ متر زمان ۶۲ر۱ ثانیه را از خود باقی گذاشت که یک ثانیه و شش دهم ثانیه از رکورد سابق کمتر است.

در قسمت مردان رضا انتظاری

دونده ۴۰۰ متر تیم ملی ایران به یک نتیجه خوب در این رشته دست یافت. او یکسال و نیم پیش در مسابقات بین المللی بلژیک زمان ۴۷ر۳ ثانیه را بدست آورد و آنگاه در ششمین دوره بازیهای آسیایی با ترقی فاحش مکانی در رده بندی مسابقات بدست نیاورد.

انتظاری در مسابقات بین المللی کورش بزرگ در حالیکه از جانب چهار دونده خوب رومانی، ترکیه و پاکستان تهدید میشد با یک شروع خوب ۴۰۰ متر را دوید و در پایان خط زمان ۴۷ ثانیه را بدست آورد.

کودکان داستان تشنگ یامی را ادامه میدهند و سرود های آن را میخوانند تا بچه هایی که در خانه هستند آرا یاد بگیرند.

کودکان داستان تشنگ یامی را ادامه میدهند و سرود های آن را میخوانند تا بچه هایی که در خانه هستند آرا یاد بگیرند.

کودکان داستان تشنگ یامی را ادامه میدهند و سرود های آن را میخوانند تا بچه هایی که در خانه هستند آرا یاد بگیرند.

کودکان داستان تشنگ یامی را ادامه میدهند و سرود های آن را میخوانند تا بچه هایی که در خانه هستند آرا یاد بگیرند.

استان مرکز و خبر مربوط به ناراحتی پشت او معلوم نیست اینکه کار او و خروس وزن ما به کجا بیانجامد بخصوص که رکورد مجموع در این وزن هم در دنیا کم کم از ما فاصله میکشد. دو ماه پیش که مسابقات وزنه برداری استان کر انجام شد ۳ وزنه بردار ما ۵ پوند ایران را شکستند و شاید این به عنوان یک پیشرفت فوق العاده بنظر آید ولی توجهی به نتایج قهرمانانی که مقام دوم اوزان مختلف را بدست آوردند نشان میدهند که در حال حاضر وزنه برداری ما چقدر از زمانهای پیش فاصله دارد در خروس وزن نفر اول مسابقات در غیاب نصیری با ۲۹۵ کیلو اول شد توجه کنید ۷۰ کیلو اختلاف بین نفر اول و دوم. در پر وزن درمنگی قهرمان ملی با ۳۳۵ کیلو اول، نفر دوم با ۲۷۰ کیلو یعنی ۶۵ کیلو اختلاف. در سبک وزن دهنوی با ۴۳۰ کیلو اول نفر بعدی با ۳۴۲ کیلو یعنی ۸۷ کیلو اختلاف. در میان وزن جلاجر با ۴۱۷ کیلو اول، نفر دوم با ۲۹۰ کیلو ۱۲۷ کیلو اختلاف! تنها در نیم سنگین پورندم و روحانی به ترتیب با ۴۰۷ و ۴۰۵ کیلو به هم نزدیک بودند.

در میان سنگین علی والی با ۵۷۷ کیلو اول، نفر دوم با ۳۲۲ کیلو یعنی ۲۵۵ کیلو اختلاف! در سنگین وزن کارگر ژاد با ۴۳۵ کیلو اول، نفر دوم با ۳۱۰ کیلو یعنی ۱۲۵ کیلو اختلاف.

یعنی در سالهای اخیر پشتوانه ای که بدست نیاورده ایم هیچ مقام قهرمانی آسیا را هم از دست داده ایم و فاصله مان با رکورد های جهانی هم به بیکران نزدیک شده است. برای آنکه این فاصله را بهتر حس کنید به رکورد های جدیدی که هفته پیش در مسکو بدست آمد توجه کنید.

رکورد پرس ۲۰۴ر۵ کیلو سنگین وزن بوسیله پروخیم و رکورد ۱۷۰ کیلویی یکضرب بوسیله همین وزنه بردار در مافوق سنگین واسیلی آلکسیف دهان همه را از تعجب باز گذارد. او که هنوز خیلی ها رکورد مجموع ۶۳۰ کیلویی اش را در مسابقات اروپائی باور نکرده بودند رکورد مجموع خود را به ۶۴۰ کیلو رساند، در حالیکه کلیه رکوردهای این وزن را در اختیار خود آورد یعنی ۲۲۵ کیلو پرس ۱۸۰ کیلو یکضرب ۲۳۵ کیلو دو ضرب که همه رکوردهای جدید هستند.

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

خوب حالا میتوانید حس کنید دیگران کجا هستند و ما کجا. واقعا که ما روی سکوی خودمان ایستاده ایم و برای کاروان رکوردهای جهانی که در افق دیدمان ناپدید میشوند دست نکان مینهیم. خدا حافظ همسفران قدیمی!

## برنامه

### تلویزیون ملی ایران

#### برنامه اول - شبکه:

(همدان، اصفهان)

#### برنامه دوم

#### مراکز استان

#### رشت

#### تبریز

#### بندرعباس

#### کرمانشاه

#### رضائیه

#### آبادان

#### شیراز

#### تلویزیون آموزشی

#### تلویزیون آمریکا

#### رادیو ایران

#### رادیو تهران

#### رادیو F.M

#### از پنجشنبه

#### ۱۴ مرداد

#### تا چهارشنبه

#### ۳۰ مردادماه ۱۳۵۰

#### پنجشنبه ۱۴ مردادماه

۱۳۳۴	کارتون باگزبانی
۱۴	موسیقی محلی آذربایجانی
۱۴ر۳۰	فیلم سینمایی
۱۶	موسیقی سبک
۱۶ر۳۰	خلبان ارست
۱۷	رقص های ملل
۱۷ر۳۰	برنامه ورزشی - کشتی
۱۸	بازی بازی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۰	زنگوله ها
۱۹ر۰۷	لورلهاری
۱۹ر۴۵	برنامه مخصوص «سائوز مشروطیت»

با شرکت الهه و مقبلی و ارکستر موسیقی ایرانی تلویزیون ملی ایران. در این برنامه الهه ترانه «از خون جوانان وطن لاله دمیده» اثر عارف ترانه سرای عصر مشروطیت و مقبلی اشعاری در دستگاه ماهر از سروده های این شاعر بزرگ را میخوانند.

۴۰ر۳۰	اخبار
۳۱ر۱۵	بخش مستقیم واریته بزرگ تماشا

#### جمعه ۱۵ مردادماه

۱۳ر۳۴	کارگاه موسیقی
کودکان داستان تشنگ یامی را ادامه میدهند و سرود های آن را میخوانند تا بچه هایی که در خانه هستند آرا یاد بگیرند.	
۱۴	کهنکشان
۱۴ر۵۰	رویدادها
۱۵ر۳۵	فیلم سینمایی
۱۷ر۱۰	فوتبال
۱۸ر۳۰	ستارگان

برای هر ذنی بیکار آنتوان لیبر: کارگردان مردی با وجود همسر و زندگی آسوده مورد توجه و علاقه پیر دختری قرار میگیرد که عشق و امید خود را با تقویس به بچه ها در دل محفوظ کرده، زوارایت با مهارت نقش این پیر دختر را ایفا می کند...

۱۹	رنگارنگ
۱۹ر۳۰	شما و تلویزیون
۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱ر۳۰	اختاپوس



صیاد و پیرامی در اختاپوس

#### ۲۱ر۵۰ جشن هنر

معرفی برنامه های پنجمین جشن هنر درباره تلویزیون کوگان و یولونیست نامدار شوروی و فرهاد مشکوة رهبر ارکستر مجلسی تلویزیون ملی ایران. ۲۲ر۳۵ بالاتر از خطر برای تکسر با کارگردانی داستان نیترو گلیبریسین به بازیگران اسپن مجموعه پیتروگریوز - مارتین لاندو - باربارا بین - کرشمورس - پیترولیوس امکان داده تا مهارت خود را در ایفای نقش های خود آشکار کنند و بسپارزه با لوزالی بر خیزند که علم طفیان بر علیه کشور دوست و همسایه کشوده و قصد دارد با خرابکاری روابط دو کشور را تیره کند.

#### شنبه ۱۶ مردادماه

۱۳	آهنگهای روز
۱۳ر۱۵	شروع برنامه
۱۳ر۱۶	کارگر
۱۳ر۳۰	پیتون پلیس
تست ۲۵۱	
۱۴	هالوود و ستارگان
۱۴ر۳۰	موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ر۴۵	اخبار

دیداری از مرکز عملیات هواپیمایی بی مورود وابسته به مرکز آموزشی هواپیمایی کشوری، و آشنائی با مقررات این سازمان و دانشجوئیانی که در آن تحصیل می کنند.

۱۹ر۱۰	روح کاپیتان گروک
کارگردان لیلیپس	
بازیگران - هوپ نتج - ادوارد مولار	

در فیلم واتسا... دختر جوانی که مادر بزرگش از دوستان کاپیتان بوده به خانه خانم میوایر میاید تا یادگار های مادر بزرگ را جستجو کند.

۱۹ر۳۵	مجله نگاه
۴۰	دنیای یک زن

یکی از اعضای خانواده دوریس قصد دارد با سرودن شعر در مسابقه یکسی از روزنامه های شعر شرکت کند، و برای اینکه احتیاج به ۵۰ دلار پول دارد که با بودجه کم خانواده جور نیست و باید...

۱۴	موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ر۱۵	زن مصلحتی
۱۴ر۴۵	اخبار

دوریسدی - جوزف هاسبلتون را در داستان شعرا می بینیم. ۲۱ر۱۷ میلیاردر ۳۱ر۴۰ چهره ایران ۲۲ر۱۵ روز های زندگی تست های ۲۵۰ - ۲۵۱

#### یکشنبه ۱۷ مردادماه

۱۳	آهنگهای روز
۱۳ر۱۵	شروع برنامه
۱۳ر۱۶	حفاظت و ایمنی
۱۳ر۳۰	دختر شاه پریان
۱۴	ادبیات جهان
۱۴ر۳۰	واریته
۱۴ر۴۵	اخبار

شناسائی ایران و آثار تاریخی آن فرصتی است برای بررسی موزه های خارجی که از گنجینه های ایران برخوردارند در برنامه این هفته موزه های بزرگ شوروی و اشیاء نفیس ایران در آن مورد توجه قرار میگیرد.

۱۸ر۰۴	کارتون
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۰	آقاخبره
۱۹ر۰۷	موسیقی فرهنگ و هنر
۱۹ر۳۲	ایران زمین

داستان گوزشت نردام باولدیك نوزاد عجیب الخلقه در کلیسا آغاز می شود و ماجرا های بعدی آن از نبوغ نویسنده بسزرگ فرانسوی ویکتورهوگو حکایت می کند و...

۳۰	گوزشت نردام
۳۰ر۳۰	اخبار
۳۱ر۱۵	روکامبول
۳۱ر۳۵	مسابقه جایزه بزرگ

دو گروه منتخب از دانش آموزان دبیرستانهای کوش و سخن به مبارزه بر میخیزند تا با جوابگویی سئوالات سنجشی در میزان معلومات درسی و عمومی خود کنند.

۲۲	واریته شش و هشت
۲۲ر۳۰	روز ها و روزنامه ها

دو گروه منتخب از دانش آموزان دبیرستانهای کوش و سخن به مبارزه بر میخیزند تا با جوابگویی سئوالات سنجشی در میزان معلومات درسی و عمومی خود کنند.

۱۳	آهنگهای روز
۱۳ر۱۵	شروع برنامه
۱۳ر۱۶	کارگر
۱۳ر۳۰	مجله پیتون
تست ۲۶۰	
۱۴	موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ر۱۵	زن مصلحتی
۱۴ر۴۵	اخبار

دو گروه منتخب از دانش آموزان دبیرستانهای کوش و سخن به مبارزه بر میخیزند تا با جوابگویی سئوالات سنجشی در میزان معلومات درسی و عمومی خود کنند.

۱۳	آهنگهای روز
۱۳ر۱۵	شروع برنامه
۱۳ر۱۶	کارگر
۱۳ر۳۰	مجله پیتون
تست ۲۶۰	
۱۴	موسیقی اصیل ایرانی
۱۴ر۱۵	زن مصلحتی
۱۴ر۴۵	اخبار

دو گروه منتخب از دانش آموزان دبیرستانهای کوش و سخن به مبارزه بر میخیزند تا با جوابگویی سئوالات سنجشی در میزان معلومات درسی و عمومی خود کنند.



۱۸ر۴۰ توسن  
۱۹ر۰۷ موسیقی شاد ایرانی  
۱۹ر۳۰ دانش



در استودیو تلویزیون بهنگام ضبط برنامه دانش  
۲۰ دور دنیا  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ر۱۰ تشنگدار  
تحصیلات عالی یک سرخ پوست جوان  
در دانشگاه هاروارد و لیاق و شجاعتش  
بامت می‌شود که بسمت کلاستر انتخاب شود  
اما گروهی مغرض بخاطر رنگ پوست و نژادش  
از دو مخالفت دو می‌بایند و توطئه می‌چینند...  
داستان سرخ پوست را بکارگردانی سام  
پکینبا و شرکت جک کانرز می‌بینیم.  
۲۱ر۵۰ هفت‌شهر عشق  
۲۲ر۲۵ سازمان اس

سه‌شنبه ۱۹ مردادماه

بخش اول  
۱۳ آهنگهای روز  
۱۳ر۱۵ شروع برنامه  
۱۳ر۱۶ کانون خانواده  
۱۳ر۳۳ سفر های جیمی مک‌فیتز  
۱۴ر۳۰ وارینه  
۱۴ر۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۷ر۵۰ آموزش کودکان روستایی



کودکان روستایی در باشگاه تلویزیونی

۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۵ آموزش روستایی  
۱۹ر۳۰ جادوی علم

حفظ تعادل  
برای حفظ تعادل اجسام و انسان  
آزمایشهایی صورت می‌گیرد تا معرف مرکز ثقل  
اجسام و بدن انسان شود.

۲۰ ملیا  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ر۲۰ سرکارستوار  
۲۲ر۱۵ سیمارون

چهارشنبه ۲۰ مردادماه

بخش اول

۱۳ آهنگهای روز  
۱۳ر۱۵ شروع برنامه  
۱۳ر۱۶ فیلم بیگمک  
۱۳ر۳۰ محله پیتون  
تست ۲۶۱

۱۴ جولیا  
۱۴ر۳۰ موسیقی اصیل ایرانی  
۱۴ر۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۸ر۰۴ آموزش زنان روستایی  
۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۰ آنچه شما خواسته‌اید

عملیات نمایشی در ارتفاع زیاد، رقص  
چهار نفری، تاریخچه پرچم آمریکا و انتخاب  
آن، سواری با چرخ روی یخ، آماریگری  
ماهپها در سد، آموزش در کارگاههای ارتش  
از جمله دیدنیهای برنامه آنچه شما خواسته‌اید.

۱۹ر۰۷ گزارش استرینج  
۳۰ مسابقه هما  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ر۱۵ درباره مدرسه عالی تلویزیون  
و سینما  
۲۱ر۳۵ خانه قهر خانم  
۲۲ر۰۵ روز های زندگی  
تست های ۲۵۲ - ۲۵۳

شنبه ۱۶ مردادماه

۱۹ر۳۰ شروع برنامه  
۱۹ر۴۴ فیلم ماجرا  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ فیلم سینمایی  
۲۲ر۳۰ وارینه

یکشنبه ۱۷ مردادماه

۱۹ر۳۰ شروع برنامه  
۱۹ر۳۴ درجه‌نامه  
۴۰ بازی سرنوشت  
خطر نیمه شب  
دیوید نیون بازیگر مشهور سینما را در  
ارائه نقش مردی می‌بینیم که کسی قصدحمله  
و کشتن او را دارد، و تنها آگاهی و فرست  
اوست که می‌تواند نقشه‌ها را برهم ریزند.  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ موسیقی ایرانی



دولویزیون

کنترل ماینر شوارتز نوازنده ویسل و  
جانس گوردگ زامبونا نوازنده پیانو، سوناهای  
لامینور ایوس ۲۲ و ایوس ۲۰ شماره ۲ اثر  
بنهورن را اجرا می‌کنند.



دوشنبه ۱۸ مردادماه

۱۹ر۳۰ شروع برنامه

دوشنبه ۱۸ مردادماه

۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ تگاهی بگشته  
۲۱ر۱۵ کاوش  
۲۱ر۳۰ مدافعان

۱۹ر۳۴ ادبیات جهان  
زندگی، احوال و آثار آلفرد دو وینس  
شاعر و نویسنده نامدار فرانسه بررسی می-  
شود.  
۴۰ وارینه  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ گلینیس  
۲۱ر۳۰ فیلم ویژه  
۲۲ر۲۵ موسیقی اصیل ایرانی

سه‌شنبه ۱۹ مردادماه

۱۹ر۳۰ شروع برنامه  
۱۹ر۳۴ رازتقا  
۲۰ جنگ بزرگ  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ موسیقی ایرانی  
۲۱ر۳۰ روهاپد  
شرحیست از روابط تیره پدر و پسر  
جوانی که در اثر مرگ مادر و همسر در دو  
دنیای متفاوت و بی توجه بدیگری سر می-  
کند، ورود یک معلمه آمریکایی به جمع این  
خانواده یونانی (ماجراهای آن) را با شرکت  
جون آلیسن و به‌کارگردانی دیوید مک‌ویرس  
برجود می‌آورد.

۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ تگاهی بگشته  
۲۱ر۱۵ کاوش  
۲۱ر۳۰ مدافعان

۲۲ر۲۵ ایران زمین  
آقای مسعودی درباره تاریخچه تهران  
از کهن‌ترین دوران که توسط پادشاهان قاجاریه  
پایتختی گردیده شده و مکانهای معتبری که از  
نظر تاریخی، مدعی، هنری در آن برپا  
گردید و اساس تهران امروزی را استوارکرد  
سخن می‌گویند.

چهارشنبه ۲۰ مردادماه

۱۹ر۳۰ شروع برنامه  
۱۹ر۳۴ رازتقا  
۲۰ جنگ بزرگ  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ موسیقی ایرانی  
۲۱ر۳۰ روهاپد

۲۲ر۲۵ دانش  
سدا ها و امواج خاصی که موجودیت  
کوکشانها را به ثبوت می‌رسانند، این سؤال  
را پیش می‌آورد که آیا تمدن و حیاتی در این  
سازدهای دنباله دار پنجم می‌خورد؟ آقای  
دکتر امیدوار با بررسی محققانه تا آنجا که  
مطالعات دانشمندان اجازه میدهد پاسخگویی  
سؤال می‌شوند.

پنجشنبه ۱۴ مردادماه

۱۹ر۳۰ ورزش  
۲۰ پلیس نیویورک « سنگها »  
با شرکت جک وارنر  
گروهی جوان، برای لذت مردان پسر  
و به زیر ضربات مشت و لگد مجروح میکنند،  
روز و شبی نیست که پیر مردی توسط آنان  
از پای در نیاید، مساله در مرکز پلیس مورد  
توجه و تحقیق قرار می‌گیرد و ...

۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ جولیا  
۲۱ر۳۰ تصویر پل‌زن  
مکاشفات: آخرین بخش داستان تصویر  
یک زن است که نمایگر زندگی اسرائیل  
فرمان جاہ‌طلب داستان می‌شود.

۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ جولیا  
۲۱ر۳۰ تصویر پل‌زن  
مکاشفات: آخرین بخش داستان تصویر  
یک زن است که نمایگر زندگی اسرائیل  
فرمان جاہ‌طلب داستان می‌شود.

۲۲ر۲۵ وارینه

جمعه ۱۵ مردادماه

۱۹ر۳۰ تام‌جوئز

۲۰ر۳۰ اخبار

۲۱ نمایشنامه « مت » از گروه  
ارحام صدر بنسایت درگذشت  
رجائی.



درگذشت انوشیروان علی محمد رجائی،  
بازیگر سالمند تئاتر اصفهان که از بنیانگذاران  
تئاتر دو این شهر و از یاران شفیق ارحام‌صدر  
وحدت، مرحوم فرهنگ، مرحوم نوید بوده  
همراه با ناسف بسیار، تلویزیون ملی ایران  
را بر آن داشت که به یاد پرخاطره او نمایش  
« مت » را که درخششی از بازی قوی اوست  
مرضه کند.

۲۲ تاتر  
۲۳ بیقرار

فقدان



\* یکشنبه شب سوم مرداد ماه،  
تاتر ایران یکی دیگر از هنرمندان  
شایسته و قدیمی خود را از دست داد. و  
این لطمه، دردی بزرگ برای دوستداران  
تاتر و دوستداران او بود. علیمحمد  
رجائی که در سن ۶۷ سالگی درگذشت،  
از بنیان‌گذاران تاتر اصفهان بود. از  
همکاران ارحام صدر بود، و جزء بازی  
های معروفش باید از « مت » و  
« جاده‌ی زرین سمرقند » نام برد. مرگ  
او پس از یکماه بستری بودن در بیمارستان،  
بعلت نارسایی قلب و کلیه اتفاق افتاد.  
آنها مرحوم و به جامعه‌ی تاتر ایران  
صمیمانه تسلیت می‌گوید.

پنجشنبه ۱۴ مردادماه

۱۳ر۳۴ کارتون باگربانی  
۱۴ موسیقی محلی آذربایجانی  
۱۴ر۳۰ فیلم سینمایی  
۱۶ موسیقی سبک  
۱۶ر۳۰ خلیان ارنست  
۱۷ رقص های ملل  
۱۷ر۳۰ برنامه ورزشی - کشتی  
۱۸ بازی بازی  
۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۰ زنگوله‌ها

برنامه شاد رنگه‌ها با ترانه های  
هنرمندان جوان آیس، فرشید، میترا،  
نازلی، فریدون تنظیم شده و با یک ترانه  
جمعی بنام نویسد بهاری همراه است.  
۱۹ر۰۷ لورل‌هاری

شنبه ۱۶ مردادماه

۱۳ر۳۴ کارتون باگربانی  
۱۴ موسیقی محلی آذربایجانی  
۱۴ر۳۰ فیلم سینمایی  
۱۶ موسیقی سبک  
۱۶ر۳۰ خلیان ارنست  
۱۷ رقص های ملل  
۱۷ر۳۰ برنامه ورزشی - کشتی  
۱۸ بازی بازی  
۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۰ زنگوله‌ها

۱۳ر۳۴ کارگاه موسیقی  
۱۴ کیهکشان  
۱۴ر۵۰ رویدادها  
۱۵ر۳۵ فیلم سینمایی  
۱۷ر۱۰ فوتبال  
۱۸ر۳۰ ستارگان  
۱۹ رنگارنگ  
۱۹ر۳۰ شما و تلویزیون  
۲۰ موسیقی فرهنگ و هنر  
۲۰ر۳۰ اخبار  
۲۱ر۳۰ اختاپوس

یکشنبه ۱۷ مردادماه

۱۳ر۳۴ کارتون باگربانی  
۱۴ موسیقی محلی آذربایجانی  
۱۴ر۳۰ فیلم سینمایی  
۱۶ موسیقی سبک  
۱۶ر۳۰ خلیان ارنست  
۱۷ رقص های ملل  
۱۷ر۳۰ برنامه ورزشی - کشتی  
۱۸ بازی بازی  
۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۰ زنگوله‌ها

۱۳ر۳۴ کارتون باگربانی  
۱۴ موسیقی محلی آذربایجانی  
۱۴ر۳۰ فیلم سینمایی  
۱۶ موسیقی سبک  
۱۶ر۳۰ خلیان ارنست  
۱۷ رقص های ملل  
۱۷ر۳۰ برنامه ورزشی - کشتی  
۱۸ بازی بازی  
۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۰ زنگوله‌ها



دکتر بن کیسی

۱۳ر۳۴ کارتون باگربانی  
۱۴ موسیقی محلی آذربایجانی  
۱۴ر۳۰ فیلم سینمایی  
۱۶ موسیقی سبک  
۱۶ر۳۰ خلیان ارنست  
۱۷ رقص های ملل  
۱۷ر۳۰ برنامه ورزشی - کشتی  
۱۸ بازی بازی  
۱۸ر۳۰ اخبار  
۱۸ر۴۰ زنگوله‌ها

مرکز آبادان



۱۹۰۷	موسیقی فرهنگ و هنر
۱۹۳۲	ایران زمین
۲۰	گوزشت ترداد
۲۰۳۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۱۱۰	روزهای زندگی
۲۲۱۰	مسابقه جایزه بزرگ
۲۳۱۰	فیلم سینمایی

زمین خارج می‌شوند ضمن خطراتی که در بر دارند از نظر کشاورزی و سمنی فوایدی دارند که مورد بحث قرار می‌گیرد و در همین برنامه از آلودگی هوا و طرق مبارزه با آن ضمن نمایش فیلم سخن می‌رود.

۲۰	دور دنیا
۲۰۳۰	اخبار سراسری و خوزستان
۲۱۱۰	موسیقی تلویزیون خلیج فارس

مجد با نار - محسنی با مود - ناهید با لی - شعیبان با سنور - سوجبی با ضرب - سرپرستی اکبر محسنی همکاری دارند.

۲۲۲۵	سازمان اس
۲۳۱۰	انسانها

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۷۲۴۵	تلاوت آیات قرآن
۱۸۰۰۴	آموزش زنان روستایی
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۵	همسایگان
۱۹۰۰۷	گزارش استرنج
۲۰	مسابقه هما
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان خوزستان
۲۱۱۰	درباره‌مدرسه عالی تلویزیون و سینما
۲۱۳۰۵	خانه قهر خانم
۲۲۰۰۵	پیتون پلیس
۲۳۱۰	موسیقی تلویزیون خلیج فارس

**سه‌شنبه ۱۹ مردادماه**

۱۷۳۲	تلاوت قرآن
۱۷۵۰	کودکان روستایی
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۰	آموزش روستایی
۱۹۳۲	جادوی علم
۱۹۵۲	تام ساینر
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان خوزستان
۲۱۳۰	سرکار استوار

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**

۱۷۲۴۵	قرات قرآن
۱۸۰۰۴	کارتون
۱۸۳۰	اخبار
۱۸۴۰	همسایگان
۱۹۰۰۷	موسیقی شاد ایرانی
۱۹۳۰	دانش

از عارفان بنام سالهای اخیر صوفی شاعر و درویش وارسته « عبرت نائینی » در برنامه هفت شهر شفق این هفته معرفی می شود.

این صوفی شاعر نواده « مصاحب‌نائینی » شاعر معروف است غزلهای عرفانی ناب او را همراه با موسیقی ایرانی و گاه با زوایت نوالدین رضوی خواننده جوان تلویزیون خواهیم شنید. در این برنامه بهاری باکمانچه مواد مذاب که بحالت آتش فشان از

**مرکز بندرعباس**

**پنجشنبه ۱۴ مردادماه**

۱۷۳۴	بازی بازی
۱۸	نوباوگان
۱۸۳۰	باگربانی
۱۹	زنگوله‌ها
۱۹۳۰	راه آهن
۲۰۳۰	اخبار
۲۱۱۰	موسیقی ایرانی یا قرعه‌کشی
۲۱۳۰	فیلم هفته

۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰۳۰	اخبار
۲۱۱۰	اختاپوس
۲۱۴۵	جشن هنر
۲۲	فیلم آلفرد هیچکاک

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**

۱۷۳۰	کارتون
۱۸	سرزمینها
۱۸۳۰	بهداشت
۱۹	روح کابیتان گرگ
۱۹۳۰	مجله نگاه
۲۰	دنیای يك زن
۲۰۳۰	اخبار
۲۱۱۰	میلیاردر
۲۱۴۰	چهره ایران ( امواج روشن )
۲۲	پیتون پلیس

**سه‌شنبه ۱۹ مردادماه**

۱۷	آموزش روستایی
۱۸۳۰	مسابقه نقاشی کودکان

**یکشنبه ۱۷ مردادماه**

۱۷۳۰	کارتون
۱۸	نوباوگان

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۷۳۰	آموزش زنان روستایی
۱۸	کارتون
۱۸۳۰	آنچه شما خواستاید
۱۹	وارته
۱۹۳۰	گزارش استرنج
۲۰۳۰	اخبار
۲۱۱۰	مدرسه عالی تلویزیون
۲۱۳۰	خانه قهر خانم
۲۲	پیتون پلیس

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**

۱۷۳۰	کارتون
۱۸	نوباوگان

**مرکز تبریز**



۲۱	مجله پیتون
۲۲	سرکار استوار

۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	چهره ایران
۲۱۳۰	مجله پیتون
۲۲۳۰	موسیقی ایرانی



صحنه‌ای از برنامه خانه قهر خانم

**سه‌شنبه ۱۹ مردادماه**

۱۷	اعلام برنامه + آموزش روستایی
۱۸	داستان سفر
۱۸۳۰	نگاهی به گذشته
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	وارته شش و هشت
۱۹۳۰	دکتر کیلندر
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱۳۰	فیلم سینمایی

**یکشنبه ۱۷ مردادماه**

۱۷	اعلام برنامه + کارتون باگربانی
۱۷۳۰	آقا خرجه
۱۸	آنچه شما خواستاید
۱۸۳۰	کاوش
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	نغمه‌ها
۱۹۳۰	مدافعان
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	موسیقی کلاسیک
۲۱۳۰	فیلم سینمایی

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۷	اعلام برنامه + آموزش زنان روستایی
۱۷۳۰	توسن
۱۸	سرزمینها
۱۸۳۰	ساز تنها
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	مجله نگاه
۱۹۳۰	روهاید
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان
۲۱	مجله پیتون
۲۲	پهلوانان

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**

۱۷	اعلام برنامه + کارتون و آموزش کودکان روستایی
۱۸	جولیا
۱۸۳۰	وارته
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	بیقرار
۲۰	ایران زمین
۲۰۳۰	اخبار سراسری و استان آذربایجان

**۲۱ رازبقا**



صحنه‌ای از برنامه داش بالکی

**شنبه ۱۶ مردادماه**

۱۷	اعلام برنامه + کارتون
۱۷۳۰	بازی بازی
۱۸	جادوی علم
۱۸۳۰	وارته
۱۸۴۵	اخبار استان
۱۹	حقیقت
۱۹۳۰	غرب وحشی

**مرکز رشت**



۲۱۳۰	چهره‌ی ایران
۲۲	پیتون پلیس
۲۳	موسیقی فرهنگ و هنر

۱۹۳۰	ستارگان
۲۰	موسیقی فرهنگ و هنر
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۰	اختاپوس
۲۱۴۵	جشن هنر
۲۲	گرفتار

۱۴	کپکشان
۱۵	رویدادها
۱۵۳۰	فیلم سینمایی
۱۷	فوتبال
۱۸۱۰	وارته
۱۸۳۰	آزیر
۱۹	از دیدگاه شما ( محلی )

**یکشنبه ۱۷ مردادماه**

۱۸۱۰	کارتون
۱۸۳۰	آقاخرجه
۱۹	وارته شش و هشت
۱۹۳۰	ایران زمین
۲۰	کنت مونت کریستو
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۰	روکامبول
۲۱۳۰	فیلم انتخابی هفته
۲۲	روزها و روزنامه‌ها

**شنبه ۱۶ مردادماه**

۱۸۱۰	کارتون
۱۸۳۰	سرزمینها
۱۹	روح کابیتان گرگ
۱۹۳۰	مجله نگاه
۲۰	دنیای يك زن
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۰	میلیاردر



« از دیدگاه شما » ، برنامه مخصوص تلویزیون رشت و تماشگران

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۴۳۰	کودکان ( محلی )
۱۴۳۰	کارگاه موسیقی کودک

**پنجشنبه ۱۴ مردادماه**

۱۸۱۰	بازی بازی
۱۸۴۵	باگربانی
۱۹	زنگوله‌ها
۱۹۳۰	راه آهن
۲۰۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۰	موسیقی ایرانی
۲۱۴۵	فیلم سینمایی هفته

**جمعه ۱۵ مردادماه**

۱۴۳۰	کودکان ( محلی )
۱۴۳۰	کارگاه موسیقی کودک

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**

۱۸ر۱۵	کارتون
۱۸ر۳۰	توس
۱۹	موسیقی شاد ایرانی
۱۹ر۳۰	دانش
۲۰	دور دنیا
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱ر۱۵	عشق روی پشت بام
۲۲	سازمان اس

**سه‌شنبه ۱۹ مردادماه**

۱۷ر۳۰	آموزش روستایی
۱۹	آموزش روستایی ( محلی )



اجرا کنندگان برنامه آموزش روستایی

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۹ر۳۰	جادوی علم
۲۰	ملیسا
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و گیلان
۲۱ر۱۵	سرکار استوار
۲۲	فیلم سینمایی



ضبط «سرکار استوار» در استودیو تلویزیون

**مرکز رضاییه**



**پنجشنبه ۱۴ مردادماه**

۱۸	بازی بازی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	باگربانی
۱۹	زنگوله‌ها
۱۹ر۳۰	راه آهن
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و رضایه
۲۱ر۱۵	قرعه کشی یا موسیقی ایرانی
۲۱ر۴۵	فیلم سینمایی

**جمعه ۱۵ مردادماه**

۱۳ر۳۰	کارگاه موسیقی
۱۴	کهکشان
۱۵	رویدادها
۱۵ر۳۰	فیلم سینمایی
۱۷	فوتبال
۱۸ر۳۰	وارنه
۱۸ر۴۵	آزیر
۱۹	از هم‌رنگ ( تولید محلی )
۱۹ر۳۰	ستارگان
۲۰	موسیقی محلی
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و رضایه
۲۱ر۱۵	اختاپوس
۲۱ر۴۵	جشن هنر
۲۲	اعتراف

**شنبه ۱۶ مردادماه**

۱۸	کارتون
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	سرزمینها
۱۹	روح کابیتان گرگ
۱۹ر۳۰	مجله نگاه
۲۰	دنیای یک زن
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و رضایه
۲۱ر۱۵	میلیاردر
۲۱ر۳۰	چهره ایران
۲۲	مجله شما و تلویزیون محلی
۲۲ر۳۰	روزهای زندگی

**یکشنبه ۱۷ مردادماه**

۱۸	کارتون
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	آقاخره
۱۹	وارنه شش و هشت
۱۹ر۳۰	ایران زمین
۲۰	کنت مونت کریستو
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱ر۱۵	روکامبول
۲۱ر۳۰	مسابقه‌جایزه بزرگ ( تولید محلی )
۲۲	موسیقی ایرانی

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**



بنیاسبت سالروز تاسیس تلویزیون آذربایجان - مرکز رضایه ، تلویزیون رضایه برنامه های خاصی ندارد دیده است که روز ۱۸ مردادماه بخش خواهد شد . این صحنه‌ای از یک برنامه مخصوص است که به این مناسبت ضبط شده است .

۱۸	کارتون
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	توس
۱۹	موسیقی شاد ایرانی
۱۹ر۳۰	دانش
۲۰	دور دنیا
۲۰ر۳۰	اخبار

۲۲ر۳۰	روزها و روزنامه‌ها
۲۱ر۱۵	عشق روی پشت بام
۲۱ر۴۵	هفت شهر عشق
۲۲ر۱۵	سازمان اس

**سه‌شنبه ۱۹ مردادماه**

۱۷ر۳۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	آموزش روستایی
۱۹ر۳۰	جادوی علم
۲۰	ملیسا
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱ر۱۵	سرکار استوار
۲۲ر۱۵	فیلم سینمایی

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۸	آموزش زنان روستایی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۵	آنچه شما خواسته‌اید
۱۹	وارنه
۱۹ر۳۰	گزارش استرنج
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱ر۱۵	مدرسه عالی تلویزیون
۲۱ر۳۰	خانه قهر خانم
۲۲ر۱۵	روزهای زندگی

**مرکز کرمانشاه**



**پنجشنبه ۱۴ مردادماه**

۱۷ر۳۰	مضحك قلمی
۱۷ر۴۵	سرزمین عجایب
۱۸ر۳۰	فیلم ماجرا
۱۹	رانده شده
۲۰	موسیقی ایرانی
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱	آنچه شما خواسته‌اید
۲۱ر۳۰	هفت شهر عشق
۲۲	فیلم سینمایی

**جمعه ۱۵ مردادماه**

۱۵ر۳۰	بازی بازی
۱۶	فیلم سینمایی
۱۷ر۳۰	رازبقا
۱۸	آقای نوآک
۱۸ر۵۰	ترانه‌ها
۱۹	دختر شاه پریان
۱۹ر۳۰	رویداد های هفته
۲۰	موسیقی ایرانی

**شنبه ۱۶ مردادماه**

۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱	جون آلیسون
۲۱ر۳۰	ترانه‌ها
۲۱ر۴۵	پولتن هفته ( محلی )
۲۲	اختاپوس
۲۲ر۳۰	فیلم جاد

**یکشنبه ۱۷ مردادماه**

۱۷ر۳۰	موسیقی و کودک
۱۸	آقاخره
۱۸ر۳۰	دانش
۱۹	غرب وحشی
۲۰	موسیقی محلی
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱	مجله پیتون
۲۲	چهره ایران
۲۲ر۳۰	فیلم انتخابی هفته

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**

۱۷ر۳۰	مضحك قلمی
۱۷ر۴۵	کهکشان
۱۸ر۳۰	روستائیان ( محلی )
۱۹ر۳۰	سرکار استوار
۲۰	روح کابیتان گرگ
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱	موسیقی ایرانی
۲۱ر۳۰	ادبیات جهان
۲۲	مسابقه چهره‌ها ( محلی )
۲۲ر۳۰	فیلم سینمایی

**سه‌شنبه ۱۹ مردادماه**

۱۷ر۳۰	چکار کم
۱۸	مسابقه رنگ تفریح ( محلی )
۱۸ر۳۰	ستارگان
۱۹	روهاید
۲۰	موسیقی کلاسیک
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱	سرکار استوار
۲۱ر۴۵	ترانه‌ها
۲۲	ایران زمین
۲۲ر۳۰	دکتر بن کیسی

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۷ر۳۰	کیمیا
۱۸	جادوی علم
۱۸ر۳۰	رتگارتنگ
۱۹	گزارش استرنج
۲۰	نغمه‌ها
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱	مجله پیتون
۲۲	تلویزیون و تماشاگران ( محلی )
۲۲ر۳۰	آخرین مهلت

**پنجشنبه ۱۴ مردادماه**

۱۳ر۳۴	کارتون باگربانی
۱۴	موسیقی محلی آذربایجانی
۱۴ر۳۰	فیلم سینمایی
۱۶	موسیقی سبک
۱۶ر۳۰	خلبان ارنت
۱۷	رقص های ملل
۱۷ر۳۰	برنامه ورزشی - کشتی
۱۸	بازی بازی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۰	زنگوله‌ها
۱۹ر۰۷	لورل هاردی
۱۹ر۴۵	برنامه مخصوص سالروز مشروطیت
۲۰ر۳۰	اخبار
۲۱ر۱۵	بخش مستقیم وارنه بزرگ مجله تماشا

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**



یتر گریوز بازیگر مجموعه « بالتر از خطر » و همسرش

**سه‌شنبه ۱۹ مردادماه**

۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۰	آقاخره
۱۷ر۴۶	شروع برنامه
۱۷ر۵۰	آموزش کودکان روستایی
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۰	آموزش روستایی
۱۹ر۲۲	جادوی علم
۱۹ر۵۲	تاجپار
۱۹ر۰۷	موسیقی فرهنگ و هنر
۱۹ر۳۲	ایران زمین
۲۰	گوزشت تفردام
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان فارس
۲۱ر۱۵	روکامبول
۲۱ر۳۵	مسابقه جایزه بزرگ ( محلی )
۲۲ر۱۰	دختر شاه پریان
۲۲ر۳۰	روزها و روزنامه‌ها

**دوشنبه ۱۸ مردادماه**

۱۸	شروع برنامه
۱۸ر۰۴	کارتون
۱۸ر۳۰	اخبار
۱۸ر۴۰	توس
۱۹ر۰۷	موسیقی شاد ایرانی
۱۹ر۳۰	دانش
۲۰	دور دنیا
۲۰ر۳۰	اخبار سراسری و استان فارس
۲۱ر۱۵	مسابقه مسائل روز ( محلی )
۲۱ر۵۰	هفت شهر عشق
۲۲ر۲۵	سازمان اس

**چهارشنبه ۲۰ مردادماه**

۱۸	شروع برنامه
۱۸ر۰۴	کارتون

چند نفر که باند خطرناکی را تشکیل داده و به دزدبهای کلان دست میزنند ، تصمیم می گیرند با از میان بردن رئیس سابق خود از خطر گرفتار شدن در چنگ قانون بفرهند ، سازمان اس با افراد بی نظیر خود وارد عمل می شود و ماجرای « مردی که دوبار میسرد » پدید می آید .

کارگردان فیلم استین و بازیگران - پیتروین گارد - رزماری نیکلز - ژول قایبانی .

بازیگران - انتونی کوابل - کارگراس

۲۰ مسابقه هما

۲۰ر۳۰ اخبار سراسری و استان فارس

۲۱ر۱۵ درباره مدرسه عالی تلویزیون و سینما

۲۱ر۳۵ خانه قهر خانم

۲۲ر۵۰ پیتون پلیس

ملت ایران در مهرماه جشنی در سطح جهانی برپا خواهد داشت که مناسبت آن تداوم دوهزار و پانصدسال شاهنشاهی افتخارآمیز در ایران زمین و انگیزه آن از یکسو اعلام مراتب سیاست مردم نسبت به بنیانگذاران درخشانترین تمدنهای جهان براساس آزادی انسانها، عبادت، دادگری و احترام به معتقدات و آزادیهای فردی و از سوی دیگر نشان دادن عمق تمدن و فرهنگ خلاق و کامیابها و پیروزیهای ایران امروزی است.

همزمان با برگزاری مقدمات جشن شکوهمند دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی، رادیو تلویزیون ملی ایران نیز خود را آماده کرده است تا در بزرگداشت این جشن ملی و انعکاس جهانی آن، نمایشگر تلاشها، کوششها و تدارکات این جشن فرورآمیز تاریخ ایران باشد.

از چند ماه قبل کمیته خاصی در رادیو - تلویزیون ملی ایران مسامور تهیه، پی گیری و هماهنگ ساختن برنامه های خاص جشن دوهزار و پانصدمین سال شاهنشاهی ایران شد و کار خود را آغاز کرد.

از جمله فعالیتهای وسیعی که بمناسبت جشن شاهنشاهی در تلویزیون ملی ایران در جریان است، اعزام گروه های فیلمبرداری به نقاط مختلف کشور است تا همگام با مراکز تلویزیونی یادر مناطقی که هنوز دارای پوشش تلویزیونی نیستند، بتوانند گزارشهای دقیق و مصوری از فعالیتهای عمرانی و آبادانی که به مناسبت جشن بزرگ تاریخ ملت ایران در جریان است تهیه کنند و بطور مرتب آنها را برای مراکز تلویزیونی ارسال دارند. این گروهها ضمن انعکاس فعالیتهای عمرانی و آبادانی نمایشگر تدارکات و شرکت هرچه بیشتر مردم اقاصی نقاط کشور در جشن ملی ایران نیز خواهند بود.

قسمت اطلاعات و اخبار تلویزیون ملی ایران نیز مرتباً اخبار و گزارشهای مربوط به فعالیتهای را که در داخل و خارج کشور بمناسبت جشن شاهنشاهی در پیش است انتشار می دهد و همه شب در برنامه مشروح اخبار ساعت ۲۰:۳۰ بمدت حداقل پنج دقیقه صرفاً به پیش گزارشها و اخبار مربوط به جشن شاهنشاهی می پردازد.

علاوه بر آن، از این هفته ضمن برنامه دیگری که همه شب در ساعت معین از شبکه تلویزیونی کشور پیش خواهد شد، نمایشگران تلویزیون ملی ایران در جریان تحولات عظیم ویرسی و وقایع و انقلاب اجتماعی ایران قرار خواهند گرفت.

فخری نیکراد و کامبیز میرفخرانی اجرا کنندگان برنامه « جشن ایران زمین »



# در تلویزیون

## سال کورش

علاوه بر برنامه های ایران زمین که هدف آن معرفی افتخارات و بررسی تاریخ تمدن و فرهنگ درخشان شاهنشاهی ایران است جهت این برنامه سوسی هم موثر ایران زمین در تمدن و فرهنگ جهانی نیز معطوف شده است. ضمناً برنامه دیگری نیز زیر عنوان « سال کورش » بزودی از تلویزیون ملی ایران پیش خواهد شد که در آن استادان ایران شناس درباره انگیزه جشن شاهنشاهی سخن خواهند گفت و بخش های دیگر برنامه شامل معرفی چهره های درخشان تاریخ ایران و ارائه و نمایش آثار و میراث باشکوه شاهنشاهان ایران و فرهنگ و تمدن شاهنشاهی درخشان ایران خواهد بود.

## جشن ایران زمین

برنامه دیگری که از هفته آینده پیش آن از تلویزیون ملی ایران آغاز خواهد شد، « جشن ایران زمین » نام دارد. این برنامه نیز به بازگویی اخبار، فعالیتها و تدارکات جشن شاهنشاهی، فعالیتهای عمرانی در گوشه و کنار کشور و انعکاس جهانی این رویداد بزرگ اختصاص دارد.

بنوان استقبال از مراسم بزرگی که در جریان است و بمنظور آشنایی بیشتر با شاهکارهای تاریخی و آثار تمدن و فرهنگ ایران زمین از اول مردادماه چهره برنامه های تلویزیون ملی ایران بیشتر از هر زمان دیگر رنگ ایرانی بخود گرفته و در فواصل برنامه ها تماشاگران فرصت بیشتری برای آشنایی با آثار و شاهکارهای تاریخی ایران خواهند یافت. و بخصوص کلیه اسلایدهائی که در میان برنامه ها پیش می شود، از مناظر خاص ایران انتخاب شده است.

## انعکاس جهانی جشن شاهنشاهی

در سطح جهانی، علاوه بر تدارک مقدمات پیش مستقیم مراسم اصلی جشن شاهنشاهی از طریق ماهواره مخابراتی به سراسر گیتی که انحصاراً به عهده تلویزیون ملی ایران است، گروه فیلمبرداران و خبرنگاران تلویزیون ملی ایران اقدام به تهیه فیلم های رنگی از تدارکات جشن شاهنشاهی و فعالیتهای عمرانی و آبادانی و پیشرفتهای ایران کرده است تا بنا برخواست اتحادیه ها و سازمانهای بین المللی رادیو تلویزیونی نسخه های متعددی از آنها را برای سازمان های مختلف تلویزیونی ارسال دارد. تعدادی از این فیلمها تهیه شده و بتدریج برای تلویزیون های مختلف در سراسر جهان ارسال می شود.

## برنامه نگاه

با توجه به انعکاس جهانی جشن شاهنشاهی و انتشار اخبار و گزارش های درباره فعالیتها که در کشور ما در جریان است و قلمفرسائی مطبوعات خارجی درباره ایران از دو هفته قبل تغییراتی نیز در نحوه ارائه برنامه مجله هفتگی نگاه که روزهای شنبه ساعت ۱۹:۳۰ از شبکه تلویزیونی پیش می شود داده شده و در هر برنامه بخش های خاصی به معرفی گوشهائی از تاریخ فرهنگ و تمدن و شاهنشاهی ایران - آثار تاریخی و چهره های سرشناس ایران زمین اختصاص داده شده و ضمناً بخشی بازگوکننده مطالب و مقالات مطبوعات خارجی درباره جشن شاهنشاهی ایران است.

## برنامه های جدید

برخلاف رکودی که ظاهر در برنامه های تلویزیونی مشاهده میشود گروه های مختلف با تلاش و علاقمندی زیاد برنامه های جدیدی را تدارک می بینند که در آینده نزدیک پیش خواهند شد.

از جمله پروین دهقانی تهیه کننده برنامه ای است به نام « کانون خانواده در کشورهای دیگر ». این برنامه نمایشگر نحو زندگی خانواده ها در کشورهای مختلف دنیاست و تهیه کننده سعی می کند با استفاده از فیلمهایی در همین زمینه بینندگان برنامه را با طرز زندگی، آداب و رسوم، هنرها و کارهای دستی و موقعیت اجتماعی خانواده ها در کشورهای مختلف آشنا کند. مدت برنامه سی دقیقه است و اولین برنامه به خانواده های کشور کره اختصاص دارد.

در برنامه دیگری از گروه خانواده یک مشکل خانوادگی بصورت نمایشنامه مطرح میشود و سپس به دنبال آن چند کارشناس مسائل خانوادگی پیرامون موضوع نمایش گفتگو می کنند.

## فرستنده جدید تلویزیون خلیج فارس مرکز بندرعباس

همزمان با برگزاری جشن دوهزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران در کوه گنوک فاصله آن نسبت به بندرعباس چهار و پنج کیلومتر است و در حدود ۲۱۵۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارد بهره برداری از فرستنده جدید تلویزیون خلیج فارس مرکز بندرعباس آغاز خواهد شد. هم اکنون مهندسان و کارگران ایرانی سرگرم فعالیت هستند تا عملیات نصب آنتن این فرستنده را فراهم کنند و

در باقره روز آینده تلاش و کوشش آنها در این امر به ثمر خواهد رسید. همزمان با پایان کار نصب آنتن گنوک در حدود شصت متر بلندی دارد کارهای ساختمانی شامل اطاقهای فرستنده، ژنراتور و محل مسکونی برای تکنیسین ها به پایان خواهد رسید.

امید می رود در پایان نیمه اول ماه آینده نصب دستگاههای فنی فرستنده گنوک آغاز شود. قدرت فرستنده تلویزیون گنوک بیست کیلووات است و قدرت تشعشع آنتن آن در حدود شصت کیلووات است. با نصب آنتن این فرستنده که برد آن ۱۸۰ کیلووات است قدرت پوشش تلویزیون بندرعباس چند برابر خواهد شد. و تشعشع این فرستنده بسیاری از بنادر و جزایر خلیج فارس را خواهد پوشاند. تلویزیون خلیج فارس مرکز بندرعباس در آینده بسیار نزدیک یکی از پر قدرت ترین فرستنده های تلویزیونی کشور می شود.



## فیلمی درباره شاهلوله گاز

موتاز فیلم مستند شاه لوله گاز به وسیله ناصر سوالونی آغاز شد. این فیلم را هوشنگ کاووسی از عملیات حفاری طرح عظیم شاه لوله گاز سراسری در فاصله سیزده آذر ۱۳۴۶ تا ششم آبان ۱۳۴۹ تهیه کرده است. در این فیلم مستند یکصد دقیقه ای که به اهتمام سازمان تلویزیون ملی ایران ساخته میشود علاوه بر فعالیتهای ساختمانی این طرح عظیم، گوشه هایی از زندگی مردمی که در مسیر شاه لوله گاز زندگی می کنند نیز نشان داده شده است.

## نوروز و خاویار

بهمن فرمان آرا کارگردان تلویزیون ملی ایران به کمک گنجوی موتاز فیلم بیست و پنج دقیقه ای خود را با نام « نوروز و خاویار » به پایان رسانید. صحنه های این فیلم به طریقه رنگی در کارانه های دریای خزر فیلمبرداری شده است. نوروز و خاویار آخرین فیلمی است که محمود نصیری فیلمبردار تلویزیون ملی ایران قبل از حادثه ای که در باکتوک برایش اتفاق افتاد فیلمبرداری کرده است.

# تلویزیون آموزشی

۱۳ شیمی ششم	۱۱:۳۵ رنگ تفریح	۱۱:۳۵ فیزیک گیمای سال	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ شیمی ششم	۱۲:۲۵ بخوانیم و بنویسیم	۱۳:۴۵ فیلم داستانی
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ شیمی ششم	۱۲:۲۵ بخوانیم و بنویسیم	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ شیمی ششم	۱۲:۲۵ بخوانیم و بنویسیم	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ بخوانیم و بنویسیم	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
چهارشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
پنجشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
سه شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
چهارشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
پنجشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
سه شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
چهارشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
پنجشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
سه شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
چهارشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
پنجشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
سه شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
چهارشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
پنجشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
سه شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
چهارشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
پنجشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
سه شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
چهارشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
پنجشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
یکشنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
دو شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱۲:۴۵ رنگ تفریح	۱۳ فیزیک ششم	۱۲:۲۵ علوم داستانی	۱۳:۴۵ فیلم داستانی	۸ برنامه و چشم اندازها
*****							
سه شنبه							
*****							
۸ برنامه و چشم اندازها	۸:۳۰ سلام شاهنشاهی	۱۲:۲۰ منکات ششم ریاضی	۱				

# فرستنده رادیوئی F. M.

## دوشنبه ۱۸ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
سپیریس (پیانو)  
۲۱:۳۰ موسیقی جاز  
بیل اوانس و مانس یادویک
- ۲۲ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم:  
برنامه شماره (۱۴۶)  
آواز قوامی (بیات ترک)  
۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک  
ویوالدی
- ه کسترو برای قوت  
آثاری از:  
پورسل  
لولی  
باخ



هانری پورسل



یوهان سباستین باخ

- ۱۹:۳۰ موسیقی رقص  
ساز تنها
- ۲۰:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
- ۲۱:۳۰ ساز های زهی عالی رنج  
کسرت خوانندگان خارجی  
مابو گریب
- ۲۲:۳۰ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم:  
برنامه شماره (۱۲۱)  
آواز ایرج (بیات ترک)  
۲۲:۳۰ ایرا (موسیقی آوازی)  
واکتر  
- هلندی سرگردان

## سه شنبه ۱۹ مردادماه

## سه شنبه ۱۹ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
ایروینگ گاسنل
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی  
موسیقی ایرانی
- ۲۲ - ارکستر برنامه سوم:  
برنامه شماره (۱۲۵)  
آواز گلپایگانی (اسفهان)  
۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک  
دبوسی
- رایسودی برای ساکسون و ارکستر  
- رایسودی شماره ۱ برای  
کلارینت و ارکستر  
دونگر  
- ۳ موممان  
- سولیت های ایتالیایی

## چهارشنبه ۲۰ مردادماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان  
لیویگ استریگر
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز  
مکس روچ
- ۲۲:۳۰ موسیقی ایرانی  
- ارکستر برنامه سوم:  
برنامه شماره (۱۲۰)  
آواز سیاوش - گلرودیا (شور)  
محل  
۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک  
هایدن



جوزف هایدن

- سفونی شماره ۷۲
- سفونی شماره ۹۶
- فایا
- شبها در باغهای اسپانیا
- راول
- باوان، برای شاهزاده فید
- نه فاز

## پنجشنبه ۱۴ مردادماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک  
برنامه انگلیسی
- ۸:۳۰ برنامه فرانسه
- ۹:۳۰ برنامه آلمانی
- ۱۰:۳۰ ترانه های درخواستی
- ۱۱:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲:۳۰ ساز تنها
- ۱۴:۴۵

- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم  
ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۸:۱۵ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ سازهای غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۱:۳۰ جهان هنر
- ۲۱:۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

## جمعه ۱۵ مردادماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک  
برنامه گلها
- ۸:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
- ۹:۳۰ آهنگهای متنوع غربی
- ۱۰:۳۰ دفتر آدینه
- ۱۳:۳۰ موسیقی رقص در آمریکای  
لاتین
- ۱۴:۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگان  
بزرگ
- ۱۴:۳۰ در جهان موسیقی
- ۱۵:۳۰ آوای موسیقی
- ۱۶:۳۰ جاز، موسیقی قرن ما
- ۱۷:۳۰ نمایشنامه برنامه دوم
- ۱۸:۳۰ آندیشه و احساس در هنر هفتم
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ از کلاسیک تا مدرن
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

- بخش دوم
- ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم  
ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۸:۳۰ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۱:۳۰ جهان اندیشه
- ۲۱:۳۰ ترکه زرین
- ۲۱:۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

# رادیو تهران

## شنبه ۱۶ مردادماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک  
برنامه انگلیسی
- ۸:۳۰ برنامه فرانسه
- ۹:۳۰ برنامه آلمانی
- ۱۰:۳۰ ترانه های درخواستی
- ۱۱:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲:۳۰ ساز تنها
- ۱۴:۴۵

- بخش دوم
- ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم  
ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۸:۱۵ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۱:۳۰ ادبیات جهان
- ۲۱:۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

## یکشنبه ۱۷ مردادماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک  
برنامه انگلیسی
- ۸:۳۰ برنامه فرانسه
- ۹:۳۰ برنامه آلمانی
- ۱۰:۳۰ ترانه های درخواستی
- ۱۱:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲:۳۰ ساز تنها
- ۱۴:۴۵

- بخش دوم
- ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم  
ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۸:۳۰ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۱:۳۰ جهان اندیشه
- ۲۱:۳۰ ترکه زرین
- ۲۱:۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

## دوشنبه ۱۸ مردادماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک  
برنامه انگلیسی
- ۸:۳۰ برنامه فرانسه
- ۹:۳۰ برنامه آلمانی
- ۱۰:۳۰ ترانه های درخواستی
- ۱۱:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲:۳۰ ساز تنها
- ۱۴:۴۵

- بخش دوم
- ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم  
ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۸:۱۵ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۱:۳۰ قرن بیستم و افکار نو
- ۲۱:۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

## سه شنبه ۱۹ مردادماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک  
برنامه انگلیسی
- ۸:۳۰ برنامه فرانسه
- ۹:۳۰ برنامه آلمانی
- ۱۰:۳۰ ترانه های درخواستی
- ۱۱:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲:۳۰ ساز تنها
- ۱۴:۴۵

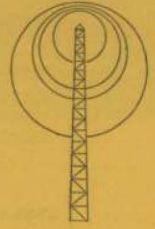
- بخش دوم
- ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم  
ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۸:۱۵ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۱:۳۰ جهان اندیشه
- ۲۱:۳۰ ترکه زرین
- ۲۱:۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

## چهارشنبه ۲۰ مردادماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک  
برنامه انگلیسی
- ۸:۳۰ برنامه فرانسه
- ۹:۳۰ برنامه آلمانی
- ۱۰:۳۰ ترانه های درخواستی
- ۱۱:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
- ۱۲:۳۰ ساز تنها
- ۱۴:۴۵

- بخش دوم
- ۱۷:۳۰ موسیقی فیلم  
ارکستر های بزرگ جهان
- ۱۸:۱۵ تدریس زبان فرانسه
- ۱۸:۱۵ ساز های غربی
- ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
- ۱۹:۳۰ ایران در بستر زمان
- ۲۰:۳۰ بهترین آهنگهای روز
- ۲۱:۳۰ صدای هرمند
- ۲۱:۳۰ موسیقی کلاسیک
- ۲۳ تا ۲۳:۳۰ آهنگهای متنوع غربی

# برنامه رادیو هفتگی ایران



## برنامه مخصوص روز چهاردهم مرداد

برنامه مخصوص رادیو ایران به مناسبت روز انقلاب مشروطیت از یازدهم تا شانزدهم مردادماه ۱۳۴۰ دقیقه ادامه می‌یابد.  
۱۳۳۰ سیر و سفر  
۱۳ نمایشنامه رادیویی  
۱۵ کاروان شعر و موسیقی  
۱۶ گوئیید و بشنویید  
۱۸ برنامه دهقان  
۱۹ سبایان انقلاب  
دنباله برنامه مانند روزهای دیگر، طبق جنول پخش میشود.

## از شنبه تا پنجشنبه

## برنامه ویژه روز جمعه

۶ یامداد سلام شامشاهی	۱۶۰۰	۱۶ گوئیید و بشنویید
اعلام خبر	۱۷	آینه زندگی
۶۰۸ تقویم تاریخ	۱۸	اخبار
۶۱۵ شادی و امید	۱۸۰۰	کاروانی از شعر و موسیقی
۷ مشروح اخبار	۱۸۲۰	مسابقه رادیویی
۷۱۰ برنامه کودک	۱۹	اخبار ورزشی
۷۲۰ نسل آینده	۱۹۰۰	موسیقی ایرانی
۸ اخبار	۲۰	اخبار و تفسیر
۸۰۰ شما و رادیو	۲۰۳۰	موسیقی ایرانی
۱۱۲۰ کر و ارکستر رادیو ایران	۲۱	زیر آسمان کبود
۱۲ اذان ظهر	۲۱۳۰	گلها
۱۲۰۶ رنگها و بیرنگیها	۲۲	اخبار - افسانه‌آدینه
۱۲۲۰ سیر و سفر	۲۲۳۰	ساز تنها
۱۳ نمایشنامه	۲۳	موسیقی ایرانی
۱۳۳۰ گلها	۲۳	اخبار
۱۴ مشروح اخبار و تفسیر	۲۳۰۰	گلها
۱۴۵۰ ساز تنها	۲۳۳۰	موسیقی ایرانی
۱۵۱۰ شاعران نامه میگویند	۲۴	برنامه مادی
۱۶ اخبار		

۶ یامداد سلام شامشاهی و اعلام برنامه ها	۱۰۳۰	۱۷ اخبار	۱۱ اخبار	۱۰۳۰ ترانه های ایرانی
۶۰۳ اخبار	۱۱	۱۷٫۰۰ آینه زندگی	۱۱٫۱۰ موسیقی ملل	۱۱ اخبار
۶۰۸ تقویم تاریخ	۱۱٫۱۰	۱۸ اخبار و برنامه دهقان	۱۱٫۲۰ موسیقی محلی	۱۲ اخبار
۶۱۵ شادی و امید	۱۱٫۴۰	۱۹ اخبار ورزشی	۱۱٫۴۰ سخنرانی مذهبی	۱۲ اخبار
۶۱۵ موسیقی نشاط انگیز	۱۲	۱۹٫۰۰ موسیقی	۱۲ اذان ظهر	۱۲ اخبار
۷ اخبار	۱۲٫۰۶	۱۹٫۱۰ بحث ایدئولوژیک	۱۲ اذان ظهر	۱۲٫۰۶ ایران و اسلام
۷٫۱۵ نگاهي به مطبوعات	۱۲٫۳۰	۲۰ اخبار و تفسیر	۱۲٫۳۰ کارگران	۱۲٫۳۰ کارگران
۷٫۲۰ کودک	۱۳	۲۰٫۳۰ نگاهی به مطبوعات	۱۳ اخبار هنری	۱۳ اخبار هنری
۸ اخبار	۱۳٫۰۵	۲۰٫۴۰ موسیقی ایرانی	۱۳٫۰۵ برنامه جوانان	۱۳٫۰۵ برنامه جوانان
۸٫۰۰ موسیقی	۱۴	۲۱ مشاعر	۱۴ اخبار	۱۴ اخبار
۸٫۱۵ آهنگهای بی‌کلام	۱۴٫۲۰	۲۱٫۳۰ دنباله مشاعر و برنامه	۱۴٫۲۰ سیری در مسئله روز	۱۴٫۲۰ سیری در مسئله روز
۸٫۲۰ رنگین کمان	۱۵	۲۲ اخبار	۱۵ ساز تنها	۱۵ ساز تنها
۹ اخبار	۱۵٫۱۵	۲۲٫۵۰ داستان شب	۱۵٫۱۵ عمران منطقه‌ای	۱۵٫۱۵ عمران منطقه‌ای
۹٫۰۰ زن و زندگی	۱۶٫۲۰	۲۳٫۲۰ ساز تنها	۱۶٫۲۰ کاروان شعر و موسیقی	۱۶٫۲۰ کاروان شعر و موسیقی
۱۰ اخبار	۱۶	۲۳٫۴۰ موسیقی ایرانی	۱۶ اخبار	۱۶ اخبار
۱۰٫۰۰ زن و زندگی	۱۶٫۰۵	۲۴ اخبار	۱۶٫۰۵ از چهار گوشه جهان	۱۶٫۰۵ از چهار گوشه جهان

## تفاوت برنامه‌های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شکفتیهای جهان درون	سخنرانی	آشنائی با قانون	گفت و شنود هفته	دانشته‌ها	دانشته‌ها
۸/۰۵	ارکستر بزرگ رادیو ایران	ارکستر بزرگ تلویزیون ملی ایران	ارکستر بزرگ رادیو ایران	تلویزیون ملی ایران	تلویزیون ملی ایران	تلویزیون ملی ایران
۱۳/۳۰	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز
۱۵/۱۵	عمران منطقه‌ای	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	تفسیر قرآن
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه‌های زیبای در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان
۱۹/-	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی
۱۹/۰۵	موسیقی	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب
۱۹/۳۰	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب	سبایان انقلاب
۲۱/-	مشاعر	برنامه ادبی	نغمه‌های درخاموشی	فرهنگ مردم	فرهنگ مردم	فرهنگ مردم
۲۱/۳۰	سبایان انقلاب	برنامه گلها	برنامه گلها	برنامه گلها	برنامه گلها	برنامه گلها

## اعراب و شوروی

تحولات درونی جهان عرب که بگفته «آندره فوئتن» مفسر روزنامه «لوموند» خبر از پایان عصر ناصریسم میدهد، همچنان مهمترین خبر سیاسی جهانست. پرتاب «آپولو - ۱۵» به سوی ماه دیگر چندان جاذبه‌ای برای مردم جهان ندارد و مردم کوچه و بازار نمی‌توانند بروشنی نتایج سفر «نیکسون» را به یکن ارزیابی کنند - هر چند که پس از فرو نشستن تب خیر سازان روزنامه‌ها، اینک روشن است که تقسیم جهان به منطقه نفوذ در برابر تقسیم آن بدو منطقه نفوذ تحول خوشایندی نیست، بویژه برای آنانکه میکوشند خود را در میان مرزهای این مناطق نفوذ قرار دهند.

«بالتیمورسان» می‌نویسد: «تحولات درونی جهان عرب روشنگر این حقیقت است که اشتراک در زبان و دین - نه مذهب - برای برقراری وحدت میان ملت‌ها کافی نیست. از اقیانوس اطلس تا دریای عمان مسلمانانی که بزبان عربی - زبانی که در هر منطقه چهره متفاوتی

دارد - تکلم میکنند، فرهنگ، سنن و اعتقادهای متفاوتی دارند و شرایط اقتصادی و اقلیمی متفاوت آنان را از یکدیگر مجزا ساخته است. دشمنی با اسرائیل مهمترین انگیزه‌ایست که اعراب را به وحدت دعوت میکند. ولی مغربی آرام که دستی از دور بر آتش بحران خاورمیانه عربی دارد پانزده آن سوری یا اردنی که بخشی از سرزمین خویش را در یک جنگ از دست داده است، ضرورت وحدت را حس نمیکند.

وحدت مصر و سوریه در «جمهوری متحد عرب» بهمن دلایلی که ذکر شد شکست خورد.

«ژان گیراس» در «لوموند» می‌نویسد: «فدراسیون اتحاد جماهیر عرب آغاز بدی داشت. این فدراسیون برچهره خویش مهر سرهنگ قذافی را دارد که ماجرای ریوسدن هواپیمایی حامل دو افسر سودانی، تحویل آنها به‌النمیری و اعدامشان او را از کرسی یک «پشاهنگ پاك و جندان» پائین کشیده است. قذافی بهمان‌نیت النمیری در کشتار خرطوم مشغول است.

مفسر «لوموند» اضافه میکند: «فدراسیون دیگر يك جبهه انقلابی - آنچنانکه در ابتدا پیش‌بینی شده بود - نیست، بلکه اتحاد مقدس کسانست که میخواهند قدرت را بهر قیمت حفظ کنند.»

اعضای فدراسیون در حال تشکیل



اجتماع محدود طرابلس شکست خورد

شافعی احمدالشیخ رهبر سندیکاهای کادرتی سودان اعدام شد.

مطبوعات دنیا «مخالفان خود را سرکوب کند و از سردرگمی بدرآید.»

اعلام پیوستن سودان به فدراسیون در حال تشکیل اتحاد جماهیر عرب در ژانویه ۱۹۷۲ نشان میدهد که النمیری به سرکوبی همه مخالفان خویش امیدوار است.

دومین نتیجه شکست کودتای سودان شروع پیش از موقع تحویل است که بسیاری از ناظران انتظارش را داشتند: نوری اعراب از شوروی.

«هبتنگی» شوروی و پاره‌ای از کشورهای عرب گفته مفسر يك روزنامه هنگ کنگی بر پایه‌های وحدت عقیده و تفاهم متکی نیست، بلکه ناشی از احتیاج متقابل است. مفسر ایسن روزنامه می‌نویسد:

«اعراب برای تحکیم قدرت خویش در برابر اسرائیل - که بغرب پیوسته است - به کمک شوروی نیاز دارند و شوروی برای نفوذ در آفریقا و دست‌یابی به مدیترانه شرقی و اقیانوس هند در پی جلب و حفظ دوستی اعراب است.

ادامه حالت نه جنگ نه صلح در خاورمیانه عربی آرزوی کرملین است. شوروی در حالیکه مایل نیست بر سر خاورمیانه عربی با آمریکا جنگ بر دازد، تمایلی هم ندارد که بحران پایسان پذیرد. چون یقین دارد که در این



اجتماع محدود طرابلس شکست خورد

صورت دوستی اعراب و بدنبال آن پایگاه‌های نفوذ خود را در شرق مدیترانه از دست میدهند.

آنچه در سودان میگذرد نشان می‌دهد که کشورهای عرب میخواهند زودتر از آنچه گمان می‌رود رشته‌های «دوستی ویژه» با شوروی را بگسلند. النمیری روز پنجشنبه هفته گذشته اعلام کرد که کارشناسان روسی ترك سودان را آغاز کرده‌اند، چون وظیفه‌شان تقریباً پایان یافته است. اگر واقعا کار این کارشناسان پایان یافته است، برای حفظ ظاهر هم که باشد نمی‌بایستی در این شرایط - در شرایطی که همه‌جا صحبت از تیرگی روابط مسکو و خرطوم است - سودان را ترك گویند. ولی حقیقت‌چیز اینست: کشورهای عرب کمک شوروی را می‌پذیرند، بدون آنکه طالب نفوذ شوروی در منطقه خویش باشند.

«پدینوت آهارونوت» چاپ تل - شوروی با اسرائیل دشمن است و دوستی «سفر سیکو به اسرائیل در حالی صورت میگیرد که تحولات درونی دنیای عرب مایه خشنودی خاطر آمریکا شده است:

- تحکیم موقعیت اردن و شکست کودتای سودان و «اخراج» کارشناسان روسی.

- حمایت مصر از اقدامات حکومت سودان بدون توجه به ناراضی مسکو.

لوموند پس از اعدام «شافعی احمد الشیخ» دبیر کل سندیکا های کارگری و «عبدالخالق محبوب»

## تاشای جهان در يك هفته

سیاسی، در خاورمیانه عربی میان حفظ منافع ملی شوروی و حمایت از اصول عقیدتی کمونیسم بین‌المللی يك کدام را باید انتخاب کنند. گویا کرملین برای حفظ منافع خویش ناچارست سرکوبی خشونت آمیز کمونیستهای سودانی را باخونسردی تحمل کند، ولی در برابر تهدید منافع ملی شوروی چه خواهد کرد؟ بهیم پیوستگی مصر و سوریه به سودان و ایبی که سخت ضد کمونیست هستند پیمان دوستی مصر و شوروی را بی اعتبار نمی کند؟

و به نکتته گیری این روزنامه هنگ کنگی چه جوابی میتوان داد: «در خاورمیانه عربی اسرائیل حکومتی به شیوه کشورهای غربی دارد و کمونیستها در آن آزادند، در برابر در کشورهای عربی این منطقه که بیشتر با شیوه يك حزبی اداره میشوند، کمونیستها سخت ترین ضربه‌ها را میخورند، در حالیکه شوروی با اسرائیل دشمن است و دوستی بیندخ خویش را نثار کشورهای عرب کرده است.» اگر در نظر آوریم که پکن هم همین شیوه را اعمال میکند، باید قبول کنیم مبتکران «سیاست مستقل ملی» در این میان بزرگترین خدمت را به مردم کشورهای خویش کرده‌اند.

## آپولوها ماه را کشف میکنند

طرف دو سال اخیر ماه صحنه کاوش انسان های کنجکاو بوده است. در ژوئیه ۱۹۶۹ دو فضانورد آمریکائی سه ساعت و ۵۶ دقیقه منطقه «دریای بارانها» را در ماه کاویدند، يك آزمایشگاه در خاک ماه نصب کردند. ششدهمتر ماه پیمائی کردند و بیست کیلو گرم از خاک و سنگ ماه را همراه آوردند. اینان مسافران «آپولو ۱۱» بودند.

در نوامبر ۱۹۶۹ دو مسافر «آپولو - ۱۲» در منطقه «اقیانوس توفانها» فرود آمدند، سیزده ساعت و چهل دقیقه در سطح ماه به بررسی پرداختند، ۳٫۵ کیلو متر ماه پیمائی کردند و ۳۴ کیلو گرم خاک و سنگ ماه را سوخت آوردند.

در فوریه ۱۹۷۱ بعد از شکست «آپولو - ۱۳» که بگردش دور ماه اکتفا کرد، «آلن شپارد» و «استوارت روزا» مسافران «آپولو - ۱۴» چهار هزار و صد متر در ماه راه رفتند و ۴۴ کیلو گرم از خاک و سنگ آن را به همراه آوردند. بدین ترتیب آمریکائی‌ها صاحب ۹۸٫۵ کیلو گرم خاک



النمیری بهر قیمت در پی تحکیم قدرت است

دبیر کل حزب کمونیست سودان نوشت: «این برای شوروی که از کشور های «مترقی» عرب حمایت میکند، تجربه تلخی است. رهبران کرملین به این ژنرال النمیری که بقصد برقراری حکومت دمو - کراسی بقدرت رسیده‌بود، امیدها بسته بودند. مگر همین النمیری مارکسیست‌ها را همراه خود نکرده بود و مگر پست نخست وزیری را به مردمی چون بابکر عوض‌الله سپرده بود که عقیده داشت هیچ انقلابی بدون شرکت کمونیستها به ثمر نمیرسد؟» رهبران مسکو، بگفته کارشناسان









# داغ ثروت



● شاید بعثت فراهم آمدن يك موقعیت استثنایی - و اتفاقی - باشد ، که به فاصله ی یکی دو هفته ، پس از « جولوس سزار » آخرین فیلم « جوزف منکیه‌ویچ » را میتوانیم ببینیم .

« مرد دغل کاری بود که ... » با نام « داغ ثروت » نخستین کاروسترن منکیه‌ویچ نیز هست . و باز نگاه کنیم به « جورج کیوکر » در فیلم « جهنمی صورتی‌پوش » ، که عرضی کار او در حیطه ی وسترن بود . و موفق بود . و منکیه‌ویچ در « داغ ثروت » یکبار دیگر نام خود را به عنوان يك استاد سینما تثبیت می کند :

لحن فیلم ، لحن طنزآمیز است ، و طنزی تلخ آنچنانکه در فیلم‌های « بیلی وایلدر » دیده‌ایم - که همچنان از مضحکه کلمات و با حرکات ، و مضحکه موضوع ، منتج شده است .

فضای حاکم بر فیلم ، فضای بسیار دغلکارانه و ناسدست « غرب وحشی » است ، آنچنانکه میبایست بوده باشد - زیرا می‌بینیم که خوب‌ها شکست می‌خورند . و منکیه‌ویچ نیز در فیلم خود دو قهرمان خوب و بد را در مقابل هم قرار میدهد ( نگاه کنیم به « وراکروز » از رابرت آلدریج ، بعنوان بهترین نمونه ) .

آنچه او خواهد گفت نیز پیروزی خوبی بر بدی است . اما ببینیم قهرمان خوب او چگونه است ؛ کلاتر « لوبین » اعتقاداتی دارد که به هیچ عنوان حاضر نیست بر آنها خدشه‌ای وارد شود ، هر چند که عملاً ضد آن‌ها شایع شود . آشنایی ما با او باین ترتیب است که او وارد اتاق يك زن « بدکاره » میشود ،

و هم از حرکت استفاده می کند ؛ ماجرای يك طوطی که در جریان تیراندازی دچار بیماری روحی شده - پس جوان ویر و شوری که در طی يك دعوا ، نعره کشان فقط به زمین می‌خورد - معلمه‌ای که قبل از غذای زندانیان ، برای آنها شعر « دلگمه » می‌کند ( و در طول زد و خورده بندریج برهنه می‌شود ) - و ...

شخصیت‌ها و ماجراهای متعدد فیلم ، يك لحظه از درونمایه ی اصلی داستان ، که همان رودرو قرار دادن « خوب » و « بد » باشد ، دور نمی‌شود . « کرک داگلاس » که یکبار دیگر نمایانگر يك « ضد قهرمان » است ، در انجام همان نقشی است که « برت لنکستر » در « وراکروز » به عهده داشت . فقط این بار ، فضای کمتر به جدی گرفته شده است .

سناریو در استحکام کامل است ، در نمایاندن هر يك از شخصیت‌ها ، و یسا اتفاقات ، نقی سدادرد - و شخصیت پردازی فیلم که از آغاز به راحتی انجام شده ، بصورتی قابل قبول همچنان ادامه پیدا می کند .

پس ، در برخورد میان خوبی و بدی ، منکیه‌ویچ زبان طنز را انتخاب کرده ، و هرچند که از عوامل نتیجه‌ی سستی استفاده میکند ، معذک فیلمش آقدر دارای بداعت و تازگی هست ، که بکلی کاری جداگانه محسوب شود .

نقش زن در این فیلم ، بهمان اندازه است ، که در غرب قدیم بود ، در لحظه‌های کنرا و لذت‌ناک ؛ جسمی یا بصری ، و فیلساز ، فیلم مردانه‌ی خود را فرای آن بنا می‌نهد .

هریک از اشیاء یا موجودات زنده آنطور به کار می‌روند که بعد دوباره زیر زبانه - و یا طوطی بیمار .

منکیه‌ویچ در صحنه‌های مربوط بهمارها ، بیشترین تاثیر را ارائه می‌دهد ، آنچنانکه چند لحظه‌ی مربوط به آن ، از هر فیلم وحشتناکی ، خوفناک‌تر و گزنده‌تر است .

حرف فیلم را هم منکیه‌ویچ ، در انتها ، همزمان با عنوان‌های آخری ، در نمایی دور به زبان می‌آورد ؛ کلاتر را می‌بینیم که در کنار رودخانه‌ای در مکزیک - یا در مرز مکزیک - ایستاده است ، و چند زن در آب مشغول آب‌تنی هستند ... این امر وقتی روشن می‌شود که به زبان مکزیک کلاتر را فرما خوانند ؛ پول‌ها در جای خود ، اما به دست آدم دیگری خرج خواهد شد !

# نقد

## پشیمان‌ها

● تأیید فیلم « پشیمان‌ها » نخستین فیلم « کی گزاری » فیلساز فرانسوی باشد ، و بهرحال ، در نتیجه ، از این بیشتر نیز فراتر نمی‌رود . و قبل از هرچیز باید ذکر کنیم که فضای درباری این فیلم با متن فارسی فعلی ، کار مشکلی است .

فیلم « پشیمان‌ها » در يك دایره‌ی بسته اتفاق می‌افتد ؛ از يك مراسم نماز در کلیسا ، در آغاز فیلم ، به مراسم مشابهی در انتها باز میگردد .

آنچه در این میان اتفاق می‌افتد گریز يك راهب‌ی جوان است که می‌خواهد ، زندگی را در شهر امتحان کند . و چون در این امتحان ، سودی نمی‌بیند ، دوباره به پدر برمیگردد ، در حالیکه این بار زن دیگری را نیز به قصد توبه به همراه خود آورده است .

اما تلخی‌های زندگی و موفق نشدن دختر در این مصاف ، صرفاً به کسب درآمد از راه نامشروع دور میزند ... دختر که با يك زن خیابانی آشنا میشود ، با او هم‌اتاق می‌شود در حالیکه از حمایت خواهرانه‌ی او نیز برخوردار است . زن بدش نمی‌آید راه و رسم حرف‌هاش را به دختر هم بیاموزد ، اما در این راه ، به علت ناشیکری‌های دخترک ، هر دو شکست می‌خورند .

باین ترتیب ماجرا از حد گرفتاری های رختخوابی فراتر نمیرود . و حتی توجه داشته باشیم که بازگشت دختر و همراهش به صومعه ، بعثت گرسنگی و خستگی هر دو است .

سناریویی که سعی دارد طنزآمیز باشد ، در بسیاری از لحظات خسته‌کننده میشود . به علاوه به نتیجه‌ی دیگری می‌رسیم . و آن اینست که بریزیت وارد دیگر آن دختر کوچولوی شیطان‌نارند ، و چنین نقشی را جز با کالت اکسای ، نمیتواند بازی کند .

با نگاه دیگری به فیلم ، بنظر می‌رسد که کارگردان در نظر داشته چیزی مثل « زازی در مترو » بسازد ؛ شیفت های دختر کوچولویی که از صومعه می‌گریزد ، و دوباره به آنجا باز میگردد . اما این حالت ، بعثت عدم وجود شیفتت در فیلساز و در فیلم ، بوجود نمی‌آید . در تلفیق سبک و مذهب ، کارگردان در صحنه‌ی آغاز موفقیت دارد ، هنگامی که راهب‌ها ، در کنار دریا لباس‌هایشان را از تن دور میکنند ، تا داخل آب شوند ، و لباس‌های شای ایشان ، باز هم

# فیلم‌های هفته

يك شكل و متكى است ، که بر اندام‌های سید ، جلوه‌ای دارد - و یا در انتها ، هنگامی که دخترک ، زن را توبه میدهد ، و در عین حال مشغول یاد دادن فنون شنا به او نیز هست ، که این همه در تضاد با لباس شای بدن‌نمایی که به تن دارند ، طنزآمیز بنظر میرسد ...

کارگردان در پرورش شخصیت‌های داستان ، مدیون بازی دو هنرپیشه‌ی اول فیلم است ؛ آنی ژیراردو بخصوص ، و بریزیت بارود ، هر يك سهم بزرگی به عهده دارند . و معذک در بسیاری از لحظات شخصیت‌های این دو نفر نارسا بنظر میرسد .

بریزیت بارود دختری است که به دنبال يك میل درونی و بیشتر بازیگوشی دخترانه ، به شهر گریخته تا بسیاری از مسایل را که برای او فقط تصاویر مهمی هستند ، از نزدیک ببیند . وقتی آنی ژیراردو به او قول میدهد که او را نیز با خود به سر « کار »

● نمایش از کلیه فیلم‌های میکال آنجلو آنتونیونی از آغاز تا حال ، شاید از فرصت‌های استثنایی و کم‌نظیری بوده که برای علاقمندان به سینما در این شهر بوجود آمده است ، که در این مهم ، بهرحال ، کانون فیلم ایران سهم بزرگی به عهده دارد . با سیاس از این کار ، اشارهای در این باب است .

● آنتونیونی در سال ۱۹۱۲ در فرانسه در خانواده‌ای مرفه‌الحال متولد شد ، کار سینمایی خود را با نقد فیلم و مستند سازی آغاز کرد . و با ساختن فیلم‌های بلند ، بزودی بعنوان یکی از مهمترین کارگردانان این قرن شناخته شد . آنچه بعنوان خط‌اصلی در کارهای او شناخته‌اند ، اضطرابات و تنش‌های انسان معاصر است . محیط بورژوازی که در آن نشو و نما یافت ، بر فیلم‌هایش ، اثر بسیار نهاد ، بجز استثناءهایی ، بخصوص مثل فیلم « فریاد » یکی از فیلم‌های خیلی خوبش ، که به نومییدی‌های يك کارگر در دشت‌های شمالی پوشیده شده از مه و باران میپردازد .

آنتونیونی با فیلم « ماجرا » که نخستین فیلم مهم او بشمار میرود ، « تریلوژی » مشهورش را آغاز کرد ، که اسم او را به جهانیان شناساند . « شب » و « کوف » به زندگی زن امروزی توجه داشتند ، که در هر يك نوبت به در فیلساز و در فیلم ، بوجود نمی‌آید . در تلفیق سبک و مذهب ، کارگردان نیش بودند . آنتونیونی می‌گوید : « نظریات و اشتباهات من ، که شخصی ترین صفات در تجربیات من هستند ، پیام های من هستند ، در صورتیکه من صادق

ببرد ، از شادی ، خواش نمیرد . اما در مواجهه با عمل ، ترجیح میدهد که کنار بماند .

مراسم دعای يك روز یکشنبه را مفصلاً انجام میدهد ، تا بعد خود را برای مرغ زدی آماده کند ، که این تضادها و کش و واکش‌ها ، در این شخصیت علت وجودی توجیه‌شده‌ای ارائه نمیدهند .

آنی ژیراردو زنیست که از کار خود خسته شده و دلش میخواهد دیگر ادامه ندهد ، اما هیچ کار دیگری به او یاد نداده‌اند . و معذک بازگشت و توبه‌ی او ، تا رفتن به صومعه شکفت می‌نماید ، و یا چشمک‌ها در نمای آخر - مگر آنکه ماجرا در زبان و نسخه‌ی اصلی فیلم چیز دیگری بوده باشد ، که اکنون چیز دیگری شده است ...

که با وجود این ، امتیازی برای فیلم بشمار نمیرود .



# فیلم‌های میکال آنجلو آنتونیونی در کانون فیلم ایران

تفاوت یافته است . قبلاً فکر تنهایی ، آنها را بخود مشغول میداشت ، تنهایی فرد در بین جمع ، و در عین حال برخوردار و ارتباط با دیگران ... اما حالا همه چیز بنظر ، پذیرفته شده می‌آید ... قهرمان فیلم هرگز در فکر تنهایی خود نیست ، و در عین اینکه تنهات ، خود را به این خاطر در بن‌بست فرو نمیرد ... اما آنچه او پذیرفته و به آن گردن نهاده ، آیا این دنیای واقعی است ، و یا جنایتی که ناگهان آنرا کشف میکند ؟ این مسئله هرگز برای او روشن نمیشود ، زیرا در لحظه‌ای که جنایت برایش مسلم شده عکس باقیمانده فقط به کارهای مهم و بی‌معنی يك نقاش شباهت پیدا میکند و عکاس باین بی‌معنی بودن ، دوباره گردن مینهد ... و این قبولی کامل است تا تا جاییکه توپ خیالی را از زمین بر میدارد و برای بازیگران پرتاب میکند . و در این حال رفته رفته صدای رد ویدل کردن توپ در يك تیس واقعی را می‌شنود ... اما دنیای واقعی کدامست و مرز کجاست ؟ .. این جواب را آنتونیونی به تماشای واکنش کرده ، زیرا دنیای

واقعی یکی ، دنیای خیالی دیگرست ، و برعکس .

و بالاخره آخرین فیلم آنتونیونی « قله‌زاییسکی » ( ۱۹۶۸ ) است ...

آنتونیونی ضمن بازدید و بررسی محل‌های فیلمبرداری در بیابان های کالیفرنیا حدود دزدی مرگ و منطقه‌ی زابریسکی ، به همراهش گفته بود : در فیلم بعدی ، میخواهم ده هزار نفر آدم را در حال عشتیازی در بیابان مجسم کنم ... و این مسئله در فیلم آنتونیونی ، سکانس اصلی و ارتفاع فیلم بشمار میرود .

نمیکنند . بلکه بعنوان يك فریضه‌ی جماعت آنرا نشان میدهد ، و مسایل بسیار خصوصی را که اکثراً در کارهای این فیلساز می‌بینیم ، در این فیلم تاحد يك مسئله‌ی عمومی میرساند .

« گفته شده است زابریسکی پویت فیلمی است درباره‌ی آمریکای امروز ، و غیره ، و یا سکانس عشق‌بازی الهامی است از نمایش‌های « هیر » یا « کلکته » . که باید بگویم این فیلم ، بخصوص طرحی است از « اسطوره‌ی شتاب » با تمام خشونت‌ها و نرمش‌هایش .

### آخرین بخش ۹

آنچه خواندیم :

ویلیام وایلدیج که پس از پنجاه سال به زادگاهش « وینتون هال » باز می‌گردد ، بیاد زوایای زمان کودکی‌اش و سفر به غار زیر باغ می‌افتد و این خاطره را باز نویسی می‌کند . سفر از میان جزیره‌ای که در وسط دریاچه باغ وجود دارد آغاز می‌شود و پس از طی تونلی به غاری می‌انجامد که بی‌مردی بنام جاویت و بی‌زنی بنام ماریا در آن زندگی می‌کنند . بی‌مرد از بازگشت او جلوگیری می‌کند و پس از چند روز وی را به دیدن گنج گرانهایش می‌برد . فردای این بازدید ، ویلیام وایلدیج بی‌مرد را خفته می‌بیند و چراغ بادی را بر میدارد تا فرار کند . در آخرین لحظه ماریا می‌دسد و قصد گرفتن او را دارد ...

پیش از آنکه دست ماریا به من برسد وارد گذرگاه شدم و در روشنایی چراغ بادی به پیش‌رفت . چند قدمی از او جلو بودم که به « اردوگاه تردید » رسیدم ، اما در این نقطه به علت وزش



# زیر باغ UNDER THE GARDEN

گراهام گرین ترجمه : منوچهر محجوبی

هوائی که از حرکت من ایجاد شده بود، چراغ خاموش شد . آفرابروی زمین پرت کردم و در تاریکی کورمال کورمال پیش رفتم . از پشت سر صدای خش خش بر خورد لباس ماریا به پندۀ تونل را می شنیدم و هنگامی بیشتر دچار ترس شدم که ماریا چراغ خاموش را با برخورد پا در مسیر من انداخت . پس از این دیگر چیزی بخاطر من نمانده است . خیلی زود سربالائی تونل را پیسوم ، و با چابکی کودکانه‌ام چندان از او جلو افتادم که نوری خاکستری رنگ به چشم خورد . این نور از لابلای ریشه‌های درختان نفوذ می‌کرد . هنگامی که به سطح زمین رسیدم ، مانند موقع ورودم به غار ، هنوز صبح زود بود . هنوز از زیر زمین صدای غورغور ماریا به گوش می‌رسید - نمی دانم این غورغور نفرین بود ، یا تهدید یا پندرد ، اما تا مدت‌ها پس از آن ، شبها که در اطاقم تنها بودم و خانه در سکوت بود ، هر لحظه این وحشت را داشتم که ناگهان در باز شود و ماریا برای دستگیری من به سراغم بیاید . اما چه در آن موقع چه پس از آن ، هیچگاه از جاوایت احساس وحشت نمی‌کردم . درست به خاطر نمی‌آورم ، اما شاید لکن طلائی را پس از خروج از تونل ، از غیظ به سوی ماریا پرتاب کرده باشم .

## قسمت سوم

-۱-

وایلدیج از نوشتن باز ایستاد و سر از روی کاغذ برداشت . شب ، و همراه آن باران و نسیم نور ، گذشته بود . از پنجره بیرون را نگرست ، رودخانه‌های آبی آسمان از میان کنساره‌های ابری می‌گشتند ، و نور ضعیف خورشید به آرامی به روی دوات جوهر او افتاد . آخرین کلماتی را که نوشته بود ، بار دیگر خواند و متوجه شد که این رویای زمان کودکی را ، که حاصل یکروز گریز از مدرسه بوده است ، به صورت ماجرائی حقیقی به رشته‌تجزیر درآورده‌است . با آنکه صبح زود بود ، کسی یک چرخ خاک کشتی دستی را در نزدیک چشمه به حرکت درآورد . صدای حرکت چرخ ، مانند رویای زیر باغ ، او را به زمان کودکی کشاند .

بهبطیقه پائین رفت و در جلو عمارت را باز کرد . آنچه عوض شده بود ،

رویای جاویت ، چون سخانش همان ابهام سخنان جاویت را داشت . - مثلا چه چیزی ؟ وی در حالیکه جوابش را ، به شیوه جاویت ، به صورت جملات قصار در می آورد گفت : - همه کس نمی‌تواند در زمین کچی مارچوبه سبز کند . ارباب ویلیام ، خیلی وقت است که اینجا نبوده‌اید . - سفرهای زیادی کردم . - یکوقت می‌شنیدیم که در آفریقا هستید ، و وقت دیگری در چین . ارباب ویلیام ، مگر از پوست تیسره خوشتان می‌آید ؟

- فکر می‌کنم که بعضی وقتها از پوست تیره خوش می‌آید . - ارست گفت : - فکر نمی‌کنم سیاه پوستها هیچ وقت جایزه زیبایی را ببرند . - ارست ، سو رامسکیت را می شناسی ؟

- یک باغبان ، در موقع کار ، راه زیادی می‌رود . - چرخ دستی پر از برگهایی بود که طوفان شب پیشین ریخته بود . ارست ادامه داد : - چینی‌ها به همان زردی هستند که مردم می‌گویند ؟

- نه . - در این میان تفاوتی بود . وایلدیج فکر کرد : جاویت هیچگاه اطلاعاتی نمی‌خواست ، بلکه همیشه اطلاع می‌داد : وزن آب ، سن زمین ، خصوصیات جسی میمون و ... . پرسید :

- از آنوقتی که من از اینجا رفتم . باغ تغییر زیادی کرده ؟ - شنیدید که چرا گاوها فروخته‌اند ؟ - بله . فکر می‌کردم که پیش از صبحانه قسمی قسمی زمین - شاید از گذرگاه تاریک بگذردم و به دریاچه جزیره برسم . - آره .

- هیچوقت چیزی درباره تونل زیر دریاچه شنیده‌ای ؟ - تونلی در آنجا نیست . چرا باید جهت وایلدیج وی را چندان متفاوت ندید که از شناسایش عاجز باشد .

آنگه ریش نداشت و سیبلی بزرگ بالای لبش بود ، شبا همتی به جاوایت داشت - شاید قیافه متفکر و چشمان برجذبه‌اش بود که خانم وایلدیج را عصبانی می‌کرد . - ارست ، توئی ؟ فکر می‌کردم که دیگر باز نشسته شده‌ای . ارست دستم چرخ خاک کشتی را زمین گذاشت ، به قیافه او دقیق شد و گفت :

- شما « ارباب ویلیام » هستید ، درست می‌بینم ؟ - بله ، جورج گفت . - ارباب جورج درست می‌گفت ، اما من باید دستی بالا می‌زدم . توی این باغ کارهایی هست که دیگران بلد نیستند . شاید وی مدلی بود برای تحسین

- شما به شکار چیزی می‌رفتید . این حرفی بود که من همیشه به مسردم می‌گفتم ، حتی برای تیسبع جازۀ سمویان هم نیامدید . من به مردم می‌گفتم : « حرف مرا بشنوید ، او هیچ عوض نشده است ، حالا هم مثل زمان کودکی ، حتما به شکار چیزی رفته است ، به نظر من حتی خودش نمی‌داند به دنبال چیست . پس فردا ممکن است بشویم که در استرالیا روی سرش راه می‌رود . »

وایلدیج با تاسف گفت : - اتفاقا در آنجاها زیاد نبودم . و بعد با صدای بلند گفت : - راستی آن « نافه کبیده » هنوز وجود دارد ؟

- بله ، هنوز سرچایش هست . اما بعد از مرگ عمومی اجپوسازها آن را خریدند . حالا دیگر محل عمومی نیست . - خیلی تغییرش داده‌اند ؟ - حالا دیگر نمی‌توانید آن لوله‌ها و قرع و انبوق‌ها را در آن ببینید . یک دستگاه تولید گاز آوردند و دیگر یک لیوان آبجو بدون کف در آنجا پیدا نمی‌شد . عمومی دلش خوش بود که بزرگ زمین می‌رفت و یک بشکه آبجو می‌آورد . اما حالا دیگر همه چیز ماشینی شده .

- وقتی آنجا را تغییر می‌دادند ، چیزی درباره تونل زیرزمینی شنیدید ؟ - باز هم تونل . چرا ایقدر به تونل فکر می‌کنید ؟ تنها تونلی که من می‌شناسم تونل راه آهن پاکهام است که هشت کیلومتر طول دارد .

- خوب ، بهتر است کمی قدم بزنم ، چون وقت صبحانه می‌رسد و من وقت نمی‌کنم که باغ را ببینم . - فکر می‌کنم که دوباره مسافرتتان را شروع می‌کنید . این بار به کجای می‌روید ؟

- حالا دیگر برای رفتن به استرالیا خیلی دیر است . ارست ، کله نخ‌نمایش را به علامت مخالفتی مودبانه تکان داد و گفت : وقتی من متولد شدم ، دنیا میری داشت که با مسیر امروز بسیار متفاوت بود .

و در حالیکه دسته چرخ خاک کشتی را بلند می‌کرد به سوی در فلزی باغ حرکت کرد و وایلدیج باز هم متوجه شد که لغات او همان لغات جاویت است . دنیا همان دنیائی بود که او می‌شناخت .

## -۲-

گذرگاه تاریک بسیار محقر بود - زیاد هم تاریک نبود - شاید گذشت زمان ، درخت‌ها عریان کرده بود ، اما تا ر عنکبوت‌هایی که در کودکی دیده بود همچنان به سرو سورتش می‌گرفت . در انتهای گذرگاه یک در چوبی بود که در زمان کودکی آنرا همیشه بسته می‌دید - هیچگاه نفهیده بود که چرا این راه خروج از باغ برای او ممنوع بوده‌است ، اما راه باز کردن در را به کمک لیسۀ سکه‌های نیم پنی کشف کرده بود . اما اکنون سکه نیم پنی در جیب نداشت . هنگامی که دریاچه را دید ، آنچه

را که جورج می‌گفت حس کرد . آنجا فقط یک آبگیر کوچک بود ، و چند قدم آنسوتر از آبگیر ، جزیره‌ای به اندازه‌ی اطالی که دیشب در آن شام خورده بودند وجود داشت . در جزیره مقداری خسار روئیده بود و چند درخت بزرگ و کوچک نیز قرار داشت ، اما نه از درخت‌مرکزی « و . و . » خبری بود ، نه از کساج رویای وایلدیج . چند قدم از کنار آبگیر فاصله گرفت و به میان جزیره برید .

درست توانست روی جزیره برود ، اما عقب آبی که در آن پاکداشت چند سانتیمتر بیشتر نبود . آیا در آبی با این عمق می‌شد قایق‌رانی کرد ؟ در این امر شک داشت . از میان آب گذشت ، حتی کشتهای او نیز خیس نشده بود . این نقطه کوچک از زمین « اردوگاه امید » و « غار جمعه » نام داشت . آرزو کرد که آفتاب بدبین باشد که به تصمیم خود در مورد آمدن به جزیره بخشد .

خارها فقط تا مچ پایش می‌رسید و از میان آنها بسوی بزرگترین درخت جزیره پیش رفت . باور این فرض مشکل بود که حتی کودکی کم سن در میان این بوته‌ها کم شود . او اکنون در دنیائی بود که جورج هر روز در آن قدم می‌زد و آنرا باغی بی‌اهمیت می‌دانست . مدت چند دقیقه ، که از میان بوته‌ها می‌گذشت ، حس کرد که تمام غم‌ش به هدر رفته است ، درست مثل مردی بود که وسیه زنی لو رفته باشد و حتی لحظات خوب زندگی با آن زن را نیز به هدر رفته بدانند . اگر به خاطر تونل ، مرد ریش و کتف پنهانی او نبود ، وی چنین زندگی بی‌آرامی را نمی‌گذراند - درست همانند جورج که به خاطر ازدواج ، بچه‌ها ، و خانه‌اش زندگی را بی‌آرام گذرانده بود . کوشید تا خود را وادار کند که این رویا را بیش از حد اغراق آمیز کرده بوده است . این اغراق شاید زائیده زمانی بود که جورج برایش کتاب « سرگذشت کاشفان استرالیا » را می‌خواند . اگر تجارب یک کودک را در ساختن زندگی آینده او موثر بدانیم ، در مورد وایلدیج چنین فرضی صادق بود ، او زندگی گذشته‌اش را نه باغ‌های جاویت ، بلکه به اغوای افسانه‌های « گری » و « یرک » ساخته بود . به‌خود می‌پایید که هیچگاه تخصص‌های گوناگونی را جدی نگرفته است : او به هیچکس وفادار نبود ، حتی به دختری که در آفریقا یافته بود ( جاویت بی وفائی او را به‌اثبات کرده بود ) اکنون کنار درخت پستی ایستاده بود که هیچ ریشه‌ای بیرونی زمین نداشت تا بتواند راه ورود به غاری را نشان دهد . سر برگرداند و به خانه نگرست ، آفتاب نزدیک بود که جورج را از پنجره حمام خانه دید که مشغول مایون زدن به‌صورت خویش است . بزودی زنگ‌سبحانه زده می‌شد و آن دو برابر هم می‌نشستند تا گفتگوی کوتاه سر میسر سبحانه را انجام دهند . قطار ساعت ۱۰:۳۵ به لندن می‌رفت . فکر کرد که خستگی او ناشی از تاثیر بسیاری اوست - خواب‌آلود نبود ، بلکه خستگی پس از یک سفر

طولانی را داشت . پس از آنکه چند قدم در میان بوته‌ها برداشت ، بازمانده یک درخت کاج توجش را جلب کرد . خم شد و خارها را کنار زد تا قسمت اراه شده درخت را بیابد . این ته‌درخت می‌توانست سرچشمه رویای او باشد . پس از آنکه قسمتی از ریشه‌های آنرا از زیر خاک بیرون آورد ، گوشش را روی زمین گذاشت . آرزوی بیهوده‌ای داشت که از زیر زمین صدای غورغور دهان بی‌سقف ماریا را بشنود و نیز گفته‌های جاویت به گوشش برسد که بگوید « ما زلف نداریم ، درست مثل اسب آبی و فیل . ما وارث جاویدان موجودات بی‌زلفیم . » ولی البته صدائی جز سکوت نشنید ، گوئی به خانه‌ای خالی از سکنه تلفس می‌کرد . چیزی گوشش را قلقلک داد ، امیدوار بود که یکی از بولک‌های لباس ماریا باشد که از سالها پیش در آنجا افتاده ، اما مورچه دید که با تلاش تمام ، آذوقه به سوراخش می‌برد .

وایلدیج روی پا ایستاد . در حالی که دستش را به زمین تکیه داده بود تا بلند شود ، لبه تیز یک شیشی فلزی انگشتش را برید . شیشی را برداشت و متوجه شد که یک لکجه شکسته و رنگ زده است . رنگ آن در طول زمان از بین رفته بود و تنها در قسمت داخلی دسته لکجه اثری از رنگ زرد اولیه دیده می‌شد .

## -۳-

می‌دانست چه مدتی در آن نقطه نشسته بود و لکجه را در دست داشت ، خانه از دیدگاهش بیرون بود ، به کوچکی زمان کودکی شده بود - حتی سرشاخه بوته‌ها را نمی‌توانست دید ، وایلدیج به‌زمان جاویت بازگشته بود . بارها لکجه را زیر و رو کرد ، مطمئنا لکن طلا نبود ، اما علت وجودی آن فقط یک چیز می‌توانست باشد ، کودکی آنرا در زمانی که بود در آنجا رها کرده بود . آیا آنرا در زمان فرار پرتاب کرده بود ؟ در این صورت باید جایی در زیر پایش ماریا مشغول غورغور باشد و جاویت بر روی توالف فرنگی‌اش قرار گرفته باشد . هیچ اطمینانی وجود نداشت ، شاید سالها پیش زمانی که رنگ لکجه تازه بود ، آنرا مثل حالا در این مکان کشف کرده بود ، یک روز فرار از مدرسه را در کنار آن گذرانده بود . پس چرا « و . و . » این لکن را از داستانش حذف کرده بود ؟

وایلدیج خاک‌های داخل لکجه را از آن بیرون ریخت ، و صدائی که از تماس خاکها با لکجه ایجاد شد شبیه به صدای پنجاه سال پیش بود . حس کرد که در این میان دچار خیالات شده‌است . حس کنجکاوی چون سرطان در وجودش ریشه دوانده بود . از آنسوی دریاچه صدای زنگ سبحانه بلند شد و او در حالیکه لکجه را نگاه می‌کرد ، اندیشید که : - بیچاره مادرم ، حق داشت که برسد .

# يك برنامه‌ی رادیویی چگونه پدید می‌آید، و چگونه می‌میرد؟

از: فیروزه امیر معز



تمرین برنامه داستانهای شب

## در استودیوها

مسئله‌ی ضبط نمایشنامه‌های رادیویی ویا موسیقی را که تشریفات پیچیده و مفصلی دارد کنار می‌گذاریم و به سرگشت‌یک برنامه‌ی ساده می‌پردازیم: برنامه‌ی ماشین شده بدست تهیه کننده می‌رسد، او موسیقی لازم را از اتاق صفحه‌ی رادیو (که بایگانی متصلی است از موسیقی سرتاسر جهان) انتخاب کرده و گرفته‌است، و با صفحه و نوارها و متن برنامه به «اتاق فرمان» استودیویی که قبلاً به ضبط برنامه اختصاص داده شده است میرود. معمولاً سردبیر کمیته هم همراه او است تا در ضبط برنامه نظارت کند. گویندگان نیز که هر کدام يك نسخه از متن برنامه را بدست دارند و قبلاً مطالعه کرده‌اند، در استودیو حاضرند. در «اتاق فرمان» که با شیشه‌ی ضخیم عایق صدا از استودیو جدا شده است، غیر از تهیه کننده و سردبیر، يك «صدا بردار» هم وجود دارد که متخصص کار با دستگاه‌های ضبط است. با آشاره‌ی تهیه کننده و بدیدن چراغی که در داخل استودیو روشن میشود، گویندگان به ترتیبی که روی متن برنامه تعیین شده است شروع به خواندن متن می‌کنند. در این لحظه خارج اتاق، برسر در استودیو چراغی روشن میشود و همه‌ی کارکنان رادیو میدانند که در آن



تهیه کننده در اتاق ضبط

حالا دیگر گوش دادن به رادیو برای ما يك امر عادی شده‌است. اغلب در سر میز شام و ناهار، نوبی اتومبیل، هنگام استراحت ویا حتی وقتی که به کار دیگری سرگرم هستیم، رادیو هم در کنار ما روشن است و برنامه‌هایش را پخش میکند... گویندگان اغلب يك ربع یا نیم ساعت تمام حرف می‌زنند، بی آنکه اشتباه کنند ویا باصطلاح معروف «تیق» یزنند. و شاید کسی از خودش بی‌سرحد چطور چنین چیزی ممکن است؟

خیلی‌ها هم دلیل این موضوع را میدانند و خبر دارند که تقریباً همه‌ی برنامه‌های رادیو، بجز اخبار و پخش مستقیم مسابقات و مراسم دیگر، قبلاً بصورت نوار تهیه شده است. ولی شاید کمتر کسی از خود بی‌سرحد که این نوار چطور تهیه می‌شود و چه مراحلی را طی می‌کند که بالاخره بصورت برنامه‌ای تقریباً بی‌نقص در می‌آید؟

داستان برنامه‌ی رادیویی داستان نسبتاً مفصل و جالبی است و آشنائی با مراحل مختلف آن واقعا سرگرم کننده است.

بهر است از آغاز شروع کنیم - از هنگامی که نویسنده‌ای برنامه را بصورت يك مقاله می‌نویسد و به رادیو میدهد.

## در کمیته‌های رادیو

قبلاً باید بدانیم که در رادیو، تهیه‌ی چند برنامه‌ی مشابه در اختیار يك کمیته است که بوسیله‌ی يك بزرگ دبیر و يك سردبیر اداره می‌شود... رادیو ایران بیش از ده کمیته دارد که بزرگ دبیرهای آنها اغلب از اساتید دانشگاه یا نویسندگان سابق هستند، و سردبیران هم یا نویسندگانی یا از میان تهیه کنندگان یا سابقه انتخاب شده‌اند. اینها برنامه‌ها می‌بینند و برای ضبط رادیویی آماده می‌کنند.

## نمایشنامه‌های رادیویی

اما این کار فقط در مورد گفتارها و برنامه‌های ساده اجرا میشود، و وقتی پای نمایشنامه‌ی رادیویی در میان باشد، مساله طولانی تر میشود. زیرا باید کسان دیگری هم نمایشنامه را ببینند و اظهار نظر کنند، چون تهیه‌ی نمایشنامه‌ی رادیویی، برخلاف آنچه می‌نماید، کار ساده‌ای نیست و حتی نوشتن آن هم تخصص میخواهد. تهیه‌ی يك نمایشنامه‌ی رادیویی کار حساسی است که در آن تماشاگر حرکات و اعمالی را که در صحنه ویا روی پرده تلویزیون و سینما می‌بیند، باید تنها از راه شنیدن صداهای مختلف و گفتگو مجسم کند. از اینرو حتی نمایشنامه‌های معروف و قدیم وقتی میخواهند از رادیو پخش کنند باید تمیزی در روش اجرای آنها بدهند و بصورت رادیویی درشان بیاورند.

از اینرو نمایشنامه‌های رادیویی را، گذشته از بزرگ دبیر یا سردبیر کمیته، باید تهیه کننده و کارگردان هم تصویب کنند. تهیه کننده باید با در نظر گرفتن امکانات ضبط نظر بدهد که از نظر ضبط رادیویی اشکالی ندارد و کارگردان هم باید بنویسد که از نظر اجراء خالی از اشکال است، و همچنین هنرپیشه‌های مختلف را برای بازی در نقش‌های آن انتخاب و دعوت کند.

لحظه دیگر کسی حق ندارد در استودیو را باز کند.

البته گاهی اتفاق می‌افتد که ناگهان در گرماگرم ضبط، بیگانه‌ای که از مقررات رادیو بی‌خبر است و مثلاً در جستجوی اتاقی است، در استودیو را باز می‌کند و در برابر نگاههای اعتراض آلود گویندگان بجای خود خشکش می‌زند.

حالا به مطلب اصلی رسیده‌ایم. آیا گویندگان هیچ اشتباهی نمی‌کنند؟ چرا، خیلی هم زیاد. مخصوصاً گویندگان تازه کار. گاهی هم يك گوینده‌ی قدیمی که مثلاً حالت عصبی دارد ویا خسته است، اشتباهات پیاپی می‌کند و گاهی این اشتباهات چنان مضحک است که خود او یا همکارش به خنده می‌افتد. یا گوینده‌ای بعد از اشتباهات مکرر غری هم می‌زند و همه اینها روی نوار ضبط میشود. تعجب میکنید، ولی ضبط میشود! و گوینده، با اشاره‌ی تهیه کننده، بعد از همه‌ی این حرفها، جمله‌ی درست را تکرار می‌کند بعضی از این اشتباهات واقعا خنده‌دار است هر يك از گویندگان و تهیه کنندگان رادیو مقدار زیادی از این اشتباهات را با خفا دارند و اگر از آنها سؤال بکنید چیزهای جالبی برایتان تعریف می‌کنند. بعنوان نمونه، این ماجرا را نقل میکنیم، خانمی که الان یکی از گویندگان خوش صدا و با تجربه‌ی رادیو است روزی جمله‌ی «نیچه فیلسوف هنرمند آلمانی می‌گوید» را خوانده بود «نیچه فیلسوف هنرمند آلمانی می‌گوید» و این موضوع تا مدت‌ها بین برویچه‌های رادیو دهن به دهن میشد.

باین ترتیب نوار برنامه‌ی رادیویی پراست از این قبیل اشتباهات لفظی و «تیق زدن»ها و حتی غرغرها و خنده‌ها و گاهی فریادهای اعتراض... در مقابل متنی از برنامه که در دست تهیه کننده است، پر شده است از علاماتی که جلوی هر کدام آنها يك رقم ۱ یا ۲ یا ۳ نوشته شده، و نشانه‌ی اینست که این جمله يك یا دو ویا سه بار تکرار شده‌است.

وقتی ضبط تمام می‌شود، تهیه کننده، این نوار عجیب و پر اشتباه را همراه نوارهای موسیقی و صحنه‌اش، بر میدارد و به اتاق «ادیت» می‌رود تا آنرا بصورت برنامه‌ی قابل قبول در آورد.

## اتاق ادیت: پاک کردن

## و آمدن کردن نوار

آدم بی‌خبری که لحظه‌ای اول وارد اتاق ادیت میشود، لحظه‌ای متعجب بر جای میماند. مدتی نمی‌داند که چرا از همه سوی این اتاق صداهای عجیب و غریب بلند است. مخلوط عجیبی است، موسیقی کلاسیک، یا ترانه‌ای سبک، و سخنرانی بهداشتی یا غزل عاشقانه، یا تفسیر سیاسی با هم در آمیخته است. همه‌ی این صداها هم عادی نیست. بعضی از این صداها بصورت جبر جبر شنیده می‌شود و کلمات بصورت بسیار سریع و نامنظمی از بلندگوها بیرون میریزد. تهیه کنندگان، دور تادور اتاق، پشت دستگاهائی نشسته‌اند، و نوارهای را که از استودیو با خود آورده‌اند می‌شنوند و اغلب آنها برای سرعت عمل، نوار را با دو برابر سرعت معمولی میشوند و کلماتی



اتاق ادیت: تهیه کنندگان نوارها را پاک می‌کنند.

را که برای شخص عادی مفهوم و قابل تشخیص نیست، مثل صدای عادی می‌شنوند و تشخیص میدهند. هر کدام آنها جلوی دستگاهی بنام «ادیتال» که نوار را برای بریدن روی آن فرار میدهند نشسته‌اند و تیغی بدست دارند و حلقه‌ای نوار چسب زیر پایشان پراست از نوارهای بریده بریده و با چنان سرعتی نوار را می‌برند و می‌چسباند که دیدنی است بعضی از این تهیه کنندگان چنان مهارتی در کار ادیت دارند که حتی برای تهیه کنندگان اروپائی هم حیرت آور است. آنها گاهی با همین کار بریدن و چسباندن، طرز تلفظ يك کلمه را بصورت لازم تغییر میدهند ویا کلمه‌ای را با چسباندن دو صدای مختلف که از قسمت دیگر نوار بریده‌اند می‌سازند. در حرحال به هر ترتیبی که هست نوار را شسته و رفته و تمیز می‌کنند. همه‌ی جملات نادرست و کلمات غلط آنرا بدور می‌ریزند و نوار «ادیت» شده نواری است که معمولاً آماده‌ی پخش است. اما بازم به این سادگیها آنرا پخش نمی‌کنند!

## مراقبت‌های بعدی

تهیه کننده بعد از اینکه مدت دقیق نوار و مشخصات دیگر آنرا روی ورقه‌ای که پشت جلد نوار چسباندند، یادداشت کرد، جمله‌ی «ادیت شد» را هم می‌نویسد و امضاء می‌کند و آنرا با نسخه‌ای از متن اصلی که داخل جعبه گذاشته‌است به کمیته برمی‌گرداند. بزرگ دبیر یا سردبیر کمیته آنرا می‌شنوند و اگر ایراداتی داشت یادداشت می‌کنند، و پشت نوار را امضاء می‌کنند و به تهیه کننده میدهند که پس از ادیت مجدد به اداری نظارت بعد. در اداری نظارت رادیو باز عده‌ای مامور کنترل هستند که باید برنامه را برای آخرین بار بشنوند و اجازته‌ی پخش بدهند. این عده اغلب از میان دبیران و لیسانس‌های ادبیات انتخاب شده‌اند و کسانی هستند که اشتباهات دستوری یا لغوی را در نوار تشخیص میدهند و در گزارش خود می‌نویسند، و باز نوار را به تهیه کننده میدهند که آن قسمتها را حذف یا اصلاح کند و گاهی هم اگر اشتباه بزرگی پیدا کنند که اصلاحش ممکن نباشد، مینویسند که برنامه قابل پخش نیست.

در این موارد است که باصطلاح رادیویی‌ها، يك کمیته «بند آب داده‌است»! و باید با عجله عوامل برنامه را جفت و جور کند و بفکر تهیه برنامه‌ی دیگری بیفتد ویا برنامه را از نو ضبط کند. تا مراقبت کننده بر پشت نوار جمله‌ی «قابل پخش است» را بنویسد، هیچ برنامه‌ای را نمی‌توان پخش کرد.



بایگانی نوارها

اغلب ایرادات مراقبت کننده به طرز تلفظ کلمات و اسامی است، مثلاً گاهی اتفاق می‌افتد که يك اسم فرنگی در سرتاسر نوار چندین بار تکرار شده و گوینده هم آنرا نادرست تلفظ کرده‌است. در این صورت دیگر مهارت ادیت کننده هم کاری از پیش نمی‌برد و بجز تجدید ضبط چاره‌ای دیگری نیست. بعد نوارها که به ترتیب ساعات مرتب شده و روپهم گذاشته شده است به استودیوی پخش میرود. مامور پخش نوارها را پشت سرهم پخش می‌کند و پس از خاتمه هر نوار، مهر «پخش شد» را پشت آن می‌زند و به «آرشیو» نوار می‌فرستد. متن اصلی نیز قبلاً به آرشیو رفته است. بعد از این لحظه، دیگر نوار از دسترس همه خارج است و بعنوان سندی دیگر در «آرشیو» نگهداری میشود. از آن بعد هیچکس نمیتواند نوار یا متن برنامه را از «آرشیو» بگیرد، مگر آن که اجازه نامه رسمی در میان باشد. از میان این نوارها آنها که جزء ذخایر رادیو شمرده می‌شود و همیشه می‌توان از آنها استفاده کرد، برای همیشه در گنجینه‌ی رادیو باقی می‌مانند و بقیه‌ی نوارها پس از سه ماه نگهداری پاک می‌شوند تا برای ضبط برنامه‌ی دیگری از آنها استفاده شود.

\*\*\*

این سرگشت يك برنامه رادیویی است که بشواری تهیه میشود و آسان بگوش شما می‌رسد. و چه بسا پس از شنیدن، شانه‌ها را بالا باندازید، اخم کنید و بگویند: این هم شد برنامه؟! \*



هنریشگان (مصنق و مقبلی) هنگام ضبط

## جامعه شناسی رادیو و تلویزیون

بقیه از صفحه ۱۸

که در گروهها این تاثیر اهمیت کافی دارد. اولاً از يك سو وسایل ارتباط جمعی، به دلایلی که قبلاً گفته شده، مایلد اختلافات طبقاتی را در زمینه‌های مختلفی کاهش دهند. از سوی دیگر رادیو و تلویزیون بعضی از طبقات مردم را که به علل جغرافیایی، نك افتاده بودند، از اثرهای خود خارج می‌کند. مثلاً مردم کوهستان و دهقانان دور از شهرهای بزرگ اکنون لااقل به طور انضمامی در زندگی اجتماعی شهری‌ها شرکت دارند. خصوصیت‌های ولایتی در کار از بین رفتن است. بالاخره در سطح وسیعتر، تحت تاثیر رادیو و تلویزیون، موانع بین کشورهای و عادات و فرهنگ‌های ملی آنها کاهش یافته است. از این مفیدتر برای تقاض بین ملتها، منادله برنامه‌های فرهنگی است که توسط سازمانها و موسسات بین‌المللی شروع شده و احتمالاً به كك پیشرفت فنی، چند برابر خواهد شد.

در تلاش برای پیش‌بینی تاثیرات رادیو - تلویزیون روی تحول جوامع انسانی در يك دوره طولانی، بیوسته به دو گرایش مختلف بر می‌خوریم: اولی دلایل بسیاری می‌آورد که این دو وسیله ارتباطی را عامل نیرومند زدندگی طبقات اجتماعی و ملت‌ها و اشاعه فرهنگ حتی در محیط‌هایی که ورود به آنها ممنوع بوده است بدانند.

گرایش دوم، بعکس، دلایلی به همان استحکام می‌آورد که خطرات يك «شبه فرهنگ» را که تهدید کننده فرهنگ واقعی است یادآور شود، و معتقد است که رادیو - تلویزیون یعنی بی‌روزی آسان‌بندی، کاهش همه ارزشها، تاحد فقر و حقارت، سقوط شخصیت به شیخ توده، و بالاخره یعنی يك افیون واقعی ملتها. در نهایت، رادیو و تلویزیون به تهایی عوامل تغییر دهنده قطعی در یکی از دو جهت یاد شده در بالا نیستند. نقش آنها کوچکتر از اینست: آنها، با اختیار قول «گورده» امکان‌های زمان ما هستند و مثل هر تکنیک جدید دیگری، باید مراقبت شوند و رام شوند. شناخت آنها از نظر اجتماعی، بدون شك به بزرگ امکاناتشان كك می‌کند و هدایت تاثیراتشان را، قبل از آنکه دیر شده باشد، ممکن می‌سازد.

بایان

# دنیای مهربان و پر تلاش روزنامه فروش



صدای روزنامهفروش همیشه با خاطره می‌آید. با خاطره‌ای که با صدای او اوج می‌گیرد، بهن می‌شود و در سکوت پس‌کوچه‌ها خاموش می‌گردد. با صدای روزنامهفروش همیشه به کودکی می‌گردد، به روزهای پستی خبری، روزهای اشک برای یک تکه لواشک. و بعد از ظهرهای «به‌قل دول» که گرمترین لحظه بازی را زنگ روزنامه فروش از هم می‌پاشید و روزنامه از لای در روی زمین ولو می‌شد. و ماکه هر کدام می‌خواستیم خود را به آن برسانیم، دوان دوان به سمت در می‌دویدیم و چه روزها که اوراق آن در

کشاکش دستهای ما پاره می‌شد. اوراق پر از جنگ، پر از کودتا و کشتار، جنایت، تصادف. و بعد از ظهر که در انتهای خود شب می‌شد و شب به‌روز می‌رفت و روز به‌بعد از ظهر، و دوباره روزنامهفروش و دوباره فریاد اضطراب‌آلوده او که «کودتا در...» «کشتار در...» و ما که بی‌اعتنا به خبرهای روز، خستگی برخوردها و بازی‌هایمان را در کنار هم و در حل کردن جدول کلمات متقاطع روزنامه در می‌کردیم و دوباره به‌تفاهم می‌رسیدیم و در تقاهمها به‌خواب... و فردا باز انتظار روزنامه بود و جدول.

## روزگاری که روزنامه‌فروش در کشاکش احزاب و گروه‌های سیاسی تأمین جانی نداشت.

از: احمد اللهیاری

خواب آلوده، که زنجیروار سراسر کوچه را در برگرفته‌اند. این صف روزنامه‌فروش‌هاست که به‌انتظار رسیدن نوبت و گرفتن سهمیه روزنامه‌های خود و رساندن آنها به من و شما خواب را بر خویش حرام کرده‌اند. \* \* \* تاریخ مطبوعات ایران با انتشار روزنامه «میرزا صالح شیرازی» آغاز می‌شود. این روزنامه در زمان سلطنت محمدشاه قاجار، در سال ۱۲۰۳ هجری قمری، در تهران منتشر شد و شامل اخبار داخلی و خارجی بود. بدون شک تاریخ روزنامه فروش

در ایران نیز همزمان با انتشار این روزنامه و از همین سال آغاز می‌شود. و تا امروز ادامه می‌یابد. اما مسلم این است که روزنامه‌فروشی در ابتدا ضمیمه شغل‌ها و حرفه‌های دیگر نظیر کتابفروشی و خرازی بوده است و روزنامه‌ها در جا‌های گوناگون و در دکانهای پررفت و آمد سرگذرها یافت می‌شده است. در هر حال روزنامه فروش تا بعد از انقلاب مشروطیت چهارم مشخصی ندارد و حتی تا قبل از شهریور ۱۳۲۰ شکل معینی به‌عنوان یک حرفه به‌خود نگرفته است. از سالهای بعد از ۱۳۲۰ و ورود منتقدین و جناح‌ها و اتفاقات سیاسی است که توجه مردم به‌روزنامه و وقایع سیاسی زیاد می‌شود و در کنارش روزنامه‌فروشی به‌عنوان یک حرفه شکل می‌گیرد و تا به صورت امروزی ادامه می‌یابد. روزنامه فروش تا قبل از تأسیس «اتحادیه فروشندگان جراید» شکل خاصی نداشت. هر روزنامه‌ای چند کارگر به‌عنوان «موزع» در اختیار داشت که آن روزنامه را از چاپخانه تحویل می‌گرفته و با داد و فریاد، در حالی که عنوانهای مهم آن را با صدای بلند جار می‌زدند، در خیابان‌ها به جستجوی مشتری می‌پرداختند. آنها چند درصد از کل فروش را به‌عنوان

دستمزد برای خویش برمی‌داشتند. در آن سالها رقابت شدیدی بین مطبوعات برای کسب تیراژ وجود داشت و از طرف دیگر مطبوعات سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ اکثراً از طرف احزاب و گروه‌های مختلف سیاسی منتشر شدند و همیشه به علت تضادهای عقیدتی، روزنامه‌فروش‌ها که موزعین این نشریات بودند، هدف حمله و آواز افراد احزاب مخالف قرار می‌گرفتند. مروری در دوره‌های روزنامه‌های آن دوره، این مسئله را به‌خوبی روشن می‌کند. زیرا بدون استثناء در دوره این مجلات و روزنامه‌ها به‌مطالبی برمی‌خوریم که حاکی از آسیب دیدگی روزنامه‌فروش‌هاست. آقای غلامرضا سرباز حسینی‌معاون اتحادیه فروشندگان جرایدتهران می‌گفت: «در آن سالها به‌هیچوجه برای ما تأمین جانی وجود نداشت. صبح که از خانه بیرون می‌آمدیم به‌هیچوجه این امید را که به‌خانه برگردیم نداشتیم. همیشه افراد مخالف روزنامه‌هایی که ما آنها را بخش می‌کردیم، در صند آزار رساندن به‌ما بودند. یکروز، بعد از استعفای قوام‌السلطنه، عده‌ای از توده‌یی‌ها مرا در یکی از کوچه‌های لاله‌زار غافلگیر کردند و به‌شدت مشروب کردند. شدت ضرباتی که به‌من وارد آمد به‌حدی



بود که من چندین روز در بیمارستان بستری شدم. تا چند سال پیش، روزنامه فروش به‌هیچوجه تأمین نداشت. روزنامه‌فروش‌ها گذشته از اذیت و آزاری که می‌بردند، همیشه در خطر بیکاری بودند، زیرا روزنامه‌های آن دوره اکثراً با مشکلات مالی روبرو بودند و عدم انتشار پارهای از آنها که با سقوط کابینه‌ها و از هم پاشیدگی احزاب و گروه‌هایشان پیش می‌آمد، بیکاری روزنامه‌فروش‌ها هم به‌دنبال داشت. 

غلامرضا کسمانی

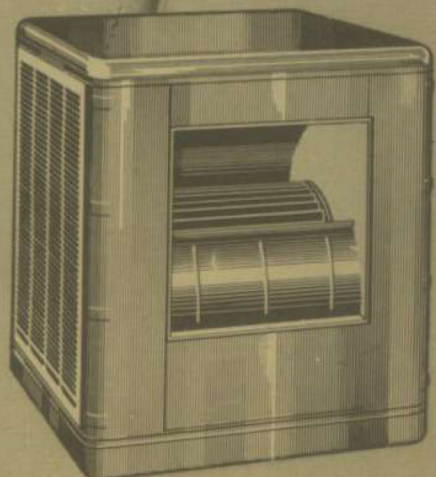
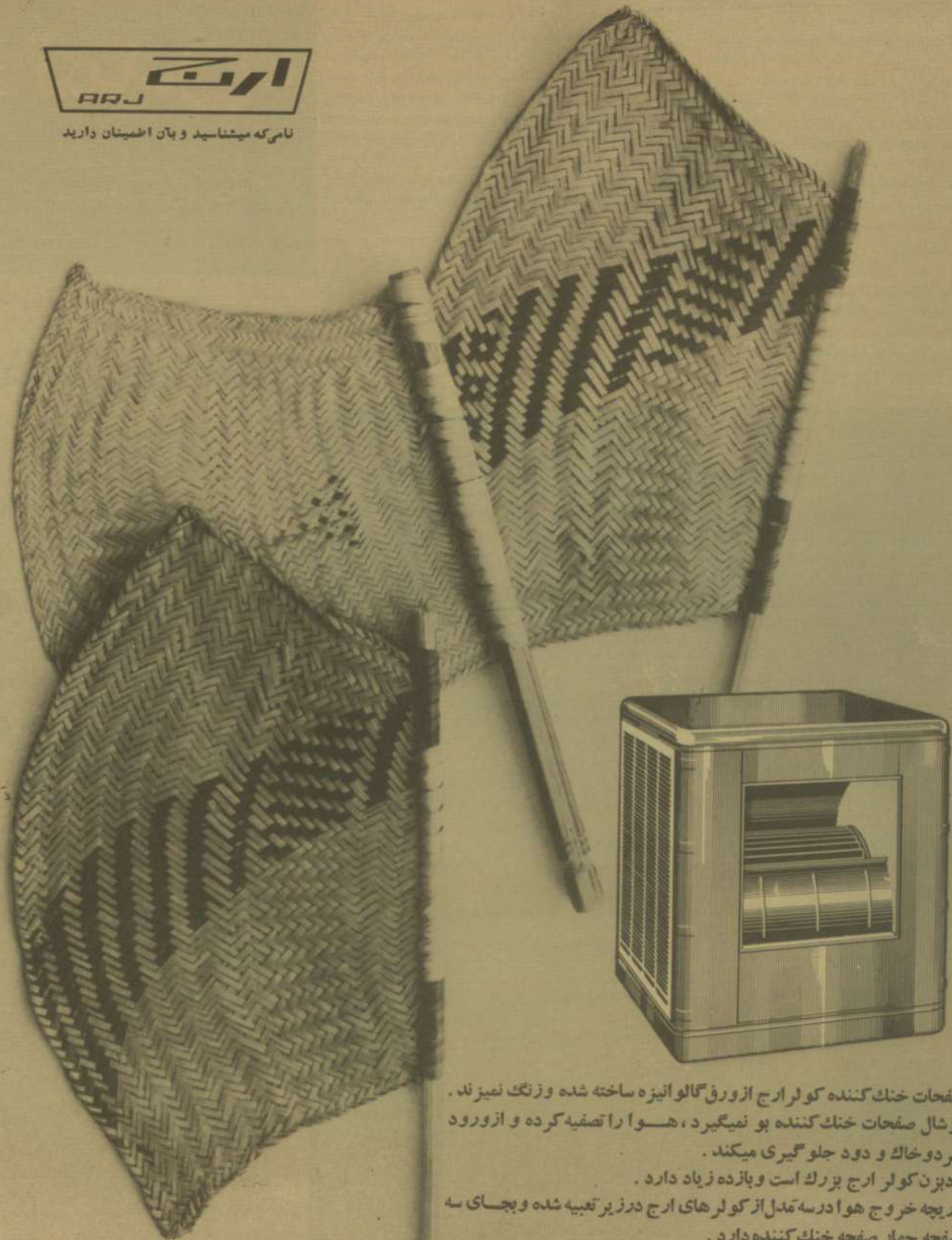
سالها بعد توزیع جراید در تهران شکل دیگری به‌خود گرفت. شخصی بنام «حاجی‌ستازانه» توزیع مطبوعات تهران را در انحصار خود گرفت و در حقیقت تمام روزنامه‌فروش‌ها را بدل به‌پادو و کارگر اجیر خود ساخت. غلامرضا کسمانی، یکی از معروف‌ترین روزنامه‌فروش‌های تهران، در این باره می‌گفت: «ما تا قبل از تأسیس سندیکا واتحادیه روزنامه‌فروش‌ها، وضع بسیار آشفته و پریشانی داشتیم. هیچگونه تأمینی نداشتیم و هیچ مقام و مرجعی وجود نداشت که از ما دفاع کند و حامی حقوق حقه ما باشد. خط‌سیرها و محل‌هایی را که ما در آن خطوط، روزنامه می‌فروختیم از ما می‌گرفتند و به‌دیگران می‌دادند. تا اینکه به‌همت آقای عوض عوض‌پور، روزنامه فروش‌ها دور هم جمع شدند و اتحادیه فعلی را پدید آوردند. این اتحادیه سر و سامانی به وضع روزنامه‌فروش‌ها داده است، از آنها حمایت می‌کند و برای آنها درمحل‌های مختلف شهر میزهایی گذارده و وضع ثابت و مشخصی برای آنها بوجود آورده است.»

\* \* \* امروزه در تهران ۸۲ روزنامه و مجله و هفته‌نامه منتشر می‌شود که کلیه آنها از طریق اتحادیه فروشندگان جراید در اختیار روزنامه‌فروش‌ها گذارده می‌شود. بیست درصد از فروش متعلق به روزنامه فروش است و پنج درصد از کل فروش متعلق به اتحادیه، که از درآمد حاصل از این پنج درصد، مخارج اتحادیه و حقوق کارمندان و کارگران آن را تأمین می‌کنند. در تهران بیش از ۸۰۰ روزنامه‌فروش مشغول کار هستند که خود به‌سه دسته تقسیم می‌شوند. اول: روزنامه فروشهایی که تخت روزنامه فروش دارند و هر روز صبح قبل از طلوع آفتاب به‌مرکز توزیع تهران مراجعه می‌کنند و سهمیه خود را دریافت می‌کنند و برای فروش روی تخت‌های خود می‌چینند. دوم: روزنامه‌فروش‌های دوچرخه سوار که اکثراً کارگر روزنامه‌فروش‌های صاحب تخت هستند. سوم: تعداد معدود و اندکی از روزنامه‌فروش‌های پیاده که روزنامه‌ها را در خیابانهای پر رفت و آمد شهر با بلند خواندن عنوان‌های مهم آن به‌فروش می‌رسانند. این گروه روزنامه فروش قبلاً تعدادشان زیاد بوده، ولی امروزه بسیار تقلیل یافته است. آقای غلامرضا سرباز حسینی در این مورد می‌گفت: «این دسته روزنامه‌فروش‌ها بازمانده همان تشکیلات قبل از اتحادیه است. در سالهای پیش، این گروه اکثریت روزنامه‌فروش‌ها را تشکیل می‌دادند، ولی به‌علت سوءاستفاده‌هایی که می‌شد، اتحادیه فروشندگان جراید تصمیم گرفت روزنامه فروش‌ها را از این شکل خارج کند. چون عده‌ای از روزنامه‌فروش‌ نبودند، روزنامه‌های باطله را خریداری می‌کردند و با جار و جنجال آن را به‌عنوان «فوق‌العاده» به مردم





نامی که می شناسید و بان اطمینان دارید



صفحات خنک کننده کولر ارج از ورق گالوانیزه ساخته شده و زنگ نمی زند .  
 پوشال صفحات خنک کننده بو نمیگیرد ، هوا را تصفیه کرده و از ورود  
 گرد و خاک و دود جلوگیری میکند .  
 بادبزن کولر ارج بزرگ است و پاوره زیاد دارد .  
 در پیچه خروج هوا در سه مدل از کولرهای ارج در زیر تعبیه شده و بجای سه  
 صفحه چهار صفحه خنک کننده دارد .  
 یک مدل از کولرهای ارج پرتابل است و پایه چرخدار دارد و میتوان آنرا  
 بدلتخواه خود جابجا کرد .

### کولر ارج محصول تکنیک بر تراج

و ، در مقابل ، مبلغی در همین حدود به اتحادیه فروشندگان جراید بدهکاریم .  
 با این تفاوت که اتحادیه ، طبق اسناد و مدارکی که در دفاتر ثبت است ، از ما طلبکار است ، ولی ما بدون مدرک از مردم طلبکاریم . اگر اتفاقی برای یک روزنامه فروش بیافتد ، اتحادیه مطابق مدارکش طلب خود را از ورثه روزنامه فروش وصول می کند ، ولی کسی نیست که بتواند طلب ما را از مردم بگیرد .  
 مسئله دیگر این است که عده ای از مردم بدون تصفیه حساب یا روزنامه فروش محل ، اسباب کشی کرده ، تغییر مکان می دهند و به این موضوع توجه ندارند که مثلا سود روزنامه فروش از فروختن یک روزنامه کیهان یا اطلاعات فقط یک ریال است و علاوه بر اینکه این سود را به روزنامه فروش بر نمی گردانند ، با عدم پرداخت کلیه پول بدهی خود ، باعث ضرر و زیان روزنامه فروش می شوند .  
 مشکل دیگر ناراحتی های است که گاهی از اوقات مامورین شهرداری برای روزنامه فروش ها ایجاد می کنند و اغلب اتفاق می افتد که به بهانه ایجاد سد معبر از ادامه کار ما جلوگیری می کنند .  
 جا دارد مسئولین جراید و مدیران و نویسندگان از شهرداری بخواهند که همکاری بیشتری با روزنامه فروش ها داشته باشند . چون طبق قوانین موجود ، فروش مطبوعات در هر نقطه شهر آزاد است .

آقای سرباز حسینی در این مورد می گفت : یکی دیگر از مشکلات روزنامه فروش ها بیمه نبودن آنهاست . جا دارد مدیران جراید این خدمتگزاران گمنام را هم در نظر بگیرند و ترتیبی برای رفاه آنها بدهند .

روزنامه فروش در دوره ما و در شهر ما ، نقش واسطه را بازی می کند . واسطه بین آنکه از طریق مطبوعات در پی « با خیر شدن » است ، و وسیله ارتباط . روزنامه فروش ، زحمتکش ، فعال و صمیمی است . کار او راجع به نیم .



غلامرضا سرباز حسینی



می فروختند . و باعث بی اعتمادی مردم به روزنامه فروش ها می شدند .

تخت یا میز روزنامه فروش یك قفسه كم ارتفاع و عرض با يك تخت مستطیل شكل و پایه کوتاه است . این میز را روزنامه فروش ها اصطلاحاً « بساط » می خوانند . فاصله این میزها با هم ، در مناطق پررفت و آمد نظیر خیابانهای نادری و شاه ، حداقل سیصد متر و در مناطق كم رفت و آمد دو کیلومتر است . روزنامه از روی میز به دو صورت

فروخته می شود :

الف - فروش آبی به مشتری های عابر .

ب - فروش توسط روزنامه فروش های دوچرخه سوار .

خریداران گروه الف اشخاصی متفرقه و رهگذران هستند و خریداران گروه ب مشتریان ثابت نظیر منازل ، دكانها ، شركتها و كارخانجات . روزنامه فروش دوچرخه سوار تعدادی روزنامه از میز تحویل می گیرد و در مسیری که توسط اتحادیه فروشندگان جراید تعیین شده بفروش می رسانند . این نوع مشتری ها اغلب پول روزنامه و مجلات را در آخر هفته و یا در پایان ماه می پردازند .

تخت روزنامه فروش دارای سرفقلى است و سرفقلى این میزها بستگی به مركزیت محل دارد و كمی یا زیادى عبور و مرور در آن دور و بر . سرفقلى بعضى از این میزها بمسى هزار تومان می رسد .

هر روزنامه فروش صاحب میز بطور متوسط روزانه سیصد ریال درآمد دارد و دوچرخه سواران و روزنامه فروش های دوره گرد هر کدام در حدود یکصد و پنجاه ریال ، که این مبلغ با توجه به هجده ساعت تلاشی که يك روزنامه فروش در طی روز می کند مبلغ بسیار اندکی است .

سن روزنامه فروش ها بین پانزده تا ۷۵ سال است که بعضی از آنها ۳۵ سال سابقه روزنامه فروشى دارند . روزنامه فروش ها اغلب كم سواد هستند ولی از نظر اطلاعات عمومی معلومات گسترده ای دارند و عده ای از آنها قدرت زیادى در تجزیه و تحلیل مسائل سیاسى دارند .

مشكلات و درد دل های روزنامه فروش ها

با یکصد و بیست روزنامه فروش در تهران مصاحبه و گفتگو کرده ایم که همگی آنها از تشکیلات اتحادیه فروشندگان راضی بوده اند . پارهای از ناراحتی ها که متوجه روزنامه فروش هاست نداشتن تامین آتیه است . غلامرضا کسمانی ، روزنامه فروش میدان فردوسی ، در این مورد می گفت : « ما روزانه بطور متوسط هجده ساعت کار می کنیم . همیشه در حدود پنج هزار تومان از مردم طلبکاریم

# « تمدن »

ترجمه: دکتر حسن مرندی

- ۱۵ -

## عظمت و اطاعت

### قسمت اول

- میکل آنژ در اواخر عمر مظهر پیوند بین رنسانس و جنبش ضد پروتستان شد.
- در قرون گذشته رستاخیز هنری فقط به هنرمندان صاحب قریحه وابسته نبود، بلکه به قدرت تخیل و انرژی حامیان هنر نیز مربوط بود.
- هنرمندان بزرگ قرن شانزدهم اعتقاد داشتند که ایمان به انسان کمک می کند تا زندگی را سامان دهد.

به رم برگشته‌ام و روی پله های کلیسای کهنسال «سانتا ماریا ماجوره» Santa Maria Maggiore ایستادم. میور و مرود دوزخی شهر رم آثرا چون گردابی در میان گرفته است. اما اگر بدون آن بروید ستون های اصیل کلیسای قرن پنجم را خواهید یافت و بالای آنها موزائیکهای داستان های « عهد قدیم » را که تقریبا دیرین ترین تصویر داستانهای انجیل هستند که اکنون وجود دارند.

از آن هنگام که کلیسای قدیمی سن پیترو ویران شد، دیگر جایی در رم نیست که تاثیر نیرومند کلیسای مسیحی قبل از هجوم ژرمن ها را بر انسان بگذارد. این عظمتی است که بگبار کلیسای روم به آن دست یافته بود و بایستی بار دیگر دست می یافت. اگر کسی بالای بام « سانتا ماریا ماجوره » برود می تواند خیابانهای دوازده و مستقیم را که کیلومتر ها بالا و پائین می روند و هر کدام به میدانی در جلوی کلیسای معروفی ختم می شوند، ببیند. کلیسای « لاران » Lateran « تربیتادنی مونتی » Trinita dei Monti در هر کدام از میدان ها ابلهک ها یا ستون های مصری سر بر افراشته اند، که نشانه های آن نخستین تمدن دولت الهی اند که روم جای آثرا گرفت.

رم پایی که تا قرن حاضر باقی مانده، اجرای عظیم ترین برنامه شهر سازی است که تاکنون انجام شده است و شکفت این شهر بدست تنها یک نسل ساخته شد آنگاه پس از دورانی که بنظر میرسد شهر رم کاملا دوام گرفته شده و تقریبا از روی نقشه پاک گشته است. این شهر ویران و سوزانده شد، مردم شمال اروپا راقضی بودند و ترک ها وین را تهدید میکردند. بنظر متفکری دورانیدیش (مانند روشنفکران سال ۱۹۴۰ فرانسه) چنین می نمود که تنها راهی که پیش پای مقام پاپی مانده آن

است که وابستگی خود را به تلالی امریکا که سده وار از طریق اسپانیا میرسد، بپذیرد. اما می بیند که چنین نشد. رم و کلیسای آن بسیاری از زمینه ها را که از دست داده بود باز فراچنگ آورد و مهمتر اینکه به نیروی روحی عظیم بدل شد. آیا این نیروی تمدن بخش بود؟ ما در انگلیس عادت داریم پاسخ منفی به این پرسش بدهیم. ما زیر تاثیر تسلیهای پیاپی از عناصر لیبرال و مورخان پروتستان بوده ایم که گفته اند جامعه ای که بر اساس اطاعت، سرکوبی و خرافات بنا گرفته نمیتواند براستی متقدم باشد. اما هرکس که اندکی احساس تاریخی و وارستگی فلسفی داشته باشد نمیتواند در برابر آرمانهای بزرگ آن اعتقاد پرشور به تقدس، آن سر ریز شدن نبوغ آدمی در خدمت خداوند، چشم برهم گذارد و پیروزی های آثرا که در هر قدم، در رم باروک Baroque میتوان دید نادیده بگیرد. این هرچه باشد نه وحشیانه است، نه دهانی مآب، این را نیز حساب کنید که رستاخیز کاتولیکی یک نهضت خلق بوده که از طریق مناسک، شمایل ها و رموز مذهبی، ژوف ترین نیاز های خود را ارضاء کرد، بطوریکه روح مردم در آرامش بود. گمان میکنم تاگاهی به رم پایها نیفتند، این باید از تعریف کلمه تمدن خودداری کنیم.

## پیوند بین رنسانس و جنبش ضد پروتستان

نخستین نکته آشکار آن است که آنها که میگویند رنسانس نبوغ ایتالیایی را فرسود برخطا هستند. پس از ۱۵۲۷ یک دوران یاس و عدم اطمینان فرا رسید ولی این شکفت نیست. مورخان میگویند غارت رم بیشتر رمز و کتابهای بود تا یک حادثه مهم تاریخی، آری گاه رموز و کتابیات بیش از حقایق بر تخیل آدمی اثر میگذارند، و بهرحال غارت رم هرکس را که شاهد آن بود کفایت میکرد. « روز جزا » (شکل ۱۱۴) اثر میکل آنژ را که به سفارش کلفت هفتم تهیه شد و نوعی کفاره برای این غارت بود یا چند تا از آثار و افائل بنام « دیسپوتا » Disputa با « آفریتش آدم » مقایسه کنید، در خواهید یافت تغییری اساسی در تخیل جهان مسیحی راه یافته است.

میکل آنژ از کشیدن « روز جزا » آگاه داشت. در زمان پاپ پل سوم جانشین کلفتت به ادامه این اثر اما بمنظوری دیگر تزیینت واقع شد، این دیگر عمل کفاره دادن نبود، تلاشی برای منجلی کردن رومیان وحشتناک نیز نبود، بلکه نخستین و بزرگترین اعلام قدرت کلیسا و نمایشگر بلای بود که بر سر رافضییان و انشعابیان نازل شد.



شکل ۱۱۴: میکل آنژ: روز جزا

« روز جزا » به دوران شدت عمل تعلق دارد زمانی که کلیسای کاتولیک با روحیه منزله گرائی شبیه روحیه پروتستانها، به حل مسائل خود می پردازد. شکفت اینکه این دوران بدست پاپ پل سوم آغاز شد، زیرا او از بسیاری لحاظ آخرین فرد پاپی های انسان گرا بود. او در عهد فساد پرورده شده بود و برای آن کاردینال شد که خواهرش معروف به لابلای La Balla معشوقه الکساندر بودزیا بود. از نظر فرهنگ و معنوی با مردم، او انسان عهد رنسانس بود در نخستین نگاه او چون روباهی پیر مکار مینماید، اما اگر به تصویری که تیتیان Titian از او کشیده (شکل ۱۱۵) و یکی از بزرگترین چهره نگاری های تاریخ هنر و اکنون در ناپل است، بنگرید، سری کهنسال و خردمند دارد و هرچه بیشتر بنگرید تصویر تاثیر گذارتر میشود.

پاپ پل سوم دو تصمیم مهم گرفت که با موفقیت با جنبش اصلاح دینی مقابله کرد. او فرقه بسومی را تصویب کرد و شورای ترنت Trent را بنیاد نهاد. به مدای فریب بیست سال، چند صد اسقف و کاردینال از سراسر دنیای کاتولیک در کلیسای جامع ترنت گرد آمدند و راجع به آینده کلیسا بحث میکردند. بسیاری از مباحث راجع به خط مشی کلیسای کلیسا، مثل علوم الهی بود، اما شورا در پایان کار خود

نقشهای برای احیای کیش کاتولیک کشید که تا نیمه قرن نوزدهم بخوبی دوام کرد. میکل آنژ نمیتوانست هیچ دستوری از جانب پاپ را رد کند، او نه فقط « روز جزا » را تکمیل کرد، بلکه نقاشی دیوار اسرار آمیز و دهشت آور نمازخانه پولین (شکل ۱۱۶) را کشید که در آن در چهره پولس قدیس، درد و رنج بصیرت روحی از کوری در شرف وقوع را نشان میدهد، و بیشتر از این جهت گیراست که در واقع چهره آرمانی خود میکل آنژ است.

او در ۱۵۴۵ مقام معمار باشی کلیسای سن پیترو را از جانب پاپ قبول کرد. بدین سان طول عمر میکل آنژ همراهِ نبوغ او سپید شد که پیوند نمایان بین رنسانس و جنبش ضد پروتستان شود.

یکی از دلایل آنکه چرا معماری قرون وسطایی و رنسانس این قدر بهتر از معماری عصر سانس است این است که معماران هنرمند بودند، معماران استاد کلیسای گوتیک کار خود را با گنجبری و کنده کاری در رواق ها شروع میکردند، در عصر رنسانس برولنگو اصلا مجسمه ساز و برارمانه اصلا نقاش بود، و افائل، پروزی Peruzzi و گلیلیورومانو Giulio Romano همه نقاشانی بودند که در میانسالی معمار شدند.



شکل ۱۱۵: تیتیان: پاپ پل سوم

## Pietra da Cortona

خواهیم دید پیترا داکورتونا نقاش و برتنی مجسمه ساز بود. این مهارتها به کار آنان قدرت ابداع و ذوق رعایت تناسب هائی را داده که برشالوده بررسی پیکر انسانی قرار داشته است، حال آنکه شناخت قدرت، کشش آهن و فولاد و سایر شرایط لازم برای معماری مدرن، همواره چنین قدرت ابدایی ایجاد نمیکند.

باری از همه این معماران غیر حرفه ای، میکل آنژ ماجرا طلبتر بود، و رعایت سبک های کلاسیک و نیاز های مملی او را محمود نمیگرد. طرحهای او برای برج و باروی فلورانس هم از لحاظ رعایت معیار های نظامی اصیل و بی همتاست و هم چون آثار عالی هنر انتزاعی بنظر میرسد.

شاید فقط میکل آنژ آن قدرت روحی را داشت که انبوه ناپسامان و عظیم کلیسای سن پیترو را به هم ببیوندد و یک سامان واحد بدهد.

چهار معمار چیره دست قبل از او روی این بنا کار کرده بودند، بی های مرکزی و قسمتهائی از دیوار های محیطی قبلا ساخته شده بود، اما فقط میکل آنژ میتوانست مهر شخصیت خود را بر این بنا بزند و به آن وحدت ببخشد. این طرح بیش از همه طرح های او عنصر مجسمه سازی دارد، واحدی عظیم و ساده است که چشم را به دور خود میگردد، چنانکه گویی پیکری تراشیده است.

## بنایی اثر گذار

گنبد سن پیترو را همه می شناسند، و فرهاست که دلدادگان هنر از دیدن قوسهای اصیل و پروان آن (شکل ۱۱۷) که بیان کننده آرزو های روحی میکل آنژ بود به جنبه در می آیند. شاید این اثر گذار ترین گنبد اروپا باشد، و به آسانی بر سایر گنبد های رومی که سراسر شهر را گرفته فرمان میراند. اما همه قراین حکم میکند که این گنبد مظهر نیات نهائی میکل آنژ نبوده است. شما در این طرح می بینید که میکل آنژ میخواست است گنبد بیشتر مدور و کمتر بونک نیز باشد (شکل ۱۱۸).

در واقع طرح این گنبد از آن معماری بنام دلایورنا Della Porta است، که پس از مرگ میکل آنژ تهیه کرده است. باری می توانیم آثرا تحسین کنیم و بیشتر درباره دلایورنا ببیندیم. دلایورنا در واقع یکی از چند معمار چیره دست، در اواخر قرن شانزدهم در رم بود. مردانی که مسئول اجرای نقشه های عظمت طلبانه پاپ سیکستوس پنجم بودند.

دومینکو فونتانو Domenico Fontana و بقیه همه طراحان متوسطی بودند، یک دلیلش آن است که رستاخیز هنری فقط به هنرمندان جداگانه و صاحب قریحه وابسته نیست، بلکه به قدرت تخیل و انرژی حامیان هنر نیز مربوط است.



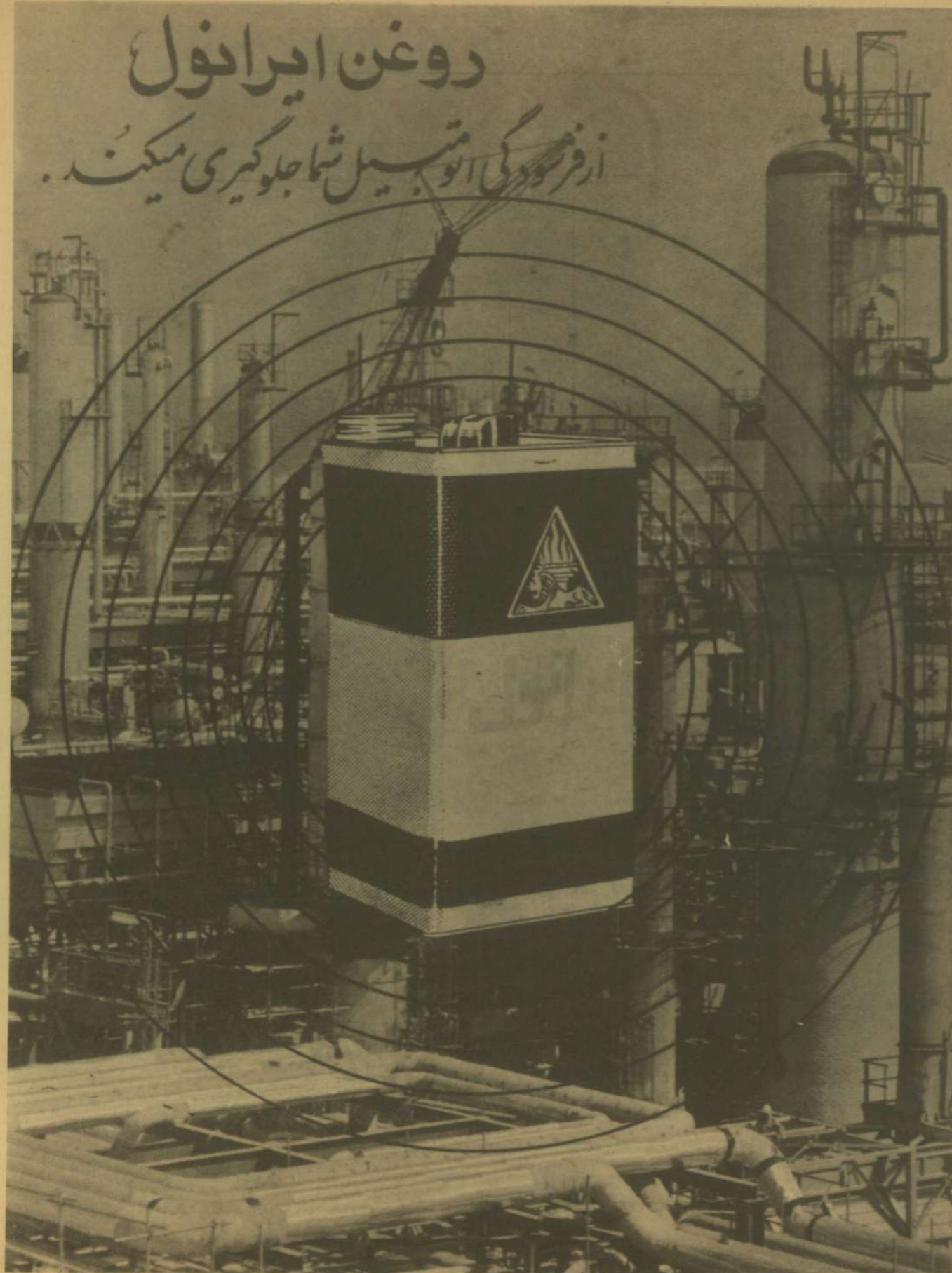
شکل ۱۱۶: میکل آنژ: پولس قدیس



شکل ۱۱۷: سن پیترو - رم

# روغن ایرافول

از فرمولی انوبیل شما جلوگیری میکند.



نماز و دعا میگردانید، برینتی اغلب به مکاشفه می‌نست، و اعمال و فریاض سن ایگناتیوس را انجام می‌داد، حتی روئیس Rubens هر روز صبح قبل از آغاز کار در نماز جماعت شرکت می‌جست. منشا استننا کراواجیو Cravaggio بود که به قهرمانان نمایشنامه های مدرن می‌مانست، با این تفاوت که از قضا خیلی خوب نقاشی میکرد. این گروهین به کلیسائش از ترس تفتیش عقاید نبود، بلکه بر اساس این اعتقاد ساده بود که ایمان الهام بخش قدیسان نسل سلف بوده است، و به انسان کمک میکند تا زندگی را سامان دهد. نیمه قرن شانزدهم دوران قدوسیت کلیسای روسی و تقریبا شبیه قرن دوازدهم بود. قرن سن جان صلیب، شاعر و عارف بزرگ، سن ایگناتیوس لویولا St Ignatius Loyola مجاهدی که روانشناس شد، سن ترزا اهل اوپلا Avila معلمه بزرگ که ترکیبی از تجارب عرفانی و عقل سلیم بود، و کارلو بوروشو، مدیر و مرشد و مراضی.

اصلا لازم نیست کسی کاتولیک مومن باشد تا نسبت به این نیمه، قرن که خالق چنین نفوس والایی بود احترام عمیق احساس کند.

ایگناتیوس، ترزا و فیلیپوئری Filippo Neri، در یک روز ۲۲ مه ۱۶۲۲ لقب قدیس گرفتند، گویی رم تجدید حیات یافته تمعید می‌شد.

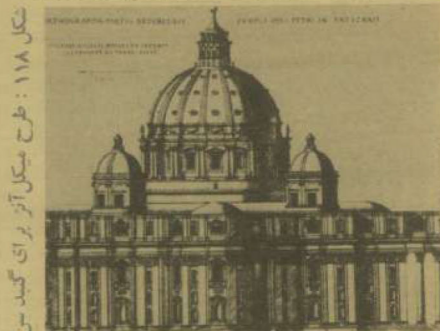
اما من نمیخواهم وانمود کنم که این ماجرای تاریخ تمدن

«انجام»

نقاشانی که برآستی از این ها هم بدتر بودند. (من هر وقت بخوام آنده خود را از وضع نقاشی امروزی بزایم، در باره آن نقاشیهای ضعیف، مودب خجولانه و تکراری می‌افتم که مدت پنجاه سال در قرن شانزدهم در رم کشیده می‌شد. این دوران استوار شدن وضع موجود بود، نه دوران آفرینش. همچنین دوران ریاضت و امساک نفس بود و مظهر برجسته آن سن کارلو بوروشو St Carlo Borromeo، که زهد انسانی او در این تصویر نمایانده شده است (شکل ۱۱۹). اما ماهیت غیر قابل پیش‌بینی هنر چنان است که در این عصر معماری سنگین و نقاشی دلگیر، یک موسیقی‌دان بزرگ بنام پالسترینا Palestrina پیدا شود. او رهبر گروه همسرایان در کلیسای لاران و بعد در سن پیترو بود. موسیقی او را منطبق با اصول مناسک شورای تروت می‌دانستند. سن کارلو بوروشو یکی از کسانی بود که تصفیه و تهذیب موسیقی سن پیترو به همده او گذاشته شد، اما بنظر نمی‌رسد که اعتراضی به زیبایی جسمانی موسیقی پالسترینا داشته بوده باشد.

## قدرت ایمان

آخرین سنگ گنبد سن پیترو در ۱۵۹۰، چند ماهی پیش از مرگ پاپ سیکستوس پنجم گذارده شد دوران دراز ریاضت و تحکیم کلیسا تقریبا سپری شده بود، کلیسای کاتولیک پیروز شده بود، و در آن دهسال سه‌تن متولد شده بودند، که به این پیروزی جنبه مرئی‌دهنده: برینتی، بورومینی و پیترو داگورونو. این پیروزی چگونه بدست آمد. در انگلیس مادت کرده‌اند چنین بیندیشند، که این پیروزی وابسته به منع قرآنت کتب ضاله، فرقه یسوعی و تفتیش عقاید بوده است. اما من گمان نمیکنم که بروز نیروی خلاق، آنچنانکه بین سالهای ۱۶۲۰ و ۱۶۴۰ رخ داد نتیجه عوامل منفی بوده باشد، بلکه قبول دارم که تمدن این سالها بر اساس نظرهای است که در امریکا و انگلیس امروز مقبول عامه نیست. نخستین این عقاید، اعتقاد به قدرت متمرکز و قدرت مطلق کلیسای کاتولیک است، و این عقیده به آن بخشهایی از جامعه سرایت کرده بود که معمولا شورشی‌اند - مقصود هنرمندان است شاید شکفت می‌نمایند که بدانیم همه هنرمندان بزرگ زمان، با یک استثنا، همگی مسیحیان مومن و صمیمی بودند. گرچینو Guercino قسمت اعظم صبح های خود را به

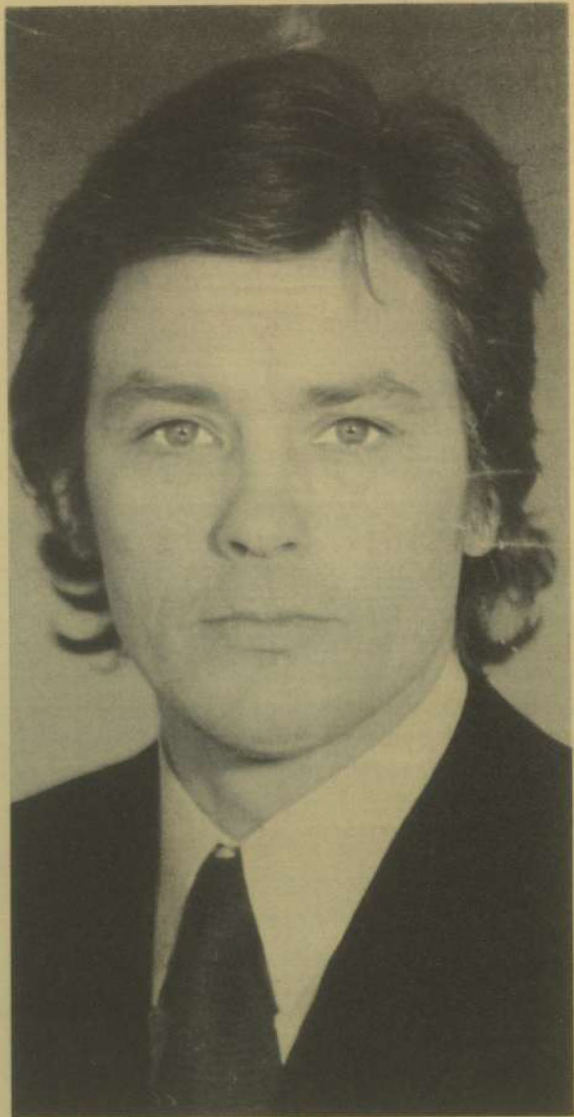


شکل ۱۱۸: طرح میکل آنژ برای گنبد سن پیترو

شکل ۱۱۹: دانیل کرسی: سن کارلو بوروشو



شکل ۱۲۰: بلینی: مریم عذراء و کودکش



# گفت و شنیدی با آلن دلون

آلن دلون مرد زیبا و جاودانی سینمای فرانسه ، نماینده تپ متعادلی است . از يك سو در چند سال اخير نمايشگر شخصيت‌ناز چند «فهرمان» بوده ( شروعش با فيلم زير آفتاب سوزان ) ، از سوی ديگر كم و بيش ، در فيلم‌های هنری محض هم ذوق آزمایی کرده و موفق بيرون آمده ، اما با اين همه همچو فتاد از سينمای تجارتي هم غافل نبوده است . قبل از آنکه به سينما وارد شود ، زندگی آشفته و ماجراجويانه‌ای داشت ، بعد که به شهرت و ثروت رسيد ، ناگهان راهش را عوض کرد . شخصيت او همواره مورد توجه و کنجکاوی مردم بوده . اما کسی هم نتوانسته به دفتان را بشکافد و بشناسد . اين گفتگو که اخيرا در يك مجله سينمایی فرانسوی چاپ شده ، شايد بتواند اندکی بيشتر از مجهولات هويت او را آشکار کند .

با او توی يك کافه کوچک پاريسی ، در خيابان ماربوف وعده دارم . دو پياده‌رو ، پشت ميزي نشسته . جلويش خوردنی خيلي مختصري ديده می‌شود . لباس مرتبی پوشيده . پيراهن سفيد و کراوات سیاه دارد . ظاهرش به هنرپيشه‌ها نمی‌رود ، مثل بازرگانها ، مدير عاملهاست .

**— مثل اینکه با هوای خوب جان تازه‌ای گرفته‌اید ؟**

— بله . من محتاج آفتابم . برف و سرما مال کوهستان است . برای پاريس ناگوار است . من مثل جانورهای وحشی هستم . آفتاب که دريابد از لانه‌ام می‌آيم بيرون و نفس می‌کشم ...

**— خوشبختيد ؟**

— نمی‌دانم .

**— پول ، شهرت ، موفقیت برای شما عوامل خوشبختی نيستند ؟**

— نه . خوشبختی هرکس در جایی است . مفهوم خوشبختی وجود ندارد . برای من چنينه خصوصی زندگی ، و نه پول و شهرت ، به آن مفهوم نزدیکتر است . شغل من شايد فقط مکمل سعادت باشد .

**— دوست نداريد که کسی به زندگی خصوصيتان بپردازد ؟**

— هرچه کمتر حرفش را بزويد راحت‌ترم .

**— خيالتان راحت باشد . من نمی‌خواهم حرفش را بزنم . ولی شما شغلي داريد که سرکاران با مردم است ، با روزنامه‌نگار است و اين هر دو دوست دارند از جنبه‌های پنهان زندگی شما سردا بزنند .**

— براي شان مناسبم ، نمی‌توانم موافق آنها باشم . بيايند مراد تاتر با سينما ببينند ، ولی حق دخالت در زندگی من ندارند . در اين زمينه نمی‌توانم واضيانش کنم . ببينم ، مگر من کاری به کار زندگی و خانواده آنها دارم ؟

**— پس به اين ترتيب بايد ناراحتی های زيادی متحمل شده باشيد ، چون تا حالا دخالت‌های زيادی در زندگی خصوصيتان کرده‌اند .**

— همينطور است . مطبوعات مردم را بدعات کرده‌اند و با شرح زندگی خصوصی هنرپيشه‌ها تفریبهشان می‌کنند . البته می‌دانم که برکنار ماندن از اين جريان کار سختی است ، چون نمی‌شود آدم در را بیرونی خودش ببندد . با اينهمه اگر روزنامه‌نويسها هيچ‌چيز هم پیدا نکنند ، از خودش می‌سازند .

**— در اين مورد هيچ وسيله‌دفاعی نداريد ؟**

— هيچ .

**— چرا . شکايت قانونی .**

— سعی کرده‌ام ، ولی تا به حال به‌جایی نرسيده .

**— چطور آدر بيشتر محاکمه‌های اين‌چنين ، هنرپيشه‌ها حاکم می‌شوند .**

— چی گیرشان می‌آيد ؟ هيچ . جز اینکه مدت زيادی هم وقتشان گرفته می‌شود . خود من بارها بيشتر از خسارتي که گرفته‌ام خرج و کيل و محکمه کرده‌ام . اما روزنامه‌ها خسارتي که می‌پردازند از بودجه تبليغاتی‌شان است ، چون هرچه سر و صدا بيشتر بشود ، برای آنها تبليغ بيشتری شده است .

**— حالا اگر ميل داشته باشيد ، درباره سينما صحبت کنيم . آیا شما توانسته‌اید نقش هنرپيشه را از نقش تهيه‌کننده ، يعنی تاجر ، جدا کنيد ؟**

— کاملاً . ولی من تاجر نيستم . فقط دوست دارم کارها را رويراه کنم . و اين خيلي فرق دارد . تهيه فيلم يك سلسله کار است . از انتخاب داستان گرفته تا استخدام ستاريت ، کارگردان ، هنرپيشه ، انجام فيلم‌برداری ، مونتاژ ، تبليغات ، فروش ... اينها را خيلي دوست دارم . اينجاست که تهيه‌کننده بر هنرپيشه که فقط عنصری موفتی در مفهوم کلی اثر است ، پيشی می‌گیرد . کار تهيه از اول تا پايان فيلم گاهی اوقات يك سال وقت می‌گیرد .

**— نظرتان راجع به منتقدان سينما چيست ؟**

— هيچ توجه و عقیده‌ای درباره منتقد ندارم . منتقدها بجز بعضی‌شان که جدی و فهميده هستند — هيچ چيز از سينما نمی‌فهمند . در انگلستان ، فرانسه ، آمريکا و همه‌جا انقلابی در سينما پديد آمده ، کسی که در عهد « گرتاکارو » انتقاد می‌نوشته ، حالا ديگر بايد کنار برود و جای خود را به جوانها بدهد و کار ديگری پيش بگيرد . به هرحال قدرت يك منتقد خيلي نسبی است و نمی‌تواند مانع کار فيلمی بشود که مردم آن را پسنديده‌اند . فلمی در دست گرفتن و يك ورق کاغذ را سپاه کردن ، آن هم با دخالت دادن عوامل خارجی و خوش آيند شخصی ، کار خيلي آسانی است . منتقد همچو فتاد آدم واقع‌بينی نيست . شب می‌رود به خانه ، کيدش دود می‌کند ، خاشخ خوش نيست ، با زتش حرفش می‌شود ، بعد می‌نشيند پشت ميز و ظرف پنج دقيقه کار يك ساله پنجاه‌صتت نفر را همينجوری نظم می‌کند . اصلاً به روی خود نمی‌آورد که سينما صنعتی است و فيلم محصولی است که به بازار می‌رود و بايد فروخته شود . به چه حقی به خود اجازه می‌دهند که يك کالا را تخطئه کنند ؟ کسی جرات می‌کند به مردم بگويد که فلان نوع خردل را نخريد ، چون خوب نيست . سينما هم ميناهمين است . من اصلاً از منتقد خوش نمی‌آيد و در مورد هيچ فيلمی تيز نمانش خصوصی برای منتقدان نمی‌گذارم . همين می‌شود که می‌روند و مرا می‌کوبند .

**— شايد منتقدان آدمهای صادقی باشند . مگر دشمنی شخصی با شما دارند ؟**

— هيچ منتقدی صادق نيست ، يا تعداد انگشت‌شماری از آنها صادقند .

**— قبول داريد که فيلم اخيرتان Madly با شکست روبرو شد ؟**

— دوست است ، خوب کار نکرد . اما خيال نکنيد که منتقدان توانستند بازار آن را بشکنند . چون اين فيلم برای مردم ناخوشايند بود ، يعنی بهتر بگويم کسی جلوتر از آنها بود و نتوانستند پهنندش . تفاوت نهایی با مردم است نه يا منتقد .

**— تبليغات و عرضه فيلمها تان را خودتان به عهده می‌گيريد ؟**

— از اول تا آخرش را . و سعی می‌کنم به بهترين وجهی انجام بشود .

**— و موفق هم می‌شويد ... مثلاً در مورد « يورساليئو » ، تبليغات و سروصداي بسيار زيادی در مورد اختلاف شما و « ژان بِل بلونئو » به راه افتاد .**

— اصلاً مايل نيستم در اين مورد حرفی بزنم .

**— عمداً قضيه را مطرح کردم که افسانه بردازی‌های اين قضيه را از بين ببرم .**

— به‌حرفم درست توجه کنيد . من افسانه

ها را به‌هیچ می‌گیرم ، حرفهایم را که درباره‌ام می‌زنند به هيچ می‌گیرم . اين را گفتن و بازنم تکرار کردم . اين چيزها در من اثری ندارد . اگر اين‌طور نبود کارم را عوض می‌کردم ...

**— توجه کنيد که در مورد اين قضيه همه گفتند که حق با شما بوده ...**

— همه نه . همچو فتاد نمی‌توانيد به‌جای همه حرف بزنيد . اين مثل سياست است .

**— به سياست علاقه داريد ؟**

— نه به‌طور مخصوص . تعقيبش می‌کنم ، نظريات شخصی هم دارم . اما همچو فتاد داخل سياست نمی‌شوم . به‌علاوه با حرفه‌ام ناسازگار است .

**— درباره مسائل بزرگ فلمي ، و پنتام ، اپرلند نظری داريد ؟**

— بله ، مسائل نفرت انگیزی است ، بخصوص و پنتام . چون نمی‌دانم از اين جنگ نام نشدنی که اينهمه جان آسانی فدای آن شده چه چيزی مایه خواهد شد . دو مورد ايرلند ، با ابعادی کوچکتر ، واقعا باورنکردنی است که در قرن بيشم جنگهای مذهبی از نو زنده شود . اين يك بازگشت به قرون وسطی است ، احقانه است .

**— آدم مومنی هستيد ؟**

— نه . ولی مومن‌ها بايد بهتر از ديگران حرفهای مسيح را بفهمند که می‌گفت : « آدم نکتن » ، « بدی را با خوبی پاداش بده » .

حالا اگر جنگی بين وحشی‌های سپاه بود يك چيزی ، اما بين آدمهای متقدم ، و زيگوش خودمان ...

**— سانسور بدترين دشمن سينما**

— به نظر شما می‌شود در سينما به هر موضوعی پرداخت حتی به « همجنسبازی » ، فحشاء ، سفط چنين ، زنا يا محارم ؟

— فقط مولف مسئول موضوعی است که انتخاب می‌کند . من خودم کاملاً موافق همه اين موضوعها هستم ، طرفدار آزادی کامل بیدام و سانسور و بدترين دشمن سينما می‌دانم . هرکسی حق دارد که هر فيلمی را می‌خواهد بسازد . مردم آزادند که آندرا ببينند يا نبينند . فکر نمی‌کنيد که بعضی فيلمها ممکن است تاثير بد روی جوانها داشته باشد و آنها را تحريك به انجام کارهایی ناپسند بکند ، مثلاً فيلم تازه « کلود لوش » ممکن است يك راه جديد آدم‌زدنی را پيش پای جوانها بگذارد ؟

— هر فيلمی ممکن است هر کسی را به هر کاری تحريك کند . اما فقط فيلم نيست که خشونت و قتل را به جوانها می‌آموزد . کتاب ، تاتر و روزنامه هم هستند . اگر فيلم‌های درباره خشونت و سکس ساخته نشود و فقط چيزهایی نظير « داستان عشق » Love Story بسازند ، ديگر سينماين وجود نخواهد داشت . راه ديگر اين است که در قيمت‌ها را عوض کنيم ، و دولت براي ما تعيين کند که چه فيلمی را ببينيم . اين کاری است که در کشورهای شرقی می‌کنند . هرگونه آزادی‌بيانی در آنجا حلف شده است .

**— حرف « داستان عشق » را زديد . به نظر نيهوت کننده نمی‌رسد که اين فيلم همه رکورد های فروش را شکسته باشد ؟**

— اين يك پدیده اجتماعی است که حرفه نمايشگری را پشت سر گذاشته است : فيلم « داستان عشق » در نهمه‌ای بجا در آمريکا

## از غلط آموزی ...

بقیه از صفحه ۹

و کلمات است . اگر اين علام قابل‌درک نباشد بالطبع انتقال مفاهيم و معانی نیز عملی نخواهد شد .

اگر يك دانشمند فضایی بخواهد راجع به علم فضا از رادیو و تلویزیون ايران برای مردم ايران صحبت کند بايد مطلب خود را در قالب کلمات و اصطلاحاتی بيان کند که برای اکثریت مردم ايران قابل فهم و درک باشد وگرنه فايده‌ای از سخنرانی او عاید نخواهد شد .

اينها بنظر من تعليم می‌خواهد و بايد کسانی مسئول رفع اين نقایص باشند . بايد کسانی باشند که تشخيص دهند که مثلاً حرفهای فلان عالم اقتصاد يا فيزيک‌دان برای عامه مردم قابل فهم هست يا نه و اگر نيست ، آنها را در قالبی در بياورند که قابل استفاده شوندگان رادیو و بينندگان تلویزیون باشد .

رادیو و تلویزیون اسش وسایل ارتباط جمعی است و واقعا بزرگترین وسيله ايجاد ارتباط ملی و فکری و فرهنگی است و وسيله آموزش ، مسا مسئوليت عظيمی نیز از اين جهت داريم تمام مطالب را ميتوانيم با زبان خیلی صريح ، روشن ، ساده و بافنی خاص بهمه مردم انتقال بدهيم و همه مردم هم کلمات و الفاظ وارد زبان ميشود و مي‌ماند . کلمات و ترکیباتی در قديم داشتيم که حالا بکار نمی‌بريم و بجای آنها کلمات فرنگی گرفته‌ایم مثلاً در قديم حق‌القدم ، حق‌العلاج و حق‌المانعانه می‌گفتيم اما حالا « ويزيت » را از فرانسه گرفته‌ایم و بجای اين ها بکار می‌بريم اما در قديم اين را « پارنج » هم می‌گفتند که خیلی هم قشنگ بود . در اين مورد البته بايد دقت کنيم کلمات فارسی را بجای کلمات فرنگی بگذاريم و رواج دهيم .

اما همه اينها هم که درست شود ، خرابکاری آگهيا را چه بايد کرد ؟ آگهياهای تجارتي رادیو و تلویزیون زبانی برای خود دارند که تابع هيچ قاعده و دستوری نيست و ميدانيد که اتفاقاً پچهها باين آگهيا بيشتر از هر برنامه‌ای توجه دارند و از آنها کلمه و لغت و حتی شعر می‌آموزند . تهيه کننده آگهيا فقط متوجه سود مادی خودش است و به‌مساله زبان اصلاً توجه ندارد .

من از نظر علاقه شدیدی که بر زبان فرهنگ فارسی دارم ، وقتی بعضی از اين آگهيا را ميشوم بشند ناراحت و متاثر ميشوم و دل‌ميشوادم يك مرجعی باين مساله توجه بکنند و تهيه‌کنندگان آگهياها را وادار کند که واقعا زبان بکار ببرند و بخاطر مثلا ده ريال صرفه جویی در هزینه آگهيا ، جملات دست و پاشکته نامفهوم و غلط تحويل مردم ندهند و زبان ملی را فدای نفع مادی خود نکنند . اينهم يك مساله است که بايد شدت مورد توجه و مطالعه قرار گيرد .



آلن دلون و ژان بِل بلونئو

روی پرده آمد ، يعنی وقتی که اين کشور تيار شديد به يك ماطفه سالم داشت . موفقيت « داستان عشق » يك مساله سينمایی نيست ، مساله‌ای اجتماعی است . وگرنه خود فيلم می‌دانيم که چيزی جز يك قطعه ادبی نيست . تک تک افراد را که به اين فيلم رفته‌اند و گريسته‌اند بگيريم ، همچو فتاد نمی‌توانند بگويند چرا آن را ديده‌اند و چرا گريسته‌اند .

**— گذشته از سينما چه هنری را دوست داريد ؟**

— نقاشی را خيلي دوست دارم . و کم کم دارم با آن آشنا می‌شوم .

**— چه تابلو های معروفی داريد ؟**

— نمی‌خواهم بگويم . چون کافی است در روزنامه ها نوشته شود که فلانی فلان تابلو ها را دارد . و بعد که آدم رفت به تعطيلات و برگشت ، اثری از تابلو هایش وجود نخواهد داشت . ولی بخصوص به نقلش قرن نوزده فرانسه و بعد مکتب « فلاماندو » ايتالياي قرن شانزده و هفده ملاحظه دارم . نقاشی امروزين را دوست ندارم .

**— زندگيتان مرتب است ؟**

— کاملاً . چون مسئوليتهاي دارم که مهمترين آنها بچه‌ام است .

**— مايليد از پسران کمی صحبت کنيد ؟**

— نه ، دوست ندارم از او حرف بزنم . هر که از بچه‌اش حرف می‌زند ، او را زيباترين ، بهترين و با هوشتريين بچه ها قلمداد میکند .

**— آرم و ورزشکاری هستيد ؟**

— نه . ولی برای بازی در فيلمها مجبورم شکل اندام را حفظ کنم . به‌طور کلی نه حرکت زياد می‌کنم و نه چاق می‌شوم . احساس پير شدن هم نمی‌کنم .

**— اوقات فراقتان را چه می‌کنيد ؟**

— هيچ . می‌خودم ، می‌خوايم ، با پسرم بازی می‌کنم ، با او گردش می‌روم . گاهی هم جلوی تلویزیونم می‌نشينم و فقط نگاه می‌کنم .

گفتار از نظر صدی پاتزده شونندگان خیلی ابتدائی و مبتذل تشخيص داده شده است .

بعد بيانيم طبيعت اين مطالب را تعيين کنيم و نیز مشخص کنيم که بيانی که برای يك سخنرانی يا يك نمايش ويا يك خبر بکار ميرود بايد بکلی باهم متفاوت باشد .

در مساله زبان ملفوظ بايد دقيقاً از نظر فن و تکنیک زبان ، از نظر صوت ، از نظر گيرندگی گوش و ذهن بررسی بشود و غلط ها بيرون آورده شود و اين اصل را هم فراموش نکنم که بايد نه از آنطرف يعنی ادیبانه بودن افراط بشود و نه از ايسو يعنی عامیانه و مبتذل بودن تفریط !

اينکار لاقل مدت یکی دو سال توجه ودقت و کوشش مداوم لازم دارد تا زبان استاندارد شده و شسته رفته‌ای برای رادیو و تلویزیون بوجود بيايد .

**● اين کنترل را چه مرجعی بايد انجام دهد ؟**

— اين مرجع قاعدتا فرهنگستان است که تکليف‌زبان ملی و تلفظ را روشن میکند . اما هم‌هاش هم به اختيار آنها نيست . زبانی است از هزاران سال پيش در اختيار مردم . البته در قديم زبان مکتوب بيشتر در دست خواص و تحصيلکرده ها بود اما حالا در اختيار مردم قرار گرفته که با آن چيز مي‌نويسند و در محاوره بکار ميرند و بعد هم غالباً برای نیاز های خود لفظ درست میکنند و بکار ميرند و اين کلمات و الفاظ وارد زبان ميشود و مي‌ماند . کلمات و ترکیباتی در قديم داشتيم که حالا بکار نمی‌بريم و بجای آنها کلمات فرنگی گرفته‌ایم مثلاً در قديم حق‌القدم ، حق‌العلاج و حق‌المانعانه می‌گفتيم اما حالا « ويزيت » را از فرانسه گرفته‌ایم و بجای اين ها بکار می‌بريم اما در قديم اين را « پارنج » هم می‌گفتند که خیلی هم قشنگ بود . در اين مورد البته بايد دقت کنيم کلمات فارسی را بجای کلمات فرنگی بگذاريم و رواج دهيم .

اما همه اينها هم که درست شود ، خرابکاری آگهيا را چه بايد کرد ؟ آگهياهای تجارتي رادیو و تلویزیون زبانی برای خود دارند که تابع هيچ قاعده و دستوری نيست و ميدانيد که اتفاقاً پچهها باين آگهيا بيشتر از هر برنامه‌ای توجه دارند و از آنها کلمه و لغت و حتی شعر می‌آموزند . تهيه کننده آگهيا فقط متوجه سود مادی خودش است و به‌مساله زبان اصلاً توجه ندارد .

من از نظر علاقه شدیدی که بر زبان فرهنگ فارسی دارم ، وقتی بعضی از اين آگهيا را ميشوم بشند ناراحت و متاثر ميشوم و دل‌ميشوادم يك مرجعی باين مساله توجه بکنند و تهيه‌کنندگان آگهياها را وادار کند که واقعا زبان بکار ببرند و بخاطر مثلا ده ريال صرفه جویی در هزینه آگهيا ، جملات دست و پاشکته نامفهوم و غلط تحويل مردم ندهند و زبان ملی را فدای نفع مادی خود نکنند . اينهم يك مساله است که بايد شدت مورد توجه و مطالعه قرار گيرد .









نشانه هائی از توسعه اندیشه «هنرپستی مسالمت آمیز» بدون کلاک!



### سریال تلویزیونی در شوروی

یکی از مشهورترین و پرطرفدارترین سریالهای تلویزیونی دنیا «فورسایت ها» نام دارد. این سریال از روی یک زمان «جان گسارورسی» نویسنده انگلیسی، توسط تلویزیون «بی بی سی» تهیه شده و تاکنون در ۵۲ کشور به نمایش درآمده و در مردم شگفتگی و هیجان خیلی بیشتر از سریالهای نظیر «فراری» و «پیتون» نویسنده، کارگردان و بازیگر آن «داریو فو» این روزها در فستیوال آثار اروپاییون غوغایی از خنده امیادخت بر حرف و سخن بازاست. کنفرانس های مطبوعاتی را با حس کسات «میم» برگزار می کردند جدی ترین طرفداران فرهنگ را با مطالبات خود می خنداند. «فو» در هر جستار بی شرکت می کند و هر کجا یکی از نمایشنامه های کمدی خود را به روی صحنه می آورد. در «کار کاسون» نمایش «فرمان هفتم» نزدی کن... ولی اندکی کمتر» را نشان داد و در آوینیون: «ایزابل، سرکاروان و

### انقلاب به وسیله خنده

این فیلم هر دوروزیک بار به مدت یک ساعت، بدون تابلو یا زیر نویس در تلویزیون نشان داده میشود و فقط یک کوبنده، به باز گو کردن داستان و هیجانات آن می پردازد.

پلیس « ایجاد کرده است. آوازه این سریال چنان بسجید که حتی دولت شوروی را وادار کرد آن را خسریداری کند و در تلویزیون خود به نمایش بگذارد. سریال «فورسایت ها» از روز ۱۷ تیر ماه گذشته در شوروی به معرض نمایش درآمد، اما با توجه به محتوای عاشقانه و ملودراماتیک آن که مخالف نظام سوسیالیستی است، پیش از شروع فیلم، پروفسور میخائیل اورسوف، استاد ادبیات زبان انگلیسی در تلویزیون توضیح داد که: « این نمایش البته جز در شرایط سقوط کننده یک جامعه بورژوازی قابل قبول نیست و این را هم اشکال کم که کارورنی همچون ویکتور هوگو، در شوروی شهرت خوبی دارد. با این حال مقامات کشور شخص نداشتند که بهتر است توضیح هم در ابتدای برنامه داده شود.

یک کلاهردار» را. «داریو فو» در کشور های اسکانديناوی، آلمان و آمریکا معروفیت کامل دارد. شیواش کاملاً ابتکاری و بدیع است زیرا مبتکر تاتر سیاسی-کمدی است. در ایتالیا سه فصل روشنگران، بلکه کارگران، ماهیگیران و دهقانان به دیدن تاترش می روند و برایش کف می زنند. از نظر «فو» تاتر متعلق به مردم است. او که هر روز یک رئیس استگام و پلشن کارگر است، در جوانی، تحصیلات معماری را به خاطر تاتر رها کرد و به کمک همسرش به تاتر «پنگولو»ی میلان رسید. به تلویزیون ایتالیا راه یافت. وقتی مشهور شد تصمیم گرفت که «دیگر تاتر بورژوازی را کنار بگذارد» در میلان یک شرکت تعاونی تاتری با سهام هزار لیری (۱۳ تومان فریا) تأسیس کرد. بعدها هزینه هزار ها شریک را گرفت هر جمع کرد و توانست که در همه ایتالیا نمایشهای متعدد و مردم را به هم نزدیک کند. «فو» هیچگونه کمک و بودجه ای از هیچ کجا نمی گیرد و فقط مردم و سهامداران شرکت خود متکی است. تاتر او بیشتر متحرک است. وسایل معدوم و مجهز او امکان می دهد که او و گروهش در همجا بتوانند نمایش دهند. در سینما ها، بازار ها، سالی های بازی، کارخانه ها و غیره. آنها در میلان فقط یک انبار دارند. و تاتر «فو» متکی به حیوانات زود است نمایشی که سال گذشته با الهام از خودکشی «جوزیه بیته لی» آناشیت روی صحنه آورد ۲۴۰۰۰ تماشاگر داشت. هنرپیشه هایش به همه لجه های محلی و عیادت طبقات مختلف مردم آشنایی دارند. آنچه «فو» را در جهت تاتر ایده آلیس ناراحت می کند این است که خودش هم نویسنده است. هم کارگردان و هم هنرپیشه. در حالی که او می خواهد نوع شخصیت را هم «دمه جسمی» کند.

### ظهور یک شاهکار تاریخی

مارسل افولس، پیرماکس افولس، کارگردان کلاسیک و بزرگ سینما، اخیراً افولس

در چهار چوب «کله-سینا» (فیلم تلویزیونی-سینمایی) ساخت به نام «اندوه و ترحم» داستان یک شهر فرانسوی در زمان اشغال. این فیلم در ابتدا به علی که بیشتر مربوط به روابط مارسل افولس و تلویزیون فرانسه می باشد، طرف آن تلویزیون بایکوت شد، اما با استقبال و توفیق بسیار در همه تلویزیونهای خارجی به نمایش درآمد. بعد جازه بزرگ جنوازه «دینار» و جایزه «ژرژ سادول» را به دست آورد. بالاخره یک ماه پیش سه سالهای سینمای پاریس را یافت. ابتدا در کارتیلائی و پس از آن در یک سینمای بزرگ خیابان شانزلیزه. جمله آکسری دربار آن نوشت: «این فیلم به علت وسعت افکار خود، به علت خصیصه ابتکاری خود، و به علت جنبه انبساط وسیع تاریخی و سیاسی خود خارج از چهار های عادی انتقاد فیلم است.» و حقیقت این است که «اندوه و ترحم» شاهکاری است که به محک بررسی های عادی نمی خورد. این فیلم مصنوعی است گر آنها از استاد و شوادی در مورد آلمانها، طنز و رفتار آنها در یک شهر اشغال شده، تلاششان برای ازین بران روح ملی سرزده. استفاده های تبلیغاتی از عناصر شناخته شده معاصر یا مقدم ملی در تحصیل عقاید و هدفهای خود و خوشنویها، حیل گریهای آنها. و افولس این استاد را به طرز تازه و ابتکاری در فیلم خود گنجانده است به طوری که همگی از امثال فیلم در شیوه استفاده از این استاد و لحن هجو آمیز آنها است. کلود بلی مستقد «سینمای ۶۱» در توصیف این فیلم نوشته است: «یک ربع قرن انتظار لازم بود تا یکی از جزن انگیز ترین و ترحم آور ترین صفحات تاریخ کشور ما به زبان سینما ترجمه شود. آن هم به روشن ترین زبانها.» آنچه برداشت این فیلم را بسیار منطقی و روشن بینانه ساخته، این است که افولس هر دو لفظ را خوب می شناسد. هم فرانسه را هم آلمان را، پدر و مادرش آلمانی بودند و در آغاز اقتدار هیتلر، ۱۹۳۳، به فرانسه مهاجرت کردند.

مارسل خود در زمان جنگ با فعالیت های نهضت مقاومت آشنا شد. با رفتار و طرز عمل آلمانها آشنایی داشت. بعد از جنگ هم بارها به آلمان رفت و در آنجا فعالیت های هنری کرد. همه اینها روی هم مایه های فکری و برداشتهای ذهنی افولس را در ساختن شاهکار خود تشکیل داده، مسافرا بر آن که این فیلمساز تجربه مندتری در کار سینما و تلویزیون در کشور های فرانسه و آلمان و سویس دارد.



### یونانی خوش آمدی!

طالبان این نقش بسیار بودند: زمان معروف دهر-مندی چون جوانی گریستی و کارین بوبوو. اما قریحه فال به نام «اولگا کارلاویس» افتاد. یونانی ۲۵ ساله ای که نقش «پولیا» را در فیلم «پولینا ۱۹۸۰» بازی خواهد کرد. ساختن این فیلم را ژانسلوی برتولسی به اقتباس از رمان «پیر-ژان ژوو» زودی شروع خواهد کرد. اولگا کارلاویس هنگام امتحانات آخر سال مدرسه هر های نمایشی آن با «نیکو پاپاناکس» کارگردان یونانی آشنا شد. پاپاناکس او را ابتدا در فیلمی شرکت داد و پس با هم ازدواج کردند. اولگا خواننده هم هست و برای تلویزیون ایتالیا آهنگهای خوانده است. برتولسی کارگردان «پولیا»، اولگا راهگام خروج از یک سینما دید و با نظر اول سینما زیبا و اندوهگین و چشمان عشق و صورت استخوانی او را برای اجرای نقش ترازیک پولینا مناسب تشخیص داد. این دومین فیلم بلند برتولسی است و «پیر-ژان ژوو»، نویسنده زمان نیز در جریان فیلمبرداری که در فلورانس انجام خواهد شد حضور پیدا می کند. حضوری عجیب است زیرا «ژوو» ۸۸ ساله است و به اظهار خودش تاکنون سه چهار فیلم بیشتر تدبیه است.



### قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹: صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان «هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت های خوش یمن خویش به شهرهای بزرگ اروپا انتخاب کردند زیرا: هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت فرخنده طایری سریع، راحت و مطمئن یافتند. در سال ۱۳۵۰ هم یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری را خواهد داشت





کانادادرای  
نوشابه جهانی  
نشاط آفرین

